کتاب

منشآت مصباح

اثر خامهٔ میرزا عزیز الله خان متخلص مصباح

چاپ دوم

سنهٔ ۱۳۳۳

دیباچه

بسمه تبارک و تعالی

مکاتبهٔ مخاطبهٔ کتبیه و فواید آن اجلّ و اوسع از آن است که در هیئت مختصره از کلمات ببیان آید نامه نویسی از امُوری است که برای همه کس ناگزیر و ضرورست و جمیع طبقات مردُم بدان محتاج اند قلیلی از نفوس را در دَورهٔ ایام حیات باشاً خطابه یا ساختن شعری ضرُورت حاصل آید ولی نمیتوان کسی را یافت که اُورا غالباً بتحریر نامه احتیاج نباشد

نگارندهٔ این کتاب عزیز الله منشی متخلص مصباح ولد آقای آقا میرزا محمّد علی خان مستوفی هرچند گاه بگاه دسته‌ئه از فواید تدوین کتابی را در این فن جلیل بخاطر میگذرانید ولی فی الحقیقه تحریر آن را ابرویه و اسلوبی که در نظر دبیران محترم

وادیبان صاحب قلم بحلیهٔ قبول متحلی گردد امری صعب و مباشرت بتکفل چنین
خدمت راکاری دشوار میدید چه بر مترسلان بلیغ که بسلامت ذوق و توقد فکرت
فائز و بقوت طبع و جودت قریحت از دیگران متمائزند این نکته مجهول نیست
که مهمترین صفات انشار مکاتیب (قطع نظر از رقت الفاظ و معانی و لطافت
نکات و دقائق) اثر دادن کلام در نفس مخاطب و قلب مستمع است و وقوع
چنین تأثیر بتأثر شخص کاتب منوط و مربوط است و آن در صورتی صورت حصول بندد
که مرسل الیه موجود و روابط مرسل با او معلوم باشد تا ترکیب الفاظ باقتضای حال
مطابقت کند و جریان مکنونات قلبیه با احساسات او موافقت نماید چندانکه منشی
محتاج بکد فکر و تکلف نشود و انشار متصف باختلال و تعسف نگردد
نظر بملاحظهٔ این دقیقه این بندهٔ ناتوان از انجام و انجاح چنین مقصد جلیل
قرین یأس و حرمان بود ولی باز بخاطرم آمد که این افراط دقت
غالباً مایهٔ اهمال و اغفال از وظائف بشریت و باز ماندن از تکالیف و فرائض

خدمت است پس تفکر و تذکر این معنی سبب شد که با اقرار بعدم قوّهٔ و بضاعت و اعتراف بفقدان وُسع و استطاعت قوای فکریهٔ خود را در این رشتهٔ اِعمال دهم و در همه حال برای اِتمام و اِکمال توفیق و تأیید از خدای متعال خواهم

از بیانات سابقه واضح آمد که موضوع و مُرسلٌ الیه مُراسلات مندرجه در این اوراق تصوری و فرضی است و بندهٔ نگارنده بنیت آنکه بقدر مایه تمکن خدمتی بعالم معارف تقدیم کرده باشد آن را بطور خصوص بجهة تدوین ایکتاب انشاء و تصنیف نموده و اُمید وار چنان است که ارباب فضل و کمال نظر بمعاذیری که قبلاً معروض داشت از معایب و شوائب آن چشم پوشند و این خدمت نالایق محقر را بعز قبول فائز و مفتخر فرمایند

مقدمه

نشاء مکتوب انتظام رشتهٔ افکار و طریقهٔ بیان آن بزبان خامه است
حسن بیان راجع بمراعاة احوال کاتب و مکتوب الیه و رابطهٔ حاصلهٔ میان
آنهاست چه مسلّم است که هر مقامی مناسب کلامی و هر حالی مقتضی مقالی است
و منشی باید در مخاطبه با اشخاص درجات قدر و جلالت و مراتب علوّ و رفعت
آنها را ملاحظه کند تا بمثابهٔ خیّاط جامه را باندازه و مقادیر اجسام
موزون و متناسب سازد و رعایت شرایط و مقتضیاتی را که ملائم با هر طبقه
از طبقات است فرو نگذارد

نامه و مکتوب چون با لطف سبک و اسلوب تحریر شود مایهٔ ابتهاج خواطر و انتعاش
قلوب گردد و چه بسیار واقع که اثر آن مستمع را مفتون و مجذوب نماید
بنا علیه منشی برای تأدیهٔ مراد و اصابهٔ معنی و ایصال آن بقلوب بمعرفت محاسن و
معایب کلام و احاطه بشروط و احکام بلاغت محتاج است تا میان لفظ و معنی تناسب.

و تلازم برقرار کنند و تراکیب الفاظ و اسالیب معانی را با مقتضای حال تطابق و توافق دهند
هرچند که ملاک تمام این امور ذوق طبیعی و ذکاء غریزی است و برای اثبات این معنی
همان اختلافی که طباع و اذواق را در شیوه و سیاق کلام حاصل است وافی ترین برهان است
چنانچه بعضی در صنعت نثر صاحب طبعی رفیعند ولی بساختن یک شعر قادر نیستند
و برخی در کلام موزون ید طولی دارند ولی برای انشاء کلام غیر موزون در موقف
عجز واقفند و غریب تر آنکه در صناعت واحده از کلام منثور یا منظوم نیز طبایع را
مدارج مختلفه و مناهج متفاوته است چنانچه غالباً دیده شده که بسیاری از
کتّاب در تحریر خطب و مقالات نادره دهرند ولی انشاء رسائل نتوانند و یا بالعکس
در تحریر مکاتیب فرید روزگارند ولی انشاء مقاله را از عهده برنیایند و همچنین
جماعتی از شعراء در غزل سرائی بی نظیر و قریحه مندند ولی در فن قصیده دستی ندارند
و یا آنکه در نظم قصاید دارای پایهٔ متینند ولی بساختن غزل توانا نباشند
و این همه مثبت آن است که منبع و سرچشمه حسن بیان ذوق غریزی است

ولی انکار این معنی نتوان نمود که اثمار و اکمال آن با استفاده و استمداد از علوم وحفظ لغات و استیلا بفنون ادبیات و اطلاع بر نوادر و اخبار و تمتع از خزاین خطب و اشعار و اقتدا بشیوهٔ سابقین و اقتفا بر اثر سالفین منوط و مربوط است چه بدیهی است که ذوق طبیعی بدون اعمال جدّ بکمال نرسد بلکه اگر بعلوم و آداب تربیت و تقویت نیابد ضایع و مهمل ماند و رشد و نما حاصل ننماید

سامی ترین محاسن و صفات انشاء مرسلات آنست که ساده و روشن و سهل المأخذ و قریب التناول باشد و بنابراین کاتب باید با الفاظی واضح و صریح و کلماتی متبادر بفهم و مأنوسة الاستعمال ادای مقصود و ایراد معانی نماید و مکتوب را چندان ساده و طبیعی نویسد که گوئی با مخاطب حرف میزند ولی بشرط آنکه تکلمی صحیح الترکیب و متین الترتیب باشد مخصوصاً در رسائل ابلیه آن حال تغافل و عدم اعمال رویه که در صحبتهای شفاهیه است نیز جایز و ممدوح است

از سادگی و سهولت انشاء غرض آن نیست که کلام از محسنات بیانیه و صنایع بدیعیه

مجرّد و عاری باشد بلکه مقصود مجانبت از الفاظ غلیظه و کلمات غریبه ایست که بر سمع ثقیل

آید یا بر طبع گران نماید و الا لطایف ادبیه و صنایع لفظیه و معنویه چون بدون تکلف

و تصنع و از روی سلامت طبع بر زبان جاری شود در کمال لطف و ملاحت است بلکه

غایت تزیین معانی و استکمال محاسن الفاظ قبل از شروع بتحریر یکی از تکالیف

مهمه کاتب بلیغ است تا در منشآت او صورت و معنی هر دو بجزالت و اصالت

مشتمل و مبتنی گردد تشبیه و استعاره و قتیکه سهل المأخذ و لطیف العباره و بر حسب

مناسبات صحبت و حال اتیان و استعمال شود در غایت استحسان است نوادر

و امثال چون مختصر و جزیل و بدون حشو و فضول باشد بنهایت مرغوب و مقبول است

توالی و تتابع صفات چون حاوی محسنات و هر صفتی شامل نکته و دقیقه از دیگری باشد حالی خوش و اثری دلکش در قلب احداث نماید وصف امکنه

و ازمنه و تبیین حالات و وقایع در صورتیکه موجز و مضبوط باشد موجب بسط

ذهن و انبساط خاطر است لطیفه یا ظریفه کلمه یا کلام که از منبع ذوق طبیعی جوشش

دراو شن نماید چون از حد اعتدال تجاوز نکند مورث فرح و سرور قلوب و صدور است تقابل و تضاد کلمات هرگاه مصون از تکلف و اختلال باشد بر جلوه و رونق کلام بیفزاید و دل و ضمیر را تازه نماید و همچنین سایر صور بدیعیه که بصورتی واضحة الدلاله و منزه از لبس و خفا بیان معنی کند بر بجای خود در نهایت مرغوبیت است ولی شرط عمده آن است که کاتب در موضوعی که قصد بیان آنرا دارد تبصر و تدبر نماید تا الفاظ و معانی لایق موقع و مقام و مطابق مقتضای حال باشد و رعایت مراتب و طبقات و شئون و احوال کاتب و مکتوب الیه و موضوع مراسله ملاحظه و مرعی شود

مراسله را باعتبار موضوع اقسامی چند است و نگارندهٔ این کتاب را بذکر بعضی از قسمهای متداوله مشتمل و متضمن ساخته و بعد از بیان شرحی مختصر از طرز کتابت هریک از آنها در هر رشته و موضوعی برای نمونه چند مکتوب انشاء و تحریر و از خداوند برای انجام آن توفیق و تأیید مسئلت مینماید

مراسله باعتبار موضوع

فصل اول — در مراسلات اهلیه

مراسلات اهلیه (که آن را اخوانیات و رسائل اشواق نیز نامند) مراسلاتی است که میان اقارب و اصدقا دائر و معمول و مقصد اصلی آن بیان احساسات قلبیه و مودت معنویه است و در آن مجال سخن وسیع و عنان قلم برای اظهار مکنون وداد و سپردن اثر فؤاد مبسوط و آزاد است و طول کلام را نیز باکس و حرجی نیست برای اینگونه مراسلات نمیتوان قواعد و رسوم معینی بدست داد زیرا که آن را در واقع قلب املاء و تلقین میکند و کار قلم فقط پیروی و متابعت است ولی بدیهی است که مراعات مقتضای حال علی ای تقدیر لازم و البته سبک سخن برحسب تفاوت طبقات اشخاص و نسبت میان کاتب و مکتوب الیه و درجات شدت و ضعف دوستی و ارتباط متفاوت میشود رقعه جات دعوت دوستانه و هدایا و تحف نیز باین قسم از مکاتیب راجع است

فصل دوم ــــ در مراسلات مبنی بر تهنیت

مراسلات تهنیت یا تبریک مراسلاتی است که با قوام یا دوستان در موقعی که نائل بمسرت یا شمول نعمتی شده اند نوشته میشود و مقصد از آن مشارکت با مکتوب الیه در فرح و سعادتی است که باو روی داده و اولی آنست که منشی لیاقت مکتوب الیه را از آنچه بدان نائل شده اشعار و سرور قلبی خود را اظهار نماید. این قسم مکاتیب باید با احساسات صمیمیه بر عواطف مودت و خلوص تبریک گوینده دلالت کند زیرا که مدح و ثنا چون از روی صدق و صفا نباشد فی الحقیقه قدح و هجا است در انشاء مراسلات تبریکیه بطور کلی اختصار و ایجاز مطلوب ولی باید الفاظ و عباراتی اختیار نمود که مهذب و جمیل باشد و در قلب مخاطب موقع و محل جلیل یابد رسائل تبریک اعیاد و سنین در عداد این قسم از مراسلات است

فصل سوم ــــ در مراسلات مشعر بعزا و تعزیت

مراسلات مشعر بعزا اخبار از فوت یکی از اقوام یا دوستان و تعزیت تسلیت مخاطب

از وقوع مصیبت است این قبیل مراسلات مقتضی رقت و تلطف و رعایت موقع و حفظ شرائط ادب و ملاحظهٔ مناسبات حال است و بهترین وثیقهٔ تحریر آن این است که معزی خود را شریک و سهیم درد و الم مصاب بلیه قرار دهد و احساسات تألم خود را از محنت و مصیبت طاریه برادر از روی قلب و با کمال سادگی بیان نماید و بعد منتقل بتوطئهٔ اسباب تسلیت از قبیل تجلد در بلایا و شرح بی اعتباری و تقلبات دنیا شود و بهترین وسائل تشفیت آلام در موارد مصائب ترغیب بصبر و تفویض امور مشیت الهیه است مکاتیب تسلیت باید طبیعی و منبعث از دل و وجدان باشد و تأثر واقعی مسلی را بقلب مخاطب ایصال نماید تا درد او را تخفیف دهد و سبب التیام آن شود و تسلیت نامه چون بالعکس قلیل الملاحظه و از روی تکلف و تصنع باشد بر درد شخص مصیبت دیده بیفزاید و الم او را اشتداد دهد

فصل چهارم — در مراسلات نصحیه

مراسلات نصحیه نصیحت کردن بمخاطب بتوسط مکتوب است در این رشته از رسائل

اتب باید بسیار مؤدب و رؤف باشد و اقسام نصح و توصیه را بطریقی که دلالت
بر خلوص و وداد کند در احسن قوالب بیان نماید و معلوم است طریقه تحریر آن بر حسب
مقتضیات حال و مقام مختلف گردد چنانچه ناصح در خارج از موارد روابط عرفیه
و عائلیه بالضروره باید در نصیحت نهایت تواضع و ملایمت بکار برد و آن را باسلوبی
اظهار کند که در ذائقه مکتوبٌ الیه تلخ و ناگوار نیاید اما چون پدری به پسری یا برادر
بزرگی برادر کوچکی مکتوب نصیحت آمیزی نویسد که او را تشویق بامری یا نهی از کاری
یا واقف بر خطائی کند اغلب محتاج بآداب و رسوم معمول و تمهید مقدمات برای
بیان خلوص خود نیست و بآزادی بیان مطلب مینماید

فصل پنجم — در مراسلات ملامت

مراسلات ملامت یا عتاب متضمن توبیخ و نکوهش و شامل تعزیر و سرزنش مخاطب
از سوء عمل یا اهمال مفروضی است این قسم مکاتیب بالنسبه مشکل و صعب المسلک
و عاذل در آن بتحفظ کلام بسیار محتاج است زیرا که از طرفی مقتضای موضوع

مکتوب ناچار از تبیین وجه خطای مکتوب الیه و تصویر قبح رفتار اوست

و از طرف دیگر اگر قلم خود را از حدت و غلاظت کلام صیانت نماید غالباً

مایهٔ تکدر ملوم و بیم قطع رشتهٔ الفت است بنا بر این لائم برای بلوغ غرض از ردع

ملوم و اجتناب از افراط باید الفاظی اختیار کند و لطف کلامی بکار برد که هم شامل

زجر و ملامت و هم متصف بنرمی و ملایمت باشد و جمع میان این هر دو بالبداهه

مستلزم مهارت بیان و لطائف تمهید است

فصل ششم — در مراسلات طلب

مراسلات طلب مراسلاتی است که کاتب بدان اجرای مقصود یا نیل نعمتی را از مخاطب تمنی

میکند طریقهٔ طلب مقتضی تواضع و ادب و استعطاف خاطر مطلوب منه است بقسمی که در او

موثر واقع شود و موقع قبول یابد و بالبداهه سیاق تحریر آن برحسب حال و مقام متکلم

و مخاطب متنوع و متفاوت گردد چنانچه بدوستان خالص الوداد با آزادی

بدون تمهید رسومات خواهش خود را اظهار کنند و با اشخاصی که ارتباط با آنها کمتر

یا آنکه رتبهٔ عالی ترند با ثنای جمیل و اشاره باستمرار معرفت و ذکر نعم سابقه و احترامات

فائقه و اقسام دیگر از وجوه تعطف استدعای امر مطلوب نمایند

فصل هفتم — در مراسلات تشکر

مراسلات تشکر اظهار سپاس گذاری نسبت بمنعم بوسیلهٔ رسائل است تذکر

و تشکر احسان و تعظیم قدر آن ادای دین و ایجاد این قبیل رسائل منوط بحیات

قلب و صدق ضمیر است بناءً علیه بیان امتنان باید از روی مودت و مقرون

بکمال صحت و فی الحقیقه ترجمان زبان دل باشد و منشی این نکته را نباید از نظر

محو نماید که همیشه در ادای شکر رعایت مناسبت آن با قدر و مبلغ نعمت و علامت

آن با طبقهٔ منعم و درجهٔ احترام او لازم است

فصل هشتم — در مراسلات اعتذار

مراسلات اعتذار اظهار تأسف از قصور یا تقصیر و تمهید طریق برای محو اثر ذنب

و نیل عفو مکتوب الیه است بجهه حصول این مقصود بهترین وسیله آن است که کاتب

بدو التماس از خطا و سوء عمل خود کرده و اخیراً بتجدید عواطف احترام و استیناف

اسباب مودّت تلطف در وسائل استرجاع رضای مخاطب نماید. منهاج این قسم

مکاتیب مقتضی خلوص طویت و اظهار تأثر از تکدیر خاطر مکتوب الیه و بیان نوایای

صادقانه و ندامت از تقصیر است و مخصوصاً در این قبیل مراسلات باید احتیاط

نمود که طرز عذرخواهی عوض محو اثر ذنب مایهٔ تشدید آن نشود

قسمی دیگر از رسائل اعتذاریه است که کاتب در آن تبرّی از خطا و تبریهٔ نفس از تقصیر

نماید یعنی اثبات بیگناهی کند. بنا براین منوال آن این است که کاتب با ایضاح حقیقت

امر از مکتوب الیه دفع شبهه برقت و تلطف از خود در رفع تقصیر نماید. علی ایّ حال

ملاحظهٔ تفاوت اسلوبی که اختلاف مقتضیات داعی برآنست برای کاتب لازم است

فصل نهم — در مراسلات توصیه

مراسلات توصیه یا سفارشنامه مراسلاتی است که بدان استعطاف خاطر مرسل الیه

نسبت بشخص دیگری کنند تا مساعدت و معاضدتی از هر قبیل که مقصود و منظور است

دربارهٔ او نماید سبک اینگونه مکاتیب عبارت این است که کاتب لیاقت موصی به را
بوصف مناقب او از حسن سلوک و امانت و سائر محامد صفات برای استجلاب قلب
مکتوبٌ الیه ذکر کند و معلوم است که بطور کلّی طرز و روش تحریر و نگارش این نحو
از مراسلات برحسب اهلیت و استحقاق موصی به و مقدار ربط و تعاونی است
که در حقّ او میخواهند در مراسلات توصیه مخصوصاً برای کاتب تحفّظ و صیانت قلم لازم است
یعنی باید نسبت باشخاصی سفارش نماید که فی الحقیقه اهل و درخور آنند تا مخالف واقع
نباشد و موجب ندامت نشود

فصل دهم — در مراسلات راجعه بمطالب متفرقه

مراسلات راجعه بمطالب متفرقه مراسلاتی است که نسبت بامور و معاملات
عادیهٔ زندگانی نوشته میشود این قبیل مکاتیب هرچند من حیث الموضوع بسیار
مهم ولی تحریر آن از سایر اقسام آسان تر است زیرا که من حیث العبارة
مقتضی کدّ خاطر و دقت انشا نیست بلکه هر صنعت و تکلفی در آن مذموم

وممدوح ترین صفات آن وضوح وصراحت است فقط کاتب باید افکار خود را

نسبت بموضوع مراسله برشته نظم وترتیب آورده وبعد بدون حشو وزاید

تمهید مقدمات با الفاظ وعباراتی سهل الأسلوب اقتصار ببیان مطلب نماید

(تنبیه)

دو نکته است که مراعاة آن بر هر کاتبی فرض وضروری است ونباید

از نظر محو نماید یکی آنکه هر مراسله مقتضی جوابی است

(اجوبه کثیرة الشعب وبرحسب تفرعات اغراض کتابت متفرع میشود بنا

براین شرح هر یک از اقسام آن ممکن نیست بطور کلی کاتب باید همیشه رعایت نماید

که جواب موافق خطاب ومطابق مقاصد مراسله مخاطب باشد ونگارنده برای بعضی

از مراسلات این کتاب ضمناً ازیرا دجواب مینماید تا نمونه مکاتیب جوابیه نیز متضمن باشد)

دیگر آنکه از برای کتابت مراسلات رسوم وآدابی است که حفظ شرائط آن

مراسلات اخوانیه چنانچه قبلاً اشاره نمودیم هرچند بتفاوت طبقات اشخاص
و نسبت میان کاتب و مکتوب الیه متفاوت میشود با این حال مثل سایر اقسام
مکاتیب بحفظ بعضی رسومات محتاج نیست و در آن هر قسم عنوانی که از روی انس
و الفت و بر وفق عوالم محبت و مودت باشد با ملاحظهٔ مقتضیات حال میتوان بکار
برد ولی در سایر اقسام مراسلات اول تاریخ وقت کتابت مکتوب را در طرف
اعلای آن مینویسند بعد اسم یا لقب مکتوب الیه را با نعوت و القابی که ملائم و
مناسب مقامات و مراتب اوست در سطر دوم محاذی تاریخ نوشته و در سطر
سوم حاشیه را قدری توسعه داده شروع بتحریر مراسله مینمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول — در مراسلات اهلیه یا اخوانیه

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم بعد از آنکه روزگارهای متمادی بمحرومی و مهجوری از
فیوضات صحبت آن دوست گرامی دچار و مبتلی بودم و هیچ تصور نمیکردم که
باین زودیها آن مسرّات معنویه که از فیض حضور حضرت عالی داشتم تجدید حصول یابد
در این پست رقیمه محترمه که بشارت تجدید دیدار را مشعر و مخبر بود مایهٔ امیدواری
وانبساط حقیقی شد و بحمد الله آن میوه که از صبر برآمد شکری بود
حالا دیگر از وقتیکه باین مژدهٔ فرح بخش مستبشر شده ام لاینقطع لحظات و دقایق
میشمارم که کی بسلامتی تشریف ورود دهید و محفل دل را روشن و گلشن فرمائید تا آنکه
این بندهٔ دیرین برای استماع صحبت و مشاهدهٔ دیدار آن حضرت از پای تا بسر
همه سمع و بصر شوم فی الحقیقه زیارت حضور محترم و درک مواهب خدمت و صحبت

جناب عالی برای این بنده نیکوترین آرزو و بهترین سعادت است اینک

این ذریعه را بایک دنیا وجد وشعف عرض و مسرّتی که از این نوید وبشارت در

خود احساس میکنم بهیچ تقریر و بیانی وصف آن ممکن نیست قلب و وجدان

خودتان برای تحقیق و تصدیق آن بهترین گواه و برهان است

مضمون کاغذ قبل بعبارات دیگر

قربانت شوم مرقومهٔ گرامی که مژدهٔ تصمیم حرکت را مشعر و مبشر بود زیارت شد

دیگر معلوم است این خبر نیکو اثر در دل این بندهٔ مهجور که مدتهاست از فیض حضور

محترم دور م چه انبساط و مسرّتی احداث میکند و چه نشاه و کیفیتی میبخشد

عجب اگر باز نیاید بتن مرده روانش فعلاً با کمال بیصبری و فقدان خواب

و آرام لیالی و ایام میگذرانم و سعادت تجدید دیدار و استفاضه از همه

حضور عالی را در پیش نظر تجسّم داده در دل اُمیدها میبندم و بخود وعدهٔ نویدها

میدهم و براستی آنچه را میتوان نتیجهٔ زندگانی شمرد همان بسر بردن در خدمت

دوستان معنوی و یاران حقیقی است　　حاصل عمر آن دم است باقی ایام رفت

یکی از اقوام یاد دوستان

قربانت شوم　　بدون اینکه حاجتی ببسط مقال باشد حدس و استنباط درجهٔ حزن و تأثر خود را در این موقع مفارقت از فیوضات محضر محترم بحاکمیت وجدان خودتان واگذار میکنم واقعاً انصاف دهید که با آن انس تام و حظ وافری که این بنده را همه روزه بفیض دیدار و اصغار صحبتهای دلپذیر و بیانات روح بخش حضرت عالی بود حالا این حرمان و هجران تا چه اندازه مؤثر و جانکاه و مایهٔ افسوس و آه است الفاظ و عبارات برای شرح و وصف این قبیل احساسات قلبیه قاصر و عاجز است مگر آنکه همان قلب محترم و ضمیر صافی خودتان را گواه و ترجمان قرار دهم که بیان آن از هر خامه و زبان افصح و ابلغ است گذشته از آن بیش میل ندارم که مراتب افسردگی خود را بزبان آرم و باعث حزن جناب عالی شوم همینقدر با جمال عرض میکنم که فعلاً بهترین چیزیرا که مایهٔ تسلی و تشفی خود میدانم

وصول مرقومات محترمه و حصول اطلاع بر سلامت مزاج گرامی است و اگر از اینها
نعمت نیز محروم مانم دیگر هیچگونه مشغولیت و انصراف خاطری را متصرف در وجود
خود نمیدانم دیگر حالا اختیار با خودتان است و درد دل دوستان گر تو پسندی رواست

مضمون کاغذ قبل بعبارات دیگر

قربانت شوم چند نصیحت کنند بیخبرانم بصبر درد مرا ای حکیم صبر نه درمان اوست
با آنهمه الفت و موانست و انبساط و مسرت که چشم و گوش این بنده در اثر فیض خدمت
و اصغاء صحبتهای جان پرور حضرت عالی حاصل بود پیداست که حرمان از آنهمه فیوضات
معنویه تا چه اندازه مایهٔ تحسر و تأسف است خصوصاً آنکه در این ایام اخیره همه روزه
بدیدار محترم فائز و نائل میشدم و ذائقهٔ دل و جانم بحلاوت بیانات حکیمانهٔ آن حضرت
انس و عادت یافته بود و اینک از اثر این مفارقت ناگهانی غبار ملالی بر رخسارهٔ
قلب نشسته که بر شرح و بیان آن فایده و حاصلی مترتب نشود جز آنکه صفحهٔ ضمیر
صافی حضرت عالی را نیز تیره و مغبر و آزرده و مکدر نماید آینه دانی که تاب آه ندارد

بنابراین از شرح ماجرای این احوال که مورث بی فسردگی و ملال است صرف نظر نموده همینقدر عرض میکنم که بالفعل چیزی که میتواند حدت آتش سوزان هجران را تخفیف و تسکین دهد همان مرقومات محترمه است که دل مرده را جان و روح پژمرده را روان میدهد اندوه برد غم بسترد شادی دهد جان پرورد دیگر تا الطاف آن وجود محترم چه اقتضا فرماید

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم واقعی کبار قدنا قطر ریشه له حسرات کلما طار طائر در این حین که صبح شنبه و قبل از طلوع آفتاب و طبیعه هوا خالی از طراوت و صفا نیست دیدم جناب آقای . . . در حالتیکه از تعویق و تاخیر در عرض عریضه خجل و شرمنده اند بساط تحریری گسترده و قلمی بدست گرفته میخواهند تقدیم ارادت نمایند و عذر تقاعد و تهاون بخواهند و در حقیقت بکلمه معنی و مقصود کلمه جامعه و اعط کل ذی حق حقه پی برده در این خیالند که حق طراوت و تازگی

دای صبح را اداو صباح خود را بیاد آن وجود مسعود مقرون بخیر و فلاح

نماید این بندهٔ راسخ العقیده حضرت عالی بشتر اقتدار باین رای مطلوب

را امر مطبوع را برای خود سعادت کامله و رحمت شامله دانست که نقشی در خیال

ما از این خوشتر نمیگیرد اگرچه فی الحقیقه این بنده تقدیم عرایض را از فرائض

بلکه لازمهٔ اخلاص و ارادت و جالب شرف و سعادت میدانم ولی از نظر

ملاحظهٔ این نکته و دقیقه را هم واجب میشمارم که خاطر محترم را با قاویل و اباطیل

خود مایهٔ تصدیع نشوم و اوقات گرانبهای حضرت عالی را بعرائض خود بسبب

تضییع نباشم معهذا چون محروم داشتن خود را از نیل مواهب برکات که

عجالةً در محاورهٔ کتبیه صورت میبندد خلاف عقل میدانم بتصور او لی و قع

و وقری نگذاشته غالب هفته ها خود را بفیض عریضه نگاری فائز و نائل میسازم

در هر حال اعم از اینکه برحسب ظاهر مکنونات بندگی خالصانهٔ خود را در آن حضرت

بقلم آرم یا در تقدیم عرایض فتور و قصور نمایم علم الله تعالی یاد الطاف قلبیهٔ

حضرت عالی همیشه در شبستان دل و جان و خلوتگاه قلب و وجدان در جلوه

ظهور و بروز است اگرچه راست است که از فیض حضور محترم چنانچه باید و شاید

بهره و نوا نبرده و از پرتو انوار بیانات شفاهیه بیش از یک مجلس کسب نور

و ضیا نکرده ام ای بی نصیب گوش و ای بی نوا لبم ولی علاوه

بر تأثیرات شدیده که همان مختصر ملاقات در قلب این بنده احداث نموده صوت

اشفاق و صیت مکارم اخلاق حضرت عالی طوری در صفحات قلوب منعکس و

منتشر است که دلهای صعب الانس دیر آشنا را بجاذبیت معنویه میرباید و صید

مینماید بنابراین هرگاه بنده نیز بیکبار باستفاضه مجذوب و مفتون آن خصایل

و شیم ممدوحه شده و خود را بشرف عقیدتمندی نسبت بآن حضرت مشرف و

مستعد سازم چندان شگفت و مستبعد نباشد باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرایی

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم اثر و کیفیت الطاف آنوجود محترم چندان جاذب قلب

بضمیر و جالب ارادت و عقیدت این بنده حقیر است که بجمیع یاد آن یار شفیق را
برای خود نعم الرفیق میدانم و مایهٔ سعادت و میمنت میشمارم و اگر غالبا از جمع
و مصدع اوقات محترم میشوم فی الحقیقه مراحم خود تان است که این بنده را
جسور و از رعایت شرائط ادب دور نموده است و با آنکه چندین عریضه تقدیم
داشته و بجوابی نائل نشده ام و باید همین مسئله مانع تکرر و توالی عرائض شود
بحسن اخلاق و محامد شیم آن وجود محترم چندان معتقدم که از طرف حضرت عالی
سکوت و خاموشی را دلیل بر بی لطفی و فراموشی نمیدانم و اگر هزار بار عریضه
عرض کنم و مختصر جوابی افتخار نیابم خلوص عقیدتم تغییر نپذیرد و ترک رسومات
ارادتمندی ننمایم بلکه باطمینان کامل عرض میکنم که هزار نوبت
اگر خاطرم بشورانی از این طرف که منم همچنان صفائی هست با این حال
مستدعی بذل مرحمت و منتظر مرقومات گرامی هستم
یکی از اقوام یاد و ستان که چندی بزرگتر با رتبهٔ محترم تر از آنست

تصدقت شوم دستخط مبارک که آیت فضل و عنایت بود و مایهٔ قوت روح

و قوت روان شد مرهم دوستی که مرخستگان را دوای دل و راحت

جان فزای شد خداوند نعمت وجود مبارک را دائم و مستقر و این مراحم کامله

قلبیه را ثابت و مستمر بدارد این بنده از ناتوانی و فتور در عرض عرایض تقصیر

خود مقر و معترف است ولی بر خاطر مبارک پوشیده نیست که غرض اصلی

از عرض عریضه یا اخبار است و یا استخبار و چون برای جا کردن جسارت

و گستاخی و با وجود تهاون و تراخی این هر دو نتیجهٔ منظوره حاصل بوده تصدیع

خاطر مسعود را در حقیقت سوء ادب دانسته علم الله تعالی که اگر جسم فدوی در اینجاست

روح و روان و دل و جان همیشه در حضور مبارک است و با اینکه این بنده یک

ثلث از عمر خود را بمسافرت گذرانیده و بمفارقت و هجران مألوفم معهذا چون

این تفرقهٔ جمع و تشتت شمل علی الغفله واقع شد و غیر منتظر بود بی اندازه مؤثر

و مایهٔ آزردگی خاطر گشت امیدوارم که مزاج مبارک بندگان حضرت عالی و متعلقان

در کمال سلامت و اعتدال و آب و هوای ییلاقی بوجود مسعود مساعد و سازگار است

این مسافرت حقیقةً هم برای حضرت عالی ضرورت داشت که رفع خستگیهای

متابعه را بفرمائید و هم برای آقازادگان عظام لازم بود که چند صباحی دماغشان

از افکار درسی فارغ باشد و حق مزاج را ادا نمایند و قوای خود را برای

تحصیلات آتیه تقویت فرمایند و بتجربه ثابت است که حفظ و رعایت این ملاحظات

تا چه درجه برای انمار هوش و ادراک و پیشرفت کار محصل نافع است بنظرم می آید

در یکی از مصنفات (ژن ژاک روسو) دیده ام که مینویسد باید همیشه

حقوق جسم و روح را متبادلاً ادا نمود باین معنی که مشغولیات جسم و حرکات

بدنی را برای رفع خستگی روح بکار برد و بهمان نسبت اشتغالات روح و افکار

دماغی را وسیله رفع متاعب جسم قرار داد باری مقصود از این عبارت

این است که آقایان از ایام تعطیل ملول نباشند بلکه مغتنم شمارند

یکی از اقوام یا دوستان

فدائی

فدای جسم و جانت شوم   باز گو از نجد و از یاران نجد   تا در و دیوار را

آری بوجد   ذکر و فکر یاران حقیقی روح پرور   و   از هرچه بگذری سخن

دوست خوشتر است   این است که با همه بی التفاتیها که ببنده خود روا میدارید

باز شرایط ارادت را از دست نداده غالباً وقت عزیز را مغتنم و بیاد خاطر

محترم ضمیر خود را خوش و خرم میدارم و این وسیله را دست آویز رفع هر قسم

خستگی و دلشکستگی میسازم   واقعاً خیلی وقت است که از طرف سرکار عالی رقیمه

زیارت نشده   این روش تازه را تازه بنا کرده   در هر حال از آن ذات

شریف روحانی هر اسلوب و روشی که بروز کند مطلوب و دلکش است   این

بنده با صدق و صفای حضرت عالی چند روزی است با بعضی از دوستان

بطرف شمیران آمده و در میان جمع دل و جان و قلب و روانم بیاد آن معدن

حقیقت و وفا مشغول است   هوای شمیرانات بسیار خوب و مصفی است

نقاب افکنده باد از چهره گل   گرفته شور در شوریده بلبل

ولی بجان مبارکت قسم که طراوت و خضارت صحرا و چمن و سرسبزی و نضارت
گلزار و دمن بی دیدار نازنینت برای این بنده غم انگیزتر از کلبهٔ پیرزن است
و نغمهٔ بلبل و تغنّی قمری بی تفاوت با صوت زاغ و زغن بی حضرمی صحرای دلم
وقتی است که در محضر محترم سراپا گوش باشم و از صهبای صحبتهای شیرین که قوت
روح است دماغ جان را نشاه دهم و بدون حصول این موهبت همهٔ عیشها بجای وصل
بلکه مایهٔ ملال جان و دل است   مبادا عیش بی یاران جانی
که بی یاران غم آرد زندگانی   زیارت مرقومات محترمه را بایک دنیا
اشتیاق منتظرم

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم   تعویق و تأخیر جناب عالی در ارسال مرقومات طوری
مایهٔ تیرگی دل و کدورت قلب شده بود که اگر چند روز دیگر بدین منوال
میگذشت تکدّر و تأثّر بی اندازه و فوق التصوّر میشد و آن فی الحقیقه امری طبیعی بود

زیرا که مسلّم است هر قدر احساسات مودّت و ارادت در صفحهٔ دل را سختر
باشد در مشاهدهٔ بی لطفی از دوست محترم خود بیشتر حسّاس خواهد بود ولی شکر خدا را
که این افسردگی و ملال سریع الزّوال بود و در اثنای این حال مرقومهٔ
گرامی مانند ابری که در بیابان بر تشنه ببارد رسید و تلافی نمود و الفاظ
و معانی همه شیرین و دلنشین بود و دل را بوجد و طرب آورد اینکه شمّه از مراتب
ملاطفات قلبیّهٔ خود مرقوم داشته بودید این مسئله از آن اخلاق جمیل و شیم
ستوده امری منتظر و معهود و بی آنکه محتاج ببیّنه و برهان باشد براین بنده واضح
و مشهود است و بر آثار حقیقت آن همان روابط معنوی از هر گواهی ناطق تر
و صادق تر است چند روز قبل جناب آقای . . . را که یک مرتبه درک
فیض خدمت جناب عالی را کرده اند ملاقات نمودم و دیدم نه تنها اخلاق
محمودهٔ و اوصاف ممدوحهٔ حضرت عالی جاذب و جالب ارادت این بنده است
بلکه همه مفتون و مجذوب آن ذات جلیل روحانیند هرگاه گاهی بمرقومات

محترمه نائلم فرمائید نعمتی است که با هیچ چیز معادله نمیتوانم کرد

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم برحسب ظاهر یک ماه بیشتر نیست که از فیض زیارت رقیمهٔ مسعوده بی بهره و نوا هستم ولی از زبان دل باید پرسید که هفته و ماه در نظرش با سالی برابر است و باین لحاظ حق دارم عرض کنم که مدتهاست از خرمن صحبتهای حکیمانهٔ حضرت عالی خوشهٔ نچیده و از حدیقهٔ رقیمه جات سامی برگ دانشی فراهم نیاورده ام دیری است که دلدار پیامی نفرستاد امیدوارم که مزاج محترم عالی در نهایت سلامت و محفل قدسش مجمع انس محفوف بخیر و کرامت است برای این بنده نیز بفضل الله و منّه سلامت حاصل و اینک از نقطهٔ ییلاقی که در امتداد کوه دماوند واقع است خاطر گرامی را باین مختصر تصدیع میدهم واقعهٔ ملمهٔ علت وبای طهران یقیناً بسمع محترم رسیده که امسال مانند یک مأمور غیبی علی الغفله ورود داد و هنگامه و آشوبی برپا کرد فی الحقیقه بلا و آفتی بود

که دلها را بهول و مخافت انداخت اصحاب خرابات ارباب مناجات شدند

و اهل هوا دست بدعا بلند کردند چه خوب میگوید شاعر عرب وَاِذَا الاُمُورُ تَعَاظَمَت

وَتَشَابَهَت فَهُنَاکَ یَعتَرِفُونَ اَیْنَ الْمَفْزَعُ غالب اهالی طهران شهر را گذاشته

ییلاقات و شمیرانات رفتند ولی هیهات که نه تجریش بی تشویش ماند و نه دزاشوب

خالی از آشوب فعلاً یک ماهی از این مقدمه گذشته و موافق اخباری که از شهر

میرسد تخفیف کلی حاصل و متعلقان بحمد الله سلامت و بتقدیم بندگی مفتخرند

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم بعد از آنکه بسلامت و اقبال رهسپار آن خطه و دیار شدند

بندگان مشتاق را بسوز هجر و فراق دچار فرموده بسیار مایل و مشتاق بودم

که وقایع و کیفیات مسافرت خود را چه از زمین را و چه بعد از ورود بآن حدود

مرقوم و بنده را مشعوف فرمایند ولی از آنجائیکه امور عالم هیچوقت بر وفق

مقصود و مطلوب نیست هر قدر فوز بزیارت مرقومات را بیشتر بخود وعده میدادم بیشتر

محروم ماندم چو روزگار نساز د ستیزه نتوان کرد اگرچه شدت اتکال

واتکالی که بعوالم الطاف مخصوصهٔ حضرت عالی دارم مانع است که تصور فقدان

رأفت وعطوفت ازطرف آنحضرت بدل راه دهم همینقدر هست که این طریقهٔ

رویه راازسلیقه وسجیهٔ حضرت عالی مستبعد می بینم ومتحیرم که آنرا برچه حمل کنم

بگو اگر گنهی رفت وگر خطائی هست بهرحال برحسب حسابی که دردست است

باید تاکنون بمحل مقصود ورود فرموده باشید وهرچند که حالا بصورت منازل و

مراحل ازیکدیگر دوریم ولی درمعنی قدم بقدم باآنوجود محترم همراه واز صهبای

ذکر وفکر آن یار معنوی سرشار بوده ام دراینجا همه وقت با جناب آقای

... صحبت محامد اوصاف ومکارم اخلاق حضرت عالی درمیان و در غیاب

سرکار فی الحقیقه ایشان از آنحضرت نایب مناب‌ند و بوی گل را از که جوئیم از گلاب

واگر وجود معظم له مایهٔ تسلی خاطر نبود مفارقت حضرت عالی بی اندازه

براین بنده دشوار می افتاد

یکی از اقوام هندوستان

قربانت شوم   هرگاه مناط اعتبار حدود ذات ظاهره و رسومات متداوله
بین الناس باشد شبهه نخواهد بود که این بنده غرق دریای تقصیرم و چاره‌ای راه
اعتراف بگناه و طلب عفو و بخشایش است و بناچار باید عرض کنم   خود مرا
این چه زندگی باشد   وین کجا رسم بندگی باشد   که شرایط آنرا از دست
داده و مدتهاست عریضه نفرستاده‌ام   ولی اگر نظر بروابط جان و دل باشد
نه وسایط آب و گل در این حال وجدان خودتان اعظم برهان است که
ولقد جعلتک فی الفؤاد محدثی   یادت نمیکنم همه عمر زانکه یاد   آنکس کند
که دلبرش از یاد میرود   امیدوارم ورود مسعود بوطن مألوف مبارک
و میمون و با نواع سعادت مقرون باشد یا لیت که در این موقع بنده را نیز
شرف حضور نصیب بود و از محضر محترم اقتباس انوار فضایل و اجتناء اثمار
معارف میشود ولی چون کار از اختیار بنده و سرکار خارج است فعلاً

باغبطه وافسوس بپایان از دوربعرض تبریک رطب اللسان وحضرات آقایانی را

که بنعمت دیدار وفیض استماع گفتار آن وجود گرامی متنعم ومستفیض اند تهنیت عرض

میکنم هنیئاً لأرباب النعیم نعیمهم اگر خدا بخواهد وعمر وفا نماید نوبت کسب

این سعادت ببنده هم خواهد رسید نقداً در اوقات محرومی از این فیوضات

دل خود را بزیارت مرقومات خوش میدارم و بذل این مرحمت را از الطاف

حضرت عالی امیدوارم مستدعی است بهمه دوستان را عرض ارادت

ابلاغ فرمائید

یکی از اهل فضل وادب

قربانت شوم   رقیمهٔ کریمه که بعنوان بنده نوازی وتقریب وسیلهٔ

سرافرازی رقم قلم محترم بود زیارت شد   باکاروان مصری چندین شکر

نباشد   راستی همان قسم که قند وشکر ذائقه جسم را شیرین میکند   دستخط

گرامی دو صد چندان در مذاق روح مطبوع و دلنشین افتاد   کلمات عالیاتش

نعمتی بود که زبان را موجب سپاس و شکر شد و صهبای معانیش نشاه داشت

که جان را مایهٔ مستی و سکر گشت   یارب این صحبت شیرین زکه آموخته است

از کجا اینهمه شهد و شکر اندوخته است   جمعی از حکما بر آنند که در کلام عذب و بیان

شیرین جذابیت و اثری است که دل و وجدان را باهتزاز آرد و با وجد و حالت

دمساز کند   ولی جمعی را مدرک و عقیدتی دیگر است و تأثیر کلام و قوهٔ نفوذ آن را

تابع قوت روح متکلم دانند و گویند کلام فصیح و خطاب بلیغ اگرچه جامع محسنات بدیعه

باشد وقتی در قلوب مستمعین مؤثر افتد و ریشه دواند که زبان قلب آنرا بیان کند چنانچه

خواجه علیه الرحمه میفرماید   ای من غلام آنکه دلش با زبان یکی است   بلکه

یکی از حکمای مشهور فرانسه (بوفن) در این مبحث مختصر بیانی نموده و مفاد آن این است

که (کلام نفس متکلم است) در این صورت پیدا است که مرقومهٔ مطاعهٔ حضرت عالی

با آن معنویت صرفه چه هنگامه ها برپا کرده و چگونه دلها را واله و شیدا نموده است

زیرا که معانی لطیفه و حانی را در قوالب کلمات و عبارات فصیحه و اشارات

و استعارات بلیغه جای داده اید بقسمی که هم کوکب فصاحت الفاظش درخشنده
و تابان است و هم نیر اوج معانیش مضئ و نور افشان من با تو زنم پنجه
زافتاده چه خیزد جز آنکه زند بوسه بیازوی توانا باری حالا که بر حسب
مشیت خدا و بحکم تقدیر و قضا از حضور عالی دور و مهجورم سرمایه مسرت این بنده
این است که رقائم محترمه حضرت مستطاب عالی متوارد و متوالی باشد که مهیج شوق
خاطر شود و محرک شعف وافر اگرچه باوجود الفت دل و جان و ارتباط ضمیر و وجدان
از بعد ظاهری نباید چندان محزون بود ولی باوجود همه این تفصیل موهبتی بزرگ
بود که ظاهراً نیز بدرک شرف حضور که نور علی نور و سرور فوق کل سرور است نائل
و فائز بودم از خداوند فیضیابی باین نعمت را مسئلت مینمایم

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم دستخط گرامی با آن طرز مطلوب و اسلوب مرغوب و
الفاظ غرا و معانی شیرین تر از حلوا مایه تمیه روح و روان و مورث پرورش

قوای جسم و جان شد و سلامت و اقبال آن وجود محترم را از خداوند مسئلت نمود
الحمد لله که آن خطه و دیار از آفت وبای منحوس محفوظ و محروس بوده و این بلا
و داهیه در ان اقلیم و ناحیه سرایت نکرده است هوای طهران هم که چندی از آفت
این بلای مبرم چون لیل ندلهم تیره و درهم بود شکر خدا را که چند روز است
سالم و خرم شده و دیگر اثری از مرض باقی نیست فی الواقع اگر بنظر دقیق تعمق
در امور شود حدوث تزلزل و اضطراب در اینگونه موارد بواسطهٔ ضعفی است که
از لوازم بشریت است و الا در ارادهٔ مطلقه و مشیت نافذهٔ الهیه تغیر و تبدل روی ندهد
در رشتهٔ مرگ و حیات مربوط بامضای قضا و تقدیر خداست تنوعت الاسباب
والموت واحد چند روز است از ییلاق مراجعت بشهر کرده و چنانچه خاطر محترم
مسبوق است عازم مسافرتم نه فراغت نشستن نه شکیب رخت بستن در این موقع
تصمیم حرکت چیزیکه موجب نگرانی و پریشانی است ملاحظهٔ حال بنده زاده هاست
هرگاه بخواهم آنها را در طهران بگذارم و خود بتنهائی حرکت کنم نقص دارم

که در مراجعت اخلاق و اطوارشان را بکلی مخالف دلخواه و مقصود خواهم یافت
چه امری واضح است که زمینهٔ قلب و ضمیر اطفال شبیه بزمین پاک مستعدیست
که قابل انبات همه قسم گلهای تربیت و ریاحین معرفت است و چون بحال خود
واگذاشته شود بالطبیعه استعداد غریزی زائل و باطل گردد و دیگر تربیت هم
اثر و ثمری نبخشد یکی از حکمای معروف فرنگ مینویسد پیچیدن اطفال در لفائف
واقمطه اسباب سستی اعضا و رخاوت اعصاب آنها شود بنده عرض میکنم جائی
که از لفافهٔ نازک این اثر و خیم نمودار شود دیگر هرگاه عقل و استعداد خدادادی
آنها در لفائف جهل و اقمطهٔ غفلت محبوس و محجوب باشد چه اثری ظاهر خواهد نمود
بنابراین ملاحظات در غیاب خودم با نبودن شخص دلسوزی که همت بتربیت
بنده زاده ها گمارد خود را بابقاء آنها در طهران نمیتوانم راضی کنم و اگر هم بخواهم
آنها را با خود ببرم با زمحل هزار ملاحظه و اشکال و با حداثت سن و بی تجربگی
آنها منافی است این است که از این حیثیت مردد و پریشان خاطرم ولی با همه

این تفصیل را این بنده برای خود را در رای مسعود حضرت عالی مستهلک میدانم
و در توقف و حرکت آنها برقم امر و اجازه فرمائید همان را اطاعت مینمایم

وعلی ای حال رضای دوست مقدم بر اختیار من است

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم اینهمه قصور و سهل انگاری که این بنده را در ذریعه نگاری
حاصل است علم الله تعالی نیست مگر بواسطه فرط متاعب و گرفتاریهائی که در
مدت عمر متلازم ایام زندگانی بود و قسمت بنده هم در عالم همین است که
دوره عمر را دور از آسایش و فراغ با خستگیهای دل و دماغ در وادیهای
سرگردانی و حیرت و بیابانهای رنج و محنت بسر برم علاوه بر همه ملالتها و
کسالتهای جسمانی در حالی این مسافرت بسیار صعب و تلخ گذشته است
زنهار از این بیابان دین راه بینهایت تا امروز که در این سفر پر رنج
و خطر سرماهای زمهریر را دیده و برد و زخیان رشک بردیم و چون باید تعب و

ملال رتبهٔ کمال یابد بعید نیست که مسافرت آنقدر بطول انجامد که بحجرِ تو نیز هم گرفتار
آئیم و آنوقت بحال اهل زمهریر غبطه خوریم متعهدا اگرچه برو کربت تنهائی و عزبت
بر حضرات اهل خانه و اطفال مؤثر نیفتد و غم و اندوه آنها را بناله و ستوه نیاورد
برای این بنده که بشدائد و محن روزگار خو گرفته ام نقلی نیست ظاهر آنست
که با سابقهٔ روز ازل چه سودی کند تن بقضا در دادم در این بیابان تهای
پر هم و غم رقیمهٔ مبارکه که در جوف پاکت آقای . . . ارسال فرموده بودید
مانند بدر تمام بر وجود این بندهٔ کمنام پرتو افکند و زیارت آن مایهٔ وجد و طرب
و مزیل الم و تعب گردید تشکر از حضرت عالی که تازگی ندارد این دفعه باید مستان
بیابان خود را خدمت بندگان آقای . . . دام اجلاله تقدیم کنم که خضر تعالی را
محرک رقیمه نگاری شده اند من از لطف صبا دارم نسیم نکهت جانان
دگرنه کی گذر بودی سحرگاهان بدین سوئی اگرچه این بنده شخصاً درک خدمت
و صحبت ایشان را نکرده ام ولی اینقدر میدانم که آنچه در اوصاف جمیل و اخلاق

جمیل ایشان مرقوم داشته اید قولی است که جملگی بر آنند وصیت محامد اخلاق شان

شهرهٔ آفاق است از طرف بنده تبلیغ عرض ارادت خدمت سرکار معظم له

موقوف بالطاف حضرت عالی است

یکی از اقوام یاد دوستان

فدایت شوم محرومی از فیض دیدار و بینوائی از محضر نورانی سرکار

خود در کام مخلصان مشتاق و ارادتمندان مبتلی بفراق تلخ و ناگوار است

علی الخصوص که پیرایهٔ بر او بستند این هفته درضمن مکاتیب و مرقومات طهران

از کسالت عارضهٔ بآن حضرت اشارتی رفته بود بینهایت مورث رنج و غم و محدث

افسردگی و الم گردید حضرت خداوند وجود محترم عالی در دمند و آزردهٔ علت و

گزند باشد امید وارم تاکنون کسالت بالمرّه رفع وریشهٔ آن قلع و قمع شده

و تا هفتهٔ دیگر بقلم محترم از عود صحت بشارتم خواهید داد خود این بنده هم مدتی

بواسطهٔ تغییر آب و هوا گرفتار تب و نوبه بودم حالا چند روزی است که بحمد الله

بهبودی دست داده و رکام و صداع حنجره حافظی و وداع گفته از فقره العلوم

رسم معمول این بلد بر آن جاری است که واردین و وافدین را در ابتدای ورود

بچند روز تب و نوبه پذیرائی و ضیافت میکند ولی لله الحمد بی خطر و آفت است

و چند صباح آموختگی و عادت سلامت مزاج را اعادت میدهد خدمت همه

اعضاء خانواده عرض سلام مشتاقانه ابلاغ فرمائید این مصراع در السنه و

افواه مشهور و معروف است که از دل برود هر آنکه از دیده برفت

ولی کیفیت و حقیقت این نکته بر بنده مجهول بود مسافرت باین صفحات این معضل را

حل و این معما را کشف نمود و بالحس و العیان معاین و مشهود شد که همینکه از نظر

دور شدم از قلوب فراموش گشتم و اگر چنین نیست چه جهت دارد که هیچیک از

آقایان یادم نمیکنند و از ارسال مرقومات دریغ و مضایقه میفرمایند این بهمه

هر چند جان گزا و شدید الاثر است ولی بحمد الله ارکان ارادت این

بنده از آن محکمتر است که اینگونه امور رخنه و فتوری در آن احداث نماید و

برهمزن اساس بندگی و خلوص عقیدت شود

صبحم ز روی دوست میسر نمیشود   دانی طریق چیست تحمل ز خوی دوست

یکی از اقوام یاد دوستان

قربانت شوم   که در ضمیر من آید ز هر که در عالم   که من هنوز نپرداختم ضمیر از دوست   فرضا که برحسب ظاهر این بنده درین روزها معمولهٔ وحدودات متداوله را متروک داشته و خاطر محترم را بذرایع رطب و یابس و عرایض لا یسمنه و لایغنیه مشغول نساخته ام سپهکار عالی با آن فطانت ذاتیه و سابقهٔ اطلاعی که بمراتب ارادت مخلص نسبت بخود دارید چگونه دل خود را راضی میفرمائید که باین بنده نسبت بیوفائی و سست عهدی دهید

این بدگمانی از تو مرا در گمان نبود   خدا گواه است که بنده را نسبت بوجود گرامی درجهٔ ارادت بهمان پایه و میزان بلکه هزار چندان است که بود اینقدر هست که صحت مزاج محترم را مطمئن بودم و از آنطرف هم میدانم که خاطر عالی مصروف

و معطوف باشتغال امور مهمه و خدمت ابناء نوع است و روا نداشته ام که در موقع شغل

و کار اوقات سرکار را بمطالعهٔ عریض بیمعنی خود مشغول کرده باشم در هر حال

اجمالاً و بدون حشو و زواید عرض میکنم که اساس ارادتم در آن حضرت مشید و

محکم است و استحکام بنیان عقیدت و اخلاصم یقین و مسلم و آن اخلاق کریمه و

اوصاف جمیله را که خداوند در آن ذات شریف ودیعه گذاشته از جان و دل

دوست میدارم و از حضرت احدیت مسئلت میکنم که در جمیع شئون و مراتب صوری

و معنوی نائل و فائز بترقیات سامیه شوید حال این بنده را استفسار فرمائید اگرچه

ضعف و کسالت مزاج در این یکساله خیلی صدمه زد ولی بحمدالله فعلاً افاقه حاصل

و مشغول تتمیم بیر اندازه که حال و دماغ یارائی و همراهی کند بهمان خواندن و نوشتن است

و بقول بدیع الزمان همدانی   لا یهمنی الا محمرة فکر استقیدها

او شرود من الکلم اصیدها   متمنی است از مرقومات محترمه بهره مند

و قرین مسرتم فرمائید

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم   یاسی از شب گذشته و این بندهٔ راسخ العقیدهٔ حضرت عالی
در سرای فرو بسته از خروج و دخول   میخواهم شرط ارادتی بجای آرم و کسب
سعادتی کنم اگرچه نزدیک بود معتقد بدان شوم که داعیهٔ دوستی العیاذ بالله دروغ
و چراغ هیبات بی فروغ است ولی این رقیمهٔ شریفه که با طرز و روش شیرین از
قلم نگارین نگارش و تراوش یافته بود این عقده را از دل گشود و حرارت این
عقیده را فسرد و نشاند علی الطلوع که میان خواب و بیداری بودم هدهد بشارت با خبر
خوش رسید و خط دلپذیر را رسانید فی الحقیقه اگر هزار افسردگی از تشش جهت
فرا گرفته بود مساعدت و امداد این مرقومه زائل و معدوم شد اگر آن فرمایشهای
ایام حضور را فراموش و تخلف نماید و صورت معنویت بدان دید و گاهی از این مرقومات
دلچسب مرقوم فرمائید مایهٔ هزاران شکرانه است بهر حال سلامت و اقبال حضرت
عالی را آرزومندم و امیدوارم روزگارتان همیشه خوش و دلکش باشد از حال

این بنده هیچ نپرسید که در دوری از محضر سرکار چگونه شب بسحر میبریم و روز بشام
زبان و بیان اینکه حالا شرح هجر و فراق دهم و در تأثیر و حرقت فرقت اشعار
و ابیات پرسوز و گداز بخوانم در خود سراغ ندارم حال سرکار را نیز قیاس بخود
میکنم و میدانم آن گوهر پاک را که آب و گل از یک دنیا مهر و وداد سرشته ام
هم و غم تنهائی و مفارقت دمی فارغ نداشته و آنی بحال خود نگذاشته است
در این موارد فقط چیزیکه مایه تسکین دل و تمکین قلب است اعتقاد و اطمینان باین
نکته است که هرچه وارد شده و میشود در تحت تقدیر الهی است و برای ما اراده
و اختیاری نیست و آنچه مشیت نافذه او خواسته و میخواهد عین صلاح و صواب است
وانشاء الله ایام هجران باز بزودی بسر آید و باستفاضه از حضور محترمت دل
و جان انبساط و مسرت یابد   گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست

مکتوب دعوت یکی از دوستان

قربانت گردم   آواز چنگ و مطرب خوش نغمه گو مباش   ما را حدیث

در بجوی نوشته است این روزها که اوایل بهار و موقع خرمی و سرسبزی
اشجار است و گیتی آراسته چو خلد مخلد بعضی از رفقا و دوستان را هوای
تفرج باغ و بوستان بر سر افتاده و میخواهند دست و پائی کنند و بخواست خدا
روزی را بمراد دل بسر آرند عجب در این است که این بنده را با آنکه شدائد و محن
روزگار چندان از کار برده که باغ و راغم بند غم از دل نگشاید و بساط طرب
زنگ ملال و تعب از آینه ضمیر نزداید این ترانهٔ دلکش بر سر وجد و ذوق آورد
و بعبارهٔ اُخری از اثر جوش و خروش آنها شور و شوقی دست داده و در دلم آمد
که بدین وسیله دمی چند درک خدمت و صحبت یاران قدیم را غنیمت شمارم
و خاطر آشفته را شکفته نمایم و معلوم است که در چنین محفل و انجمن و در بحبوحهٔ چمن
و دمن سرکار اگر لایق است قدم خرامان او ست بنا بر این متمنی است روز..
بنده منزل تشریف بیاورید که باتفاق آقایان دیگر بیکی از باغهای بیرون شهر
برویم و دماغ جان را از نسیم جان بخش فروردین تازه نمائیم البته خاطر

ادتمند و سایر دوستان را بقدوم گرامی مسرور و مشعوف خواهید فرمود

مضمون مکتوب قبل بعبارات دیگر

بانت شوم   هیچ میدانید چقدر مدت است که از حضور محترم محروم

هجورم باز اگر ذائقهٔ جانم بحلاوت شربتهای وصل و اجتماع معتاد و مألوف نبود

رّع مرارت هجر و افتراق باین پایه دشوار و ناگوار نمی افتاد فعلاً در حالتیکه خود

ازم و جازم بودم که موقع مناسب با فراغتی دست و پا کنم و بجبران و تلافی مافات

طای عهد ماضی را شبی دستی برافشانم   موسم بهار رسید و فیض فروردین

صفحات کوه و دشت را سبز و خرم نمود هرچند که برای این بندهٔ صمیمی حضرت

عالی از احاطهٔ آلام ایام و هجوم هموم و غموم جز بینوائی برگ و نوائی نمانده

و حال و دماغ آن نیست که از مشاهدهٔ عوالم طبیعت متمتع یا از لطف و صفای آب

و هوا منتفع شوم   بمن غم مهربان یاریست بگذار   مرا با غم سر و کاریست بگذار

ولی بعضی از رفقای حقیقی و دوستان معنوی میخواهند بزبان حال بمخلص بیحال بفهمانند که

درصورتیکه

درصورتیکه نسائم بهاری جسم زمین را حیات جدید داده و بعبارهٔ اُخری عالم
جمادی را چنین انبساط و شادی حاصل است اگر زمین قلوب آدمی از اثر آن تازگی
و طراوت نیابد مایهٔ غبطه و تأسف است ننگ باشد که دلش زنده نگردد به نسیم
این نغمه و زمزمهٔ باطنی ایشان که از ظاهر حال معلوم و نمایان است در بندهٔ
ناچیز نیز تأثیر نمود و موقع را مغتنم دانست که بدین وسیله بکسب سعادت حضور محترم
نائل آید این است که با کمال احترام مصدع میشوم که روز . . . در مختصر باغچه بیرون
شهر بنای انعقاد محفل و انجمنی از دوستان خالص الوداد است هرگاه مخلص دیرین
خود را بقدوم محترم مفتخر فرمائید مایهٔ نهایت تشکر و امتنان خواهد بود

جواب مکتوب قبل

قربانت شوم رقیمهٔ دلنواز خاطر پژمان را بشوق و اهتزاز آورد و اینکه
در این نوبت بهار بباغ و گلزارم دعوت فرموده اید شاکر نعمت و ثنا خوان آن
حضرتم گلشن و بوستان که جای خود دارد اگر مخلصان ثابت العهد را گلخن و زندان هم

بخوانید بیچ مسرت و بی‌ رابالاتر از آن برای خود تصور نمیکنند و هرکجا

خیمه زنی اهل دل آنجا آیند فی الحقیقه بنده نیز با آقایان محترمی که برای استفاده

از فیوضات ربیع حضرت عالی را محرک این نیت خیر شده اند همعقیده و هم سلیقه ام

شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان   بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آید

وزود ایام ورد مغتنم و دولت قدومش گرامی و محترم است خصوصاً

که در خدمت وجود پر نفع و سودی مثل حضرت عالی بسر رود که افق معارف و

آسمان فضائل را کوکب لامعید و در هر فنی از فنون کامل و جامع و بنا بر این

علاوه بر آنکه در این مجمع جلیل القدر تماشای خرمی و طراوت بهار مایه حظ نظر

و بصر و حصول مسرات ظاهریه است استماع صحبت و انتفاع از مواهب خدمت

آن حضرت باعث سرور قلب و فیوضات معنویه خواهد بود و بعبارة اخری

صحرا و باغ زنده دلان کوی دلبر است انشاء الله باکمال تشکر شرفیاب میشوم

یکی از دوستان مخلص

قربانت شوم   مرقومهٔ گرامی را بتوسط یک سعادت یعنی آقای ...
زیارت کردم این قبیل ملاطفتهای معنویه جالب امیدواری و مایهٔ خرسندی
و شکرگذاری است که بحمدالله نزدیکی و دوری در عوالم صدق و صفا تفاوتی نمیدهد
و با وجود آنکه روزگارتان مستغرق مطالعه و کار است باز رعایت و للارض من
کأس الکرام نصیب را منظور داشته و از تفقد دوستان تقاعد نمیفرمایید
این دو سه روزه گرفتاری مجال عرض عریضه ام نداد در این وقت که
صبح است و ژاله میچکد از ابر بهمنی قبل از شروع بکار عرض این چند کلمه را
مغتنم شمرده و باین وسیله صباح خود را مقرون بفلاح میکنم حمد خدای را
که ایام حضرت عالی بکام یعنی بانهایت خوشبختی مصروف تحصیل فنون و علوم
و معطوف بتکمیل آداب و رسوم است و در مدارس عالیهٔ اروپا و مجالس معلمین فاضل
دانا خاطر محترمتان را باقتباس انوار فضائل و اقتطاف اثمار معارف
بهره مند میفرمائید و ما آن ذکاء قریحه و شرف طبع و صفاء ذهن که خداوند در آن

جود محترم و ودیعه گذاشته هر روز بلکه هر ساعت بر مدارج کمال می فزاید

لحسبک فی الوری شرفاً و فخرا سکوتک لی الحاضرین وانت قائل

برخلاف این بنده که دل مرده ام از حیات علم بی بهره و محروم و قلبک

ناریکم از پرتو دانائی مهجور و محجوب است هیچون مردمان غیرتمند صاحب درک

هستم که از فقدان علم و عقل بنالم و نه مانند دانشوران ادیب آن مایه فضل را دارم

که بخویشتن بنالم عجالتاً که خودم را آدمک هیکل هوی بمصرفی می بینم و با همه این

حرمان و بینوائی دلم بهمین خوش است که گاهگاهی بمراعات حفظ عهود قدیم

از عجایب و بدایعی که در اسفار خود مشاهده مینمائید بقدری که فرصت و مجال

اقتضا کند بنده را نیز مستفیض فرمائید و این تلطف و ترحم را شکرانه نائل بودن بآنهمه

سعادت و تنعم قرار دهید که در شکر نعمت بود بر مزید نیل آنحضرت را

بمراتب سامیه از خداوند سائل و زیارت مرقومات را با همه دنیا شعف

قلبی آرزومندم

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم چه جرم رفت که با ما سخن نمیگوئی چه کرده‌ام که بهجران تو
سزاوارم ضمیر پاک و وجدان لطیف خودتان را حکم قرار میدهم که با آن
سوابق الطاف آیا کی مقتضی انصاف بود که بموجبی اینطور عهود دیرین را فراموش
کنید و با یک ارادتمندی مثل مخلص که هزار امیدواری بثبات قدم آن وجود
محترم داشتم بجای آئین مهر و وفا شیوهٔ جور و جفا پیشه فرمائید حاشا و کلّا که هرگز
این بی لطفیهای بلاسبب بخاطرم بگذرد یا در متخیله‌ام خطور کند اگر بهانه و اعتذار
همین است که چرا آن اوقات که در این صفحات تشریف داشتید از حضرت
عالی دیدن نکرده‌ام این تعذر و تغیر باعتقاد بنده نوعی از پیش دستی است
زیرا که مخلص مجبور بمریض و رنجور و ملتزم بستر بودم و این فتور و توانائی ناشی از ضعف
و ناتوانی بود و در هیچ کیش و دین و ملت و آئینی بر مریض و علیل باس و حرجی
نیست و در این صورت اگر جای گله و شکایت است بنده باید از آغاز آن اولی

واتّهم ولی با این تفصیل مخلص ہرگز بین الاحباب باینگونه گله گذاریها معتقد نیستم زیرا

که رعایت رسومات معموله و تعارفات مرسومه راجع بعوالم رسمیت است نه بروابط معنویت

و با آن حقیقت و صفای محضه که درمیان بنده و جناب عالی حاصل است ابداً اینگونه

معاولات و معارضات را جائز نمیدانم و بر فرض که حضرت عالی ہم نسبت بمخلص

در خطوط و عوالی خارج از یگانگی و یکجهتی بجواب سیر فرمایید اخلاص من بدون ملاحظه

قرب و بعد زمان و مکان ہمیشه ثابت و در صفحه ضمیر مرتسم است ہیچ وقت اظهار رنجش

و تکدر نمیکنم بلکه ہمه افعال و اعمالتان در چشم بنده مرضی و مطلوب و مقبول و محبوب است

تو در دل من از آن خوشتری و شیرین‌تر | که من ترش بنشینم ز تلخ گفتاری

ولی ہمینقدر بدانید که حالا که گردش ایام برخلاف مراد و مرام حلاوت وصل را

بمرارت فراق تبدیل نموده اگر از زیارت مرقومات ہم محروم بمانم البته

حسرت بسرحد کمال و دل و جان غریق اندوه و ملال خواهد بود

مکن که اهل مروت نباید این رفتار

پدری بیکی از پسرهای خود

فرزند دلبند من   کاغذهای شما هر وقت مختصر و بمطلب است روی هم رفته
موافق میل من نیست مکاتبه درمیان اشخاصی که ازیکدیگر غایبند باید در حکم صحبتهای
شفاهی باشد خصوصاً آنکه عالم من با شما از عالم پدر و فرزندی گذشته عالم
عشق و محبت است پس هیچ میل ندارم که مکاتیب شما اینطور رسمانه و مغایر شعائر
دوستی باشد هر وقت برای مکاتبه با من قلم بدست میگیرید چنین فرض کنید که
پهلوی من نشسته اید و با یکدیگر صحبت میکنیم و در صحبتهای خود تابع و مطاوع دلیم
هرچه او تعلیم و تلقین میکند میگوئیم و میشنویم بدیهی است که مقتضی این فرض آنست
که در امتداد روز آنچه کرده و دیده و شنیده اید همان قسم که در زمان حضور بدون
تکلفات و تعارفات از دل بزبان می آوردید حالا بهمان طریقه وقایع و مطالب را
با همه جزئیات و خصوصیات آن بدون مسک قلم و ملاحظات آداب و رسوم روی
کاغذ بیاورید از تحصیلات خود بنویسید از گردشهای خود مطلعم سازید از احساساتی

که درین راه از مواضع و مناظر امصار و بلدان حاصل گردیده شرح دهید مخصوصا

بنویسید بدانم وضع سلوک و رفتار خانواده که در خانهٔ آنها منزل دارید با شما

چطور است و روزگار خود را در این اوقات که موقع تعطیل است چگونه میگذرانید

و کتابهائی که بمطالعهٔ آن خاطر خود را مشغول میکنید از چه رشته است

باری اگر وقایع حالات یومیه را باین ترتیب و رویه برای من بنویسید هر هفته

دفتری مشروح میشود و مایهٔ مسرت خاطر من است و معلوم است هرگاه در محاوره و

صحبت کتبی متانت انشاء و لطف عبارت را نیز رعایت نمائید منافی مقصود نیست

بلکه آنوقت مکتوب شما از هر جهة مطلوب و صورةً و معنی حائز تفضیل و مستوجب ثنا

جمیل خواهد بود و قلوب دوستان شمار ا بیران شوق و شعف ملتهب خواهد ساخت

جواب مکتوب قبل

تصدقت شوم   بزیارت دستخط مبارک که مشحون بعوالم الطاف و مراحم

بود نائل شدم از اینکه عرایض سابقهٔ را بصورت اختصار عرض نموده و بجهة کلمه

از شرح حال اکتفا و اقتصار کرده ام معترف بقصور و تقصیرم ولی از آن طرفم
چون جدید الورود و بالطبیعه مشغول ترتیب لوازم توقف در این حدود بودم
فی الحقیقه معفو و معذورم و امید وارم در آتیه بعرایض مفصل و وافی جبران
و تلافی نمایم

بعد از حرکت از طهران از جهتی ابتلا بشدائد مفارقت و از جهه دیگر تنهائی و انفراد
و عدم الفت و انس با اوضاع مسافرت بی اندازه مؤثر و مورث حاطه آلام
و احزان بود ولی رفته رفته هوای تحصیل و شوق تکمیل نوعی توحش را زائل
و دل را بسیر و تعمق در آثار باشکوه عوالم آفرینش و طرح دوستی و آشنائی
با رفقای سفر مائل ساخت و چیزیرا که خیلی دوست میداشتم و خاطر را از غم و
الم انصراف میداد مسافرت دریا بود که قبل از وقت بأثر تعلیمات آن پدر مهربان
مشاهده حالات و کیفیات آنرا در صحائف و اوراق ادبا و شعرا کرده بودم
و تصنیفات بلیغه ایشان تصویرات زیبای آنرا در لوح سینه ام مرتسم ساخته بود

وهمچنین مطالعه صفحات آفاق و انفس و دقت در تنوعات اخلاق و آداب و رسوم و تطبیق مشاهدات جدیده با اطلاعات نافعه که در این امور از فیوضات صحبتهای آنحضرت حاصل کرده بودم توأم و دست بهم شده مایه بسط ذهن و توسیع فکر میشد

خیلی میل داشتم که برای تماشای بلاد و امصار و مشاهده ابنیه و آثار در هر یک از نقاط و شهرهای مهمه چند روزی توقف کرده سیاحت خود را کامل نمایم ولی کیسه تهی اذن آن نمیداد که در نیل مرام با امیال و عواطف قلبی استشاره و استمزاج کنم و ناچار متحسرانه با خود میگفتم این کار نیاید بجز از مرد توانگر بنابراین بدون اینکه در هر شهری بیش از چند ساعت مکث و درنگ نمایم یکسره بوسائط کشتی و راه آهن روانه بلاد سویس شدم و بعد از ورود بمقصد یعنی شهر (لوزان) مستقیماً با آدرس و مکتوب سفارشی که در دست داشتم به (پانسیونی) که معرفی فرموده بودید آمدم و خدمت وی را بعد از وضع

فرانکت ...... بماهی دوازده بسته علیحده باید خود که مدرسه مخارج

مدیره میفرمودند توصیف که همانطور صاحبخانه نمودند پذیرائی و قبول خود خانه در

کمال در بعدومی نسبت خانواده اش و خود است مهربان و خلق خوشی مردی

و خوب کرده اند تعیین چاکر برای که هم اطاقی مینماید رفتار رأفت و مودت

یکماه مدارس افتتاح موعد تا و تعطیل ایام از هنوز چون است مکفی اثاثیه حاوی

تماشای و طبیعت بدایع و لطائف از استفاده برای را موقع است باقی دیگر

را عالیه مواقع و مواضع بالطبع که نیز صاحبخانه شخص میشمارم مغتنم و اینیه اکنه

اوقات غالب نموده موافقت خیال و میل این با مهربانی کمال با میشناسد

تعریف محل و نقطه بهر راجع که تواریخی و اسامی و میکند همراهی گردشها در

مینماید بهره ور خود عمیقه اطلاعات و دقیقه معلومات از را وی فدوی و تبیین و

خود با را بار او و مورخین کتب از جلد چند نیست فرصت او برای که روزهائی

میانم مشغول را خود طبیعت عوالم بمشاهده گاهی میروم بیرون برداشته

وگاهی بسیر و سیاحت در حدائق و بساتین کتب و دواوین میپردازم و

طرف عصر بخانه مراجعت میکنم و قدری صحبت با اعضاء خانواده و مرافقت

با کتابهای خودم شب و روز فردوی را بانتها میرساند این شمه از وقایع

حالات و شرح اشتغالات است که برای استحضار خاطر مبارک جسارت نمود

برادری که سناً کوچکتر است

برادر جان عزیز من   بازهم آفرین بر مهر و محبت شما که اگر همه کس

مرا در حکم معدوم شمرده فراموشم کند و فراغت از ذکر نعم را برای

خود نعمتی عظمی داند میتوانم دل خود را باین خوش کنم که یک نفر شما اقتدا

بدیگران نکرده اگر متوالیاً بمکاتیب خود دلشادم نمیسازید اقلاً گاه بگاه یادم

میکنید و باز مایهٔ امیدواری است زیرا که کم بهتر از هیچ و تعویق در ارسال

مراسلات بهتر از قطع رشتهٔ مکاتبه است اما اگر از طرف من قصوری شده است

دلیل بر فتور محبت نیست و یاد شما هرگز از دل و ضمیرم محو نمیشود

مهر مهر از درون ما نرود ای برادر که نقش بر حجر است خودتان

انصاف دهید چه توقع باید داشت از کسی که دلش افسرده و روح حیاتش

پژمرده و حاصل ایامش همه غم و اندوه باشد بجان عزیزت نامساعدیهای

روزگار طوری آزرده ام ساخته که طبع از هر کاری خسته و ملول است اگر

جریان امور با امیال و عواطف قلبی موافقت داشت بزرگترین میل و آرزوی

من همین بود که با شما مشغول مکاتبه و مکالمه باشم ولی گرفتاریهای بیحد و حصر

وزحمات نامتناهی دوره زندگانی چنان محیط است که جا دارد بگویم

خود یاد من از ضمیر من رفت برای اثبات این مطلب همین یک برهان

کفایت میکند که بعد از تحریر و ایفاد این کاغذ شخص شریف شما اول کسی خواهید

بود که ذمه خود را از قرض او آزاد کرده و به مراسلات او جوابی مدیون نیستم

به پسر عم محترم از طرف من بعد از تبلیغ ارادت عرض کنید همان سبکهای

دلربائی و استجلاب قدیم ممدوح تر و ملیح تر است تغییرش پسندیده و سزاوار

نیست خصوصاً با بندگان بلاشرط ثابت العهد خالص الوداد تا این درجه تغافل

و بی اعتنائی خلاف انصاف است

یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم نمیدانم این چه جاذبهٔ پنهانی و رابطهٔ نهانی است که با وجود

آنکه بیش از یکی دو روز از فوز خدمت و فیض صحبت جنابعالی را درک نکردم معذلک

دل و جان و روح و روانم مملو از ارادت و مفارقت این چند روزه بسیار

مؤثر واقع است بهرحال فعلاً که محروم و مهجورم تا بعد چه شود در این دامنه‌های

کوه که همهٔ اطراف و اکناف آن خوب و باشکوه است و چشمه‌سارهای گوارای

ساری از هر سمت روان و جاری است حقیقةً جای سرکار خیلی خالی است میتوانید

که با نظرهٔ بمواقع و مناظر طبیعی و نزهتگاههای خوش و دلکش میل و اشتیاق وافر

دارید کوه و صحرا و درختان همه در تسبیحند نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار

آب و هوای این صفحات بطوریکه در السنه و افواه مشهور است بسیار خوب

ومساعد ولی راهها باندازهٔ دشوار وصعب العبور است که وصف وبیانش کار
هر قلم وزبان نیست خیلی تماشا داشت که تشریف داشتید ومیدیدید بنده با آن
شجاعت رستمی وپهلوانی تهمتنی از دامنه های این جبال ممتد چگونه وبا چه زحمتی
گذشتیم در هر قدم دل میلرزید وپا میلغزید عجالةً عزم ونیت این است که
اگر عمر خودمان وفا کند عمر تابستان را با اهل خانه در دامنه این
کوهستان بگذرانیم دیگر با تقدیر الهی چه باشد

مراسلهٔ ادبیه بیکی از اهل فضل

قربانت شوم   مرقومهٔ روح پرور با فصاحت و بلاغت بیحد و هرچند آن
در مذاق شیرین ونافذ در اعصاب وشرایین شد که دنیا ودینم فراموش گشت
عجب در این است که با وجود احکام واتقان الفاظ عالیه وفر وغزارت
معانی عالیه اعتذار از اختصار جسته بودید فرمایش محترم را تکذیب نمیکنم
ولی اینقدر عرض مینمایم که با صغر حجم علو قدر ومنزلت داشت هر بیت

اختصار بدیع المعانی و رفیع المبانی بود بلی کلام فصیح باید مانند منشآت آن فاضل
جلیل چندان خالی از حشو و تطویل باشد که اگر فی المثل کلمه از عبارات آن
محذوف شود معنی مختل و موقوف گردد بقول نظامی گنجوی لاف از سخن چو در
توان زد آن خشت بود که پر توان زد در سوابق ایام یعنی آن اوقات که
موسم ریعان شباب و از صهبای عنفوان جوانی هنوز در سر نشأه موجود
بود و دماغ از افکار مصادم روح با تشبه آسودگی و فراغ داشت در مقامات
قریضیه بدیع الزمان همدانی این عبارت را غالبا میخواندم که تذیب الشعر
والشعر یذیبه ویدعو القول والسحر یجیبه ولی بحقیقت معنی آن چنانچه باید
برنمیخوردم رقیمه جناب عالی و تعمق در ازیاد صوریه و احوال معنویه آن بخوبی مفهوم
عبارت را واضح و معلوم نمود و دیدم فی الحقیقه مصداق حال آن حضرت است
که گوئی مخدرات معانیش مطیع طبع و طرائف اسالیبش منقاد قریحه اند
و اگر چنین نیست این قوت ناطقه و قدرت بیان از کجاست که چون لب بسخن

میگشائید بجای کلام سحر از زبان جاری میفرمائید حاشا که بنده را در آن محضر
انور که منبع فضل و مجمع هنر است لاف سخنوری یا دعوی برابری با امثال مخلص
اگر گاه بگاه بغلط صفحه سیاه کنیم یا فقط بکمک قرائح تسوید صفائح نمائیم مادهٔ برای
امداد جز همان جزئی ذوق طبیعی نداریم برخلاف آن حضرت که طبع سرشار
عزیزی را با دب بکتب متفق و ممتزج فرموده و قوای طبیعیه را بعلوم نظریه و فنون
ادبیه پرورش و نما داده بحمد الله بطرق و معاهد کتابت بصیر و واقف و بمصادر
و موارد انشا خبیر و عارف فیه سقی الله ارضاً انبتت هذا الفضل و ابا خلف هذا
النسل آری اگر آن مایه استعداد در وجود باشد که از شعر آن نجم ساطع اجتلا
انوار و از اثر آن شجر بارور اجتناء اثمار نمایم این خود سعادتی بزرگ و دولتی
جان پرور است و بنده را فعلاً بهترین وسائل برای اکتساب این فضائل همان
فیضیابی و تشرف بزیارت مرقومات رائقه و بیانات فائقه حضرت عالی است
و امیدوارم از این نعمت و موهبت بی نصیبم نفرمائید

یکی از اقوام یاد دوستان در اهدای یک قطعه عکس

قربانت شوم — با آنهمه سوابق مهر و روابط انس چندان تغافل از یاد دوستان معتقد و قائل شده اید که مخلص فی الحقیقه در آن ذات شریف بروز و ظهور این اثر و کیفیت را بر خلاف سجیت و از قبیل قلب ماهیت میدانم و بعد از تفکر زیاد چیزی بتصورم نیامد جز آنکه شاید امتداد زمان که غالباً مایهٔ فراموشی صور مدرکات ماضیه است بالمره یاد این بنده را از ضمیر محترم محو کرده و غیاب صوری عوالم معنوی را نیز از میان برده است چاره را منحصر در آن دیدم که یک قطعه عکس خود را تقدیم خدمت نمایم تا شاید وسیلهٔ تذکر باشد و سبب شود که گاهی بجانب ارادتمندان توجه و نگاهی فرمائید و یکچندی هم بجای بنده فراموشی را بر طاق نسیان نهید کاینهمه درد بجان من تنها نرسد — امیدوارم رسم مرسول را برسم یادگار قبول و واسطهٔ تذکار قرار دهید فاجعله عندک تذکار الغربتنا وحفظ

ووادی و حفظ الودّ محمودٌ متمنّی است اگر ممکن باشد حضرت عالی نیز
یک قطعه عکس محترم خود را ارسال فرمائید که هر صبح و شام بمشاهدهٔ و زیارت
آن دل خود را زنده و طالع خود را فرخنده نمایم تا معنی قول سعدی با صورت
حال موافق آید و روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید

جواب کاغذ قبل

قربانت گردم چاپار معتبر مرقومهٔ روح پرور رسانید وصهبای معانی
آن دماغ جان را سکر و مستی داد و این بنده را بیخبر از ملک هستی کرد
مست می بیدار گردد نیم شب مست ساقی روز محشر بامداد خصوصاً
که این هفته علاوه بر بیانات شیرین که از آثار معنوی آن حضرت است
اثر صوری یعنی عکس گرامی را نیز محتوی بود هر چند فکر بنده لاینقطع در حضور
عالی و وقتی نیست که سیمای آن یار مهربان در صفحهٔ ضمیر مرتسم نباشد
نه در مقابل چشمی نه غایب از نظری با این حال غالباً در این خیال بودم که

از حضرت عالی ارسال یک قطعه عکس محترم را استدعا نمایم و زیارتش را بدل از
مشاهده اصل آن وجه وسیم قرار دهم شکر خدا را که اثر وداد و اتحاد قلبی تصور
بنده را صورت ظهور داد و بذل این ملاطفت را بدل حضرت عالی القا نمود فی الحقیقه
بروز این قبیل تلطفات که در میان دوستان کریم العهد دلیل بر آثار مهر و صفاست
کیفیت غریبی احداث میکند و دل را انبساط مخصوصی میبخشد از اهدای این ارمغان جلیل
القدر بینهایت متشکرم و آن را گرانبهاترین ذخائر و عزیزترین هدایا میدانم
و مخلص نیز حالا که بدبختانه از حضور مبارک شخصاً دور و مهجورم یک قطعه عکس خود را
حسب الامر ایفاد و تقدیم مینمایم و راستی از اینکه او بمحضر عالی مشرف و
فائز و من بنده از این فیض بینوا و محرومم رشک میبرم و قرین تحسرم

فصل دوم — در مراسلات مبنی بر تهنیت

یکی از دوستان در تبریک شغل ریاست

بتاریخ ...... شهر ...

خدمت جناب آقای ... دام اقباله العالی

از قرار معلوم این روزها در اداره جلیله شغل ریاست دفتر محاسبات منصوب
و مفتخر شده اید برای این بنده که سالهاست بشرف ارادت آنحضرت مشرف
و بفضائل نفس و نفاست جوهر آن ذات گرامی مطمئن و معتقدم از استماع این بشارت
در مسرت حاصل و وجود محترم را از آن هر دو تبریک میگویم یکی نیل برتبه و مقامی
که خود طالب و مایل بودید و دیگر لیاقت و اهلیتی که در آن شخص شاخص و فطرت خالص
بنفسها جالب شئون و مراتب جلیله است فی الحقیقه تفویض این شغل شریف بحضرت
عالی مقرون بکمال حق و عدل و دل ضمیر دوستان خالص العقیده از این مژده
روشن و مملو از خرمی و شادکامی است از صمیم دل بوسیله این چند کلمه

که مترجم ضعیف احساسات قلبی است تهنیت عرض میکنم و حالا دیگر با اعانت
الطاف الٓهی امیدواری حاصل است که واقف در این رتبه نمانده با ترحسن
کفایت روز بروز در خط ارتقاء و کمال سیر و حرکت خواهید فرمود این
هنوز از اول آثار جهان افروز است .

یکی از رفقای محصل در تبریک امتحان

بتاریخ . . . . شهر . . .

خدمت جناب آقای . . . دام اجلاله العالی

اگر رنجهای فراوان و بیداریهای شب چنانچه سابقاً در ضمن مرقومات شا ره
و شکایت میفرمودید قدری مایه خستگی تن و کاهش قوای ظاهر شد ولی بحمدالله
حلاوت فوز و نجاح اولین امتحان دوره علمی مرارت آن بتاعب را برطرف
نمود و ترقی و تکمیل قوای عقلی در شئون علوم و فنون آن ضعف و نقصان را
تلافی و جبران کرد و البته نیل مراتب رفیع المقام فضل و کمال جبر نکند خاطر

دریغ و افسوس داشتند که دبلوغ بمنازل بعید المرام علم و دانش جز بامداد

سهر و کثرت فکر و نظر حصول نیابد ناز پرورد نعم بر دره بدوست

عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد فی الحقیقه همت وافی و اهتمام وافری که

از طرف سرکار در ارتقا بمعارج کمال مشهود و معهود بود این موفقیت و مقبولیت را

قبل از وقت بار اد تمند دیرین مژده و وعده میداد و اکنون که بشارت

کتبی نیز با آمال و امیال قلبی موافق و مطابق آمد موجب یکدنیا شعف و

مسرت گردید با صدق نیت حصول این موهبت را تبریک و تهنیت عرض میکنم

و امیدوارم همین فوز و تقدم اولی برای پیمودن این راه صعب المسلک و

نیل مقصود بهترین مایهٔ تشویق باشد و چنانچه سزاوار آن ذهن دقیق الفکر است همه ساله

در جمیع امتحانات تقدم و تکرم یابید و بفضائل عالیه نائل شوید

یکی از دوستان در تبریک عروسی

بتاریخ ..... شهر .....

خدمت جناب آقای ...... دام اجلاله العالی .

هرچند بنهایت متأسفم که در این موقع عیش و طرب که بایستی شادی کنان و
پای کوبان ملتزم آن بزم سرور باشم سعادتم یاری و موافقت نکرد و بلازم
خدمت مشرف و موفق نبودم ولی از روی واقع و نفس الامر عرض میکنم که
لله الحمد برهبری بخت مساعد با عائله و فامیلی وصلت فرمودید که از هر جهت
عزیز و جلیل و شریف و اصیلند و فی الحقیقه حظ جمیل در اختیار مزاوجت تنها
مربوط بهمان اصالت طبع و حسن نشاء است و چون این امر که اصل و مبنای توافق
و جلب آسایش است در جائی جمع شد از ثروت ظاهر که امری عرضی است بخوبی
میتوان چشم پوشید بنابراین طرح انتساب با آن خانواده محترم که من
جمیع الجهات متناسب و متلائم واقع شده برای حضرت عالی دلیل بر کمال
خوشبختی و اقبال است امیدوارم بمبارکی و میمنت توأم و مقرون باشد
و جشن زواج بجشن نتاج پیوندد

یکی از دوستان در تبریک مولود جدید

بتاریخ . . . . بشهر . . .

خدمت جناب آقای . . . . دام اقباله العالی

حالا است که دیگر هیئت عائله کامل و مولود جدید مایهٔ تکمیل مسرت است اُمیدوارم خداوند باین ولد خلف مآثر سلف را احیاء و منازل آباء اولین اُورا بلند فرماید تا اگر من حیث الولاده آخر آنهاست در علم و ادب اوّل باشد و در فضل و ہنر تقدم یابد این بهترین دعائی است که میتوانم در موقع تولد اُو برای سعادت تمام آن خانوادهٔ جلیل تقدیم نمایم و در حقیقت دعائی نمیکنم که در اصل طینت و جوهر فطرت آن مولود مسعود مجبول و موجود نیست «تو حاصل نکردی بطاعت بهشت خدا در تو خوی بهشتی سرشت» همینقدر که برای تقویت قوای فطریه سلوک و رفتار پدر بزرگوار را میزان و سرمشق قرار دهد مقصود حاصل و دعا مستجاب است اگر بنده هم با وجود عدم اهلیت در مکارم اخلاق و محامد آداب آن ذات شریف

اقتدا میکردم حالا از زمرهٔ اخیار و در زمرهٔ ابرار بودم تا چه رسد باو که وارث آن خلق و خوی زیبا و مرآت نفسش از همه شوائب و معایب منزه و مبری است با کمال شعف و مسرت ورود این مولود را تبریک میگویم و رشد و نمای وجود حسی و معنوی او را از خداوند مسئلت مینمائیم

یکی از دوستان در تهنیت عود صحت

بتاریخ . . . شهر . . . .

خدمت جناب آقای . . . دام اقباله العالی

واقعاً امتداد دورهٔ کسالت حضرت عالی خارج از انتظار و تصور و منهای مایهٔ تألم و تکدر بود بلکه اگر درست عرض کنم دوستان اثر کرد و همه را علیل و مریض نمود هزار شکر که سوز و گداز خاطرهای خسته کارگر و سریع الاثر واقع شد و این هفته نوید قطع نوبه و رفع عارضه در قلوب ارادتمندان ثابت العهد ایجاد روح جدید کرد فلک البشارة بالمسرة والهنا فی الحقیقه چشم مخلصان

دور و نزدیک تنها با آن وجود گرامی روشن و منوّر است و عوالم صدق و صفای
حضرت عالی با جاذبهٔ لطف و وداد چندان و لها را صید کرده و بقید آورده
که حدوث جزئی کسالتی در وجود شریف مایهٔ هزاران اندوه و ملالت است
اینک از صمیم قلب عود عافیت را تهنیت عرض میکنم علّت مزاج آن حضرت
هر چند بی اندازه سبب افسردگی و دل آزردگی بود ولی مژدهٔ حصول صحت همهٔ احزان را
زائل و برطرف نمود و مورث کمال مسرت و شعف شد از خداوند دوام استقامت
مزاج مسعود را سائل و نیازمندم و امیدوارم هرگز تب و تعبی بآن وجود با نفع
دنشود که در پایهٔ او توان بر درخت رُوی ندهد و در همه حال خیر و
سلامت ملازم و همراه باشد

جواب کاغذ قبل

بتاریخ ..... شهر ...

خدمت جناب آقای ..... دام اجلاله العالی

رقیمهٔ جناب عالی که بر عوالم لطف و رأفت خالصانه دلالت مینمود در موقعی رسید که تازه
از بستر بیماری برخاسته بودم و هنوز آثار نقاهت موجود بود و بتن ناتوان و جسم
علیل یک روح و حرکت خارق العاده مبذول داشت و راستی در موارد امراض
و شدائد یک کلمهٔ مهرآمیز از طرف دوستان حامل کیفیت و خاصیتی است
که بهتر از هزار گونه معالجت مایهٔ تسکین و تقویت شود بلکه با انتظار عیادت
که دوست می آید گاه باشد که درد عین درمان و رنج حقیقت عافیت گردد
باری تا چند روز قبل مرض چندان حدت و اشتداد داشت که پرستاران
بیمار بکلی از علاج مأیوس و با گریه و زاری دمساز بودند و خود نیز هر روز مرگ را
پیش چشم میدیدم و هیچ تصور بهبودی و رهائی نمیکردم باز حکم تقدیر عمر دوباره
داد و بنقد عزم رحیل را بدل باقامت نمود و کل امر له وقت و تقدیر
فعلاً آن جزئی ضعف و ناتوانی هم که از عارضهٔ مرض باقی بود باستمداد و استعانت
تفقد و عطوفت آن حضرت مبدل بصحت شد و این نوع بذل الطاف مشفقانه در صفحهٔ

خاطر بهترین یادگار و بی‌نهایت مایهٔ تشکر است

پسری بپدر در تبریک عید

تصدقت شوم امروز یکی از سعیدترین ایامی است که باقتضای وظیفهٔ دیرینه باظهار مکنون فؤاد و بیان مراتب حق‌شناسی مفطور و مجبولم و فی الحقیقه برای چاکر سکوت از عرض تبریک در موقع تجدید سال تخلف از ادای شریفترین تکالیف است بلکه آثار تربیتهای پدرانه و شفقتهای مخصوصهٔ آنحضرت فدویرا از ابتدای طفولیت مدیون تشکر عظیم و معرفت جمیلی ساخته که هرگز قادر بر ادای آن نیستم و از عهدهٔ شکر و ثنا برنیایم همینقدر هست که قدر و قیمت آن را قلباً احساس میکنم و همیشه آنرا محترم و گرانبها میدانم و این احساسات که در قلب یک فرزند خالص العقیده طبیعی و خارج از تعارفهای رسمی است روز بروز در تزاید و فزونی و توالی و تتابع سنین و اعوام مایهٔ بسط و تقویت آن است پارسال در چنین روزی بنعمت حضور مبارک متنعم و لساناً باظهار حقگذاری

موفق بودم امسال هرچند صورةً دوُرم ولی بحقیقت و معنی نزدیکم و بُعد مسافت بخلوص

قلب زیانی و آفتی نرساند منتهی آنست که عرایض کتبی را تبدّل از تبریک شفاهی

و نائب مناب آن لحظات دلنشین قرار میدهم و بوسیلهٔ این عریضه حضرت

عالی را بورود این عید سعید تهنیت عرض میکنم و اُمید وارم مُبارک و خرّم

و با انواع سعادت مقرون و توام باشد

جواب عریضهٔ قبل

فرزند عزیز من هزار قسم مهر و وداد در دو سطر مکتوب تبریک

عید نسبت بمن اظهار کرده اید آفرین بر حُسن طینت و پاکی نیّت شما که در هر مشی

و رفتاری قلب مرا مملو از هزاران وجد و مسرت میسازید سعی و دقت در تربیت

و تعلیم اولاد و تهذیب و تحکیم قوای عقلی و معنوی آنها از وظایف و تکالیف

طبیعی هر پدری است ولی جلب و قبول تربیت باستعداد و قابلیت راجع

و دراین صورت این تشکر قلبی و تذکر آثار موّدت میان پدر و فرزند

متلازم ومتبادل است

از اظهار تبریک و احساس لطیف مهر و محبت شما بی نهایت مشعوفم بلی سالها آمد و میرود و ایام مثل برق میگذرد ولی تفاوت در اینجاست که برای شما مسرات جوانی باقی است و من هر ساعت قدمی به پیری نزدیک میشوم

باری تمام ایام زندگانی و سنین حیات من متعلق بشماست و تا نفس آخر از برای شما میخواهم وقف تو کردم دل و هوش و ضمیر در این موقع عید [illegible] شما را از صمیم جان تهنیت میگویم خیلی افسوس میخورم که امسال بواسطهٔ عروض مرض و ملازمت بستر مخارج فوق العاده پیش آمد که قدری سبب دست تنگی شد بقسمی که حالا بحکم ضرورت در خیلی از مصارف متعارف مجبور از امساکم و بهمین جهة عیدم با هدایا و تحف عیدانه توأم نیست ولی چون قلب شما را میشناسم اعتذار را هم زائد میدانم و بجای هدایای معمولی خود را تقدیم میکنم و یقین دارم که بلند نظری شما آنرا برهمه هدیه اعلیا

در جواب میدهد

یکی از دوستان در تبریک عید

بتاریخ . . . شهر . . .

خدمت جناب آقای . . . دام اقباله العالی

روز عید است و من امروز در آن تدبیرم که میمنت و شگون این ساعت میمون را در عرض تبریک بآن وجود گرامی قرار دهم و عید خود را بدین وسیله فرخنده و سعید نمایم در این موقع تجدید سال از روی خلوص نیت و صدق طویت ادعیهٔ خالصانه برای سلامت و سعادت آن حضرت بتقدیم میرسانم ای کاش همه روز عید بود تا بهانهٔ تجدید عهود و سبب تذکر احساسات مهر و وداد میشد و ارادت خالصانه که ملاطفتهای قلبیهٔ حضرت عالی از قدیم الایام در دل و جان این بنده منتقش و منطبع ساخته بدین وسیله موقع اظهار مییافت سال گذشته عارضهٔ کسالت مزاج

گذاشت که بحضرت عالی خوش بگذرد امید دارم امسال برخلاف پارسال وجود

محترم سالم البنیه و باعیش و شادمانی همدم باشد و بمسرت و مبسوطیت خاطر صرف

ایام فرمائید

جواب کاغذ قبل

بتاریخ . . . . . شهر . . .

خدمت جناب آقای . . . . . دام اقباله العالی

اگرچه عوالم انس و الفت از حفظ رسوم مستغنی است و خلوص مهر و وداد را ترجمی

غیر از قلب و فواد نیست غیر لفظ و غیر ایما و سجل صد هزاران ترجمان خیزد زدل

معهذا از آنجائیکه اظهار مکنونات قلبیه بنفسها مهیج عواطف معنویه و دلیل بر صفا

قلب و ثبات وفاست همین قسم که مرقوم فرموده اید ایام عید برای تذکر

عهود و تجدید روابط بهترین وسائل و وسائط است خصوصا در مورد حضرت

عالی که اگر این قبیل مواقع خاطر محترم را محرک یاد میشد بیم آن بود که از شدت

تغافل بکیاره ارادتمندان خود را از نظر محو فرمائید پس علی ای حال قدوم
احیا دوسیلهٔ تذکر و مایهٔ تشکر است و اینک این موقع سال جدید را برای ادای
واجبات تهنیت و احترام و تقدیم شعائر تحیت و سلام مغتنم شمرده از خدای متعال
مسئلت مینمائیم که ورود آن را بحضرت عالی و همه آن خانوادهٔ محترم قرین کمال
مبارکی و میمنت فرمایند و با سلامت کامل و بخت سعید ایام و اعوام کثیره
تجدید فرمائید

فصل سیم — در مراسلات مشعر بعزا و تعزیت

برادری که سنّاً کوچک تراست در اخبار از فوت مادر خود

برادر جان من حزن شدید حرمان مستولی درد بی درمان جراحت بی التیام صبر مقطوع آرام مفقود وسخت تر از همه آنکه در چنین حال هولناک مجبورم که مصیبت وارده را اخبار دهم وشما را هم بحال خود دچار کنم مادر مهربان که تمام حیاتش را وقف ما فرمود دیروز آهنگ جهان دیگر کرد وای بر من که امری که در عالم خیال بتصور آن قادر نبودم بچشم دیدم همه پهلوی او بودیم ودر هنگام مفارقت بایک نگاه پرشفقت شدید التاثیری چشم خود را بطرف ما دوخته بود وگویا بزبان حال میگفت که دیگر مرا نخواهید دید تا آخرین لحظهٔ حیات همه افسوس این بود که نتوانست یکدفعهٔ دیگر شما را به بیند بایک آهنگی که مخصوص محبت مادرانه است بمن اشاره نمود که خدا حافظی او را بشما اظهار کنم آه آه این عالم بشریت چقدر ضعیف واین بستگی وتعلق با اقارب واصدقا

چقدر جانکاه و جانگداز است ولی چه باید کرد که تدبیری نیست   دانش
و الفت نیز از امور طبیعی است این مادر مهرپرور هر روز یک اثر جدیدی
از لطف طبع و رقت اخلاق خود در دل ما بیادگار گذاشت و محبتهای دلنواز
او طوری در صفحهٔ دل ثابت و مکین است که هرگز از نظر نمیرود و بمرور دهور و گردش
ایام و اعوام محو شدنی نیست   با شیر اندرون شد و با جان بدر شود   و اگر هم
چیزی قابل تسلی دادن این درد باشد همین است زیرا که برای فرزند خالص
القلب تصور اینکه طول زمان مایهٔ تسلی شود خود درد و غم دیگری است و
تذکر و تأسف سعادتهای گذشته باز بقیهٔ از آثار سعادتها است   باری
هیچ حال خود را نمیفهمم و اگر آنچه مینویسم خالی از رویه و ترتیب است
دوستان معذور دارید که پایم در گل است   در این موارد قوای بشری
عاجز و برای تحمل واردات یک قوهٔ فوق الطبیعه لازم است میدانم که چقدر
محتاج بتسلیت هستید ولی قلب من برای آن ساخته شده که سهیم دردهای شما باشد

نه آنکه شما را تسلیت بدهد آری چاره منحصری که بطور کلی در چنین مواقف صعب بهترین مایه تسکین آلام است التجا بقوه مهیمنه الهیه و اتکال بخداوند حکیمی است که آنچه مشیتش اراده فرماید عین صلاح و صواب و مبتنی بر حکمتهای لانهایه است و این فکر که یکی از نتایج ایمان و اعتقاد است فی الحقیقه تنها وسیله تضمید جروح و اطمینان قلوب تواند بود

جواب کاغذ قبل

تصدقت شوم   این جهان سست بنیان که   هر بامداد میکند از نو تحولی

هر روز بنوعی آزار دلها فراهم آرد   و خاطرهای مجموع پراکنده و درهم کند هر چند که عالم نگاه حوادث و محن است و جز درد و غم چیزی از آن متوقع نباید بود   ولی تفاوت در اینجاست که هر غمی را فرجی و هر مصیبتی را وسایل تسلیتی است بر خلاف این درد که هیچ مداوا و معالجتی بهبودی نیابد و هیچ تدبیری حرقت آنرا تسکین ندهد زیرا که آثار و کیفیات آن تلطفات و محبتهای سادهٔ

طبیعی که از خصایص قلب مادری است هر وقت بیاد آید بر شراره حزن دامن زند

واحساس مصیبت را تازه نماید آری تنها تصوری که حدت این الم را قدری تخفیف

تواند داد حصول این امیدواری است که آفتاب ما نیز قریب بغروب است

و چیزی نمیگذرد که با آنها که مثل پیش قافله از جلوی کاروان رفته اند ملحق شویم

و ازاین تنگنای خاک نجات یابیم والا تصور طول اقامت در این سرای پر شر و شور

که جز مشاهدهٔ نا ملایمات و توالی و تتابع آلام و ظلمات چیزی در آن یافت نشود خود

رنج و مصیبتی اصعب از جمیع مصائب است   این جهان معدن رنج و غم و

تاریکی است   نور و شادی و بهی نیست در این معدن   باری مصیبت زدهٔ

اشد و اتعب از آن است که بتوانم مایهٔ تسلیت شوم و گذشته از آنکه زخم دیده

از میش جراحت واقف و آگاه است و بنابراین گریه های ناامیدی خود هم

صورت حال و ماجرای اشکهای جاری حضرت عالی را بخوبی شرح میدهد

لطف احساس و صفای ضمیر آن حضرت را آنقدر میشناسم که بتوانم شدت

تأثرتان را در وقوع این واقعه حد پس وتخمین زنم مخصوصاً از اینکه در چنین موقعی
از حضور عالی دور بوده ام بی اندازه طعمهٔ اسف ملالم زیرا که در مواقع شادمانی
و سرار همان سرور قلب مایهٔ استغنا از هر مونس وهمنفسی است ولی حال ضرا
و بأسا رحالی است که بیاری و غمگساری احتیار وا صد قاً بیش از همه وقت
محتاج است و تقسیم درد درمیان دو قلب بالبداهه مایهٔ تخفیف آن شود و بهمین جهت است
که گفته اند قیمت دوستی در موارد شدائد معلوم گردد فعلاً همینقدر عرض میکنم
که چاره کار از اختیار بنده و هر کار بیرون است فقط خاطر مبارک را منعطف
ومتوجه باین نکته فرمائید که امروز وقایه و تربیت جمعی بعهدهٔ حضرت عالی است که
مقدم بر همه سلامت بنیهٔ خودتان مبنای سعادت آنهاست و چون از آه و ناله
جز خرابی بنیان سلامت ثمری حاصل نشود چاره صبر و تجلد است امور را بحکیم
حقیقی تفویض فرمایید و باشتغال بتربیت اخوان و اخوات و فکر ترقی وتکمیل قوای
آنها را مایهٔ انصراف خاطر از مصائب ایام قرار دهید ضرورتست

ه با روزگار درپا زیم

بتصدیق ورا خبار از فوت یکی از اقوام یا دوستان

قربانت شوم ای ستمگر فلک ای خواهم ابرمن می نگوئی که چه افتاده ترا با من حوادث ایام که با پیر و برنا نرد کینه باز دو دست رد بسینهٔ احدی نگذارد درین اخبار دوست نازنین ما حضرت . . . را بعالم دیگر رحلت داد و طرح جدائی درین انداخت میدانید که این شخص با حقیقت و دوست سی ساله در همه حال چه در سرا و چه در ضرا چه در رفاه و چه در ابتلا این بندهٔ بی برگ و نوا را یار شفیق و جلیس موافق بود و عوالم عظیم انس و الفت هر روز علو طبع و نفاست جوهر او را بیشتر در نظرم جلوه میداد و در ریشهٔ دوستی را در زمینهٔ قلب متمکن میسنمود با این حال دیگر خود استنباط فرمائید که این جهان پر جفا جو از من چه برده و فقد چنین وجود عزیزی با جان و وجدان چه کرده است راستی این است که در چنین هجران و حرمان هیچ چیز یارا در ذائقهٔ ضمیر خوشتر

زاشک تلخ نمیابم و هیچ درمانی راجز غم و درد ملائم مزاج تصور نمیکنم

بهر حال اگرچه اثر این اندوه و الم بآسانی از دل دوستان زوده و مهر قدیم را

بیرون نمیتوان کرد الا بروزگاران ولی فی الحقیقه امتداد دوره مرض آن

بیچاره خیلی صدمه و محنت وارد آورده و اگر حال بازماندگان مایهٔ تأثر نباشد او

خود از آلام و اسقام شدید آزادی یافت و از گلخن زندگانی فانی بگلشن حیات

جاودانی شتافت قضی الله بالامر الذی قد قضی به وکان قضاء الله

فی الخلق جاریاً

جواب کاغذ قبل

قربانت شوم اگر شخص قدری متعمقانه باده وارگذشته زندگانی خود

بنظر لطف نماید می بیند که تاریخ و سرگذشت روزگار حیات او بطور کلی از دو

رشته بیرون نیست باین معنی که درهمهٔ عمر و جهه خاطرش یا بدل بستن بمال

و اولاد و اصدقاء مصروف و یا بهم گسستن از آنان معطوف بوده است و شک

نیست که   دل مرد دانا از این بهر دو لرزد   بی دنیاست و جز ثابت چیزی

درکمون ندارد و اگر درست بگویم غیر از شکستن دلها کاری از دستش بر نیاید

چو دل بقهر بباید گرفت و مهر گسست   خنک تنی که بر او دل نبست و مهر نباخت

واقعاً این خبر جانگزا در اعماق ضمیر سرایت و تأثیر نمود و هرچند که در اینگونه

حالات تسلیت خود سپر بار احزان است ولی برای آنکه مشارکت بنده را با خود

در این رزیه و اندوه بدانید این مختصر را با یک دنیا اسف و افسوس عرض میکنم

تألم بنده و حضرت عالی با آن روابط کامله مهر و مودت جای خود دارد اعتقادم

این است که هر کس اندک معاشرتی با آن گوهر نفیس و طینت پاک داشت

از این واقعه متأثر و اندوهناک است ولی علی ای حال علاج درد منحصر بتفویض

و تسلیم است   نؤمل فی الدنیا حیوة هنیئة   و ما نحن الا عرضة للمصائب

خدایش در جوار رحمت مقرّ دهد و مشمول غفران فرماید

بیکی از اقارب در اخبار فوت یکی از اقوام

زبانت شود بلایا و مصائب دهر و نوائب از هر جهت طوری هجوم
و محیط است که نمیدانم کدام را بگویم و حال خود را چگونه شرح دهم نه مانند بزرگان
مجرد و مردمان قوی النفس آن همت و متانت و قوت و قدرت در وجود موجود است
که دست از هر علاقه و پیوندی بشوئیم و پای در دامن عزلت و انقطاع کشیم و نه جهان
زشتخو را انصاف و مروتی است که قدری از جور کناره کند و هر روز ذائقه
جان را بسم دردی تازه خسته و تلخکام نکند نه امروز روش چنین رفتار بود
فلک تا بوده اینش کار بوده سبحان الله با آنکه هیچگاه قلب و وجدان این
بنده با آزردگی خاطر محترم راضی نمیشود بلکه همیشه در صدد و مترصد آنم که بتوسط
لطف جبلتی موجبات مسرت حضرت عالی را فراهم آورم معهذا در دست تقدیر
طوری زبون و اسیر و در پنجه روزگار چندان مقهور و فاقد الاختیاریم
که بدبختانه ناچارم برخلاف مذهب و سلیقه خود بجبری و کراهتش مایه ملال خاطر
گرامی شوم جناب ... دو روز قبل عالم هستی را وداع گفت و بجهان

رحلت فرمود اگرچه مرض او خیلی اشتداد و امتداد داشت ولی لحظات آخرش

خوش و ملایم و نشانه فلاح و حسن عاقبت بود هرگاه بخواهم کیفیت حزن و اندوه

خود را از فوت چنین وجود کریم النفس سجیه بر آرم میترسم قلب محترم را با آن

رقت و حساسیت فوق العاده تیره و ملول سازم و گذشته از آن انقباض

خاطر مانع بسط مقال و اشک جاری معارض جریان قلم است چاره ندارم جز

آنکه همان سکوت را مترجم درد خود قرار دهم و از خدای مهربان در حق آن

روح پاک طلب آمرزش و بخشایش نمایم هرچند که از مفارقت و هجران خود قرین

محنت و حرمانم داشت ولی صفات خوب و اخلاق محبوبش همیشه در پیش نظر

مجسم و در صفحه قلب مرتسم است و مرور ایام آن را از دل محو و زائل ننماید

فغاب ولکن ذکره غیر غائب

جواب کاغذ قبل

قربانت شوم تاثری که از استماع خبر واقعه مولمه حاصل پر چند

بنهایت صعب التحمل و جانگداز است ولی تصور الم خاطر و درد درون حضرت عالی در دل این بنده بمراتب اتعب و ناگوارتر آید زیرا که هزاران بار بچشم خود دیده ایم که آنچه دست تقدیر از ما گرفته بهیچگونه پافشاری اعاده ندهد و روزگار هیچ نوبت گله و شکوای ما گوش نکند

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه
بشکر یا بشکایت برآید از دهنی

ولی امری که امروز متفق علیه آشنا و بیگانه است و همه برآنند این است که در این خانواده وجود محترم حضرت عالی بمثابه عضو رئیس گرامی و نفیس و راستی نمونه و یادگاریست که ارادتمندان معتقد را مایه بسی شکرانه و امیدواریست در این صورت از آن بیم ترسم که افسردگی و اعتلال حال و خیال آنحضرت اثر و سرایت در سایر اعضا نماید و دیگر عضوها را نماند قرار پس اولی و انسب آن است که کدورت و اندوه را از خود دور ساخته و بوسیلت مشغولیتی خاطر محترم را از خیالاتی که جز کاهش و تحلیل قوای جسم و جان نتیجه بر آن مترتب نیست منصرف فرمائید

اگرچه مصیبت وارده بسیار مؤلم و در خور همه قسم ملالت و تأسف است ولی بالبداهه تشویش از فوت و فقدان چیزی که وصول بدان ممتنع است کاری بیحاصل و چاره صبر و شکیبائی ست

بیکی از دوستان یا اقوام در تسلیت از فوت یکی از اعضاء مهم خانواده

قربانت شوم میدانم که چه مصیبتی بشما روی داده و چه گوهر پر قیمتی از دست شما رفته است و غرضم ازاین ذریعه اظهار تسلیت نیست زیرا که شخص باید خیلی از احساسات انس و مودت دور و بی بهره باشد که بخواهد بوسیله حرف این قبیل درد ها را تشفی دهد بلکه مقصدم این است که خود را با گریه و ندبه های شما شریک و سهیم نمایم و حدت آتش غم را باب دیده فرو نشانم دیگران اظهار افسوس مینمایند ولی هیچکس این الم شدید الاثر را مثل من حس نمیکند چراکه این واقعه مصیبت وارده بخودم را بیادم می آورد و میدانم که بچه حالی

دچار بود دو آتش را بهم خوشتر بود سوز بلی من خود باین درد گرفتار بوده و بخوبی آزموده ام که هیچ وسیله مایهٔ سکونت این حس نشود سهل است که هر حادثه از حوادث حیات مهیج و مجدد آن گردد حالی روی دهد که زمین با کبر ابعاد بنظر حقیر آید و افلاک با سعهٔ عظمت در چشم صغیر نماید و در چنین موقع تأمل چون شخص بخود نگرد جز ضعف و عجز چیزی احساس نکند و چون بدیگران نظر افکند در اطراف خود قوم و قبیله بیند که هر یک بمصیبتی گرفتار و خود بتسلیت دهنده محتاج اند و در این صورت از هیچ طرف جز موجبات شدت و بلا و دواعی محنت و عنا چیزی نیابد و خلاصهٔ کلام آنکه در چنین موقف صعب وسائل مادیه و امور ظاهریه دافع غم نشود و روح صبر و تسلی در قلب و وجدان ایجاد ننماید آری تنها درمانی که برای این درد و علاج منحصر بنظر می آید التجاء بقوهٔ غالبه ایست که عالم وجود را بر دعائم حکمت بنا نهاده و هیچ کاری را در غیر محل و بدون فایده نکرده و چون شخص بصیر نفس خود را بآن قوهٔ قویه پناه دهد دلش تسکین یابد و قلبش اطمینان

جویند «الا بذکر الله تطمئن القلوب» این است که حکما گفته اند صبر در مکاره

و ملمات متناسب با قوه ایمان است و بناهست که نفوس مطمئنه بواسطه رسوخ ایمان

و ثبات یقین آثار نعمت و مصیبت را مساوی و در عرض واحد مشاهده نمایند زیرا که

از روی اذعان و اعتقاد میدانند که تقدیرات حکیم حقیقی مبتنی بر حکم و مصالح

غیر متناهی است و هیچ امری در وجود بدون فایده و حکمت نیست و از این روی

این بنده میتوانم خاطر خود را بدان تسلی دهم که اگر بآن حضرت مصیبت و المی

ناگوار روی داده درمان آن نیز که عبارت از روح ایمان است در نفس خود دانا

موجود است و میتوانید در مقابل نامساعدیهای روزگار شعر ناصر خسرو علوی

مترنم شده بخوانید «من زحرب تو چو اهرمن کی ترسم — که مرا طاعت

تیغ است و خرد جوشن» بلی آثار تاریخی مثبت و مبین آنست که همیشه روح ایمان

در مواقع مصائب برای انسان شفیق ترین مسلی و معزی بوده و بدیهی است

همان قسم که جسم مادی محتاج بماوائی است که از افاعیل طبیعت بدان ملتجی گردد

احساسات معنویه و عواطف قلبیه بطریق اولی برکن وثیقی محتاج است که آدمی بحبل
آن معتصم شود و از آلام ضمیریه بدان پناه برد و چه بسیار دلهای دردناک که اگر
فیض ایمان نبود از حسرت آب میشد و در آتش غم میگداخت   راستی قدری
در این نکته دقیق شوید که چون عزیز قومی ذلیل یا غنی قومی فقیر شود و در وسط
سیل بلایا و مصائب خود افتد چه چیز در قلب او احداث طمأنینه و راحت نماید
جز اعتقاد بآنکه بالاخره کسی است که ضراعات قلبیه او را میداند و قادر است که باو
صبر دهد یا ثروت او را اعاده فرماید و چون پدر یا مادری پسر یا پاره جگر خود را
در ریعان شباب و عنفوان جوانی از دست دهد و از هر طرف یأس احاطه نماید
چه چیز او را وسیله تسلی تواند بود جز اطمینان بآنکه فرزند دلبند او در عالم دیگر
نزد خداوند ودیعه است که بعباد خود رئوف و غفور است و محیی نفوس و صدور

آزمودم مرگ من در زندگی است   چون رهم زین زندگی پایندگی است

باری این شرح و بسط و طول و تفصیل برای تذکر آن وجود محترم و مقصود این است

که تفویض امور بخداوند حکیم بهترین وسائل تسلیت خاطر است هرچه او خواسته اصلح

خیر و صلاح و مبنای فلاح و نجاح است

بیکی از دوستان در تسلیت از فوت یکی از اقارب

بتاریخ ... شهر ...

خدمت جناب ... آقای ... دام اقباله العالی

هرچند که صبر در بلایا از آیات قوت نفس و علو همت و جزع از علامات خسات

و انحطاط است ولی استماع خبر جانسوز چندان درد دل سخت و ناگوار واقع که

اختیار از امکان شکیب و تحمل نیست و باضطرار توان بود اگر شکیبائی آنست

خصوصاً که این واقعه ناگوار بغتةً و علی الغفله روی داد و مخالف انتظار بود

این است که بزرگان دنیا را بزن حامله تشبیه کرده اند یعنی در آن خفایای

حوادثی است که نوع و اثر آن قبل از اتیان مخفی است و معلوم نیست که چه میزاید و

اگر شخص بصیر در همین یک نکته تأمل و بحال حقیقی آن نظر نماید از وصمت رنج و عنا

زاد شود و از استدامهٔ ما لا یدوم و استصفار ما لا یصفو سالم ماند زیرا که هر روز معاینه می‌بینند که بنا را رض محول بتبدل و فنا. و این حیات عاریت که ثباتی در اطوار آن نیست لابد از تا دل بوجودی در عالم اجل و ابقی است بقول ناصر خسرو علوی

دل بخیره چه کنی تنگ چو آگاهی که جهان سایهٔ ابراست و شب آبستن

میدانید که این بنده با مرحوم .. خیلی مربوط و مانوس و با یکدیگر در عوالم تکوین که روح بین جسمین قسمت سائر و سالک بودیم و اگر علاقهٔ حضرت عالی با ایشان علاقهٔ انتساب صوری است بنده را علاقهٔ ارتباط معنوی حاصل و بنا بر این در این مصیبت و سوگواری با آنحضرت شریک و همدردم ولی چون بلا عام و درد غیر ممکن العلاج است چاره توکل و رضای بقضاست دنیا در حقیقت خانه‌ایست که در آن برای جهان دیگر تجهز و تهیهٔ زاد و راحله نمایند و بحمد الله آن روح پاک از این جهة نیز خوشبخت و سعادتمند بود و در این عالم که مزرعهٔ آخرت است طوری زیست و سلوک نمود که جز تخم خوبی نکاشت و همه آثار خیر و نیکی بیادگار

گذاشت تا آنکه نداى بازگشت شنود و با توشهٔ و خیر الزاد التقوى بعالم

ابدى رحلت فرمود از خداى مهربان با کمال عجز و مسکنت آمرزش

غفران او را مسئلت مینمایم و امید وارم در پناه رحمت و شمول فضل

و موهبت باشد

فصل چهارم ـــــ در مراسلات نصحیه

پدری به پسر خود

فرزند عزیز من چندی است که از وقایع حالات خود ننگاشته اید

امّا چون میدانم که این تعلّل و سهل انگاری بواسطهٔ توغّل در تعلّم و آموزگاریست

گله و شکایت نمیکنم بلکه با آن حُسن استعداد و هوش خداداد که در شما میشناسم

امروز اشتغال بکسب کمال را برای آن جان عزیزم مهمترین وظیفه میدانم

چه هریک از نِعَم و مواهبی که دست عنایت در کینونت آدمی ودیعه نهاده داعی

و مستلزم شکرانه ایست که ادای آن فریضهٔ هر نفس با وجدانی است از جملهٔ آلاء

موهوبه هوش و فطانت و ایفاء حق این نعمت پرورش و تکمیل آن بعلوم و

فضائل است تا بمساعدت همّت درخت وجود میوه های نیکو ببار آرد و وطن

و ابنای نوع را منتفع و بهره مند سازد پس حالا که بحمد الله وسائل کار شما

فراهم است قوای عزیزی را مُهمل و وظائف آن را مختلّ نگذارید قدر نعمت

بدانید و اوقات عزیز را صرف علم و معرفت نمایید و مطالعهٔ کتب و سیر در بساتین
نفیسهٔ آن را جزءِ اعظم اشتغالات و مایهٔ تغذیهٔ قوای عقلیهٔ خود قرار دهید مُشاهدات
مُصنّفین بزرگ که افکارشان عالی و بیاناتشان ساده و غیر مصنوعی است مایهٔ بسط
ذهن شود و در دماغ تشکیل ذوق نماید و اگر قدری دقیق‌تر شویم و بعمق کار نگریم
میتوانیم گفت که مُطالعهٔ کتب از صحبت و محاوره با نویسندگان آن مفیدتر است
زیرا که بطور کلّی در کتب و تصانیف بهترین مطالب و نیکوترین عقاید خود را بیان
و خاطرنشان میکنند و بهمین جهة دقت در انتخاب کتب برای جوانان از همه کار
الزم است مخصوصاً همیشه نزهت خاطر خود در اکتُبی قرار دهید که مبتنی بر اساس
اخلاقی و مایهٔ تشحید ذهن بشرف و شهامت نفس باشد زیرا که کتاب در حکم جلیس
و مصاحب است و بنابراین خوب و بدِ آن در عالم اخلاق مدخلیت و اثرات
عظیمه دارد و همانقدر که تصنیفات لایقه مایهٔ ترقّی و کمال رُوح شود کتب غیر مهذّب
در وجود تأثیرات مضرّه بخشد بیش از این وقت شما را تلف نمیکنم و امیدوارم

بفضل الٰهی تحصیلات مدرسه و تصفح کتابهای مفیده شما را نائل مراتب عالیه نماید

از طرف یکی از اعضار رئیسه خانواده از قبیل پدر و عمو

جان عزیزم مکتوب مرغوب با حُسن الفاظ و لطف معانی رسید خوشا

بحال شما که در هر نقطه و محل هستید لذت و مسرت خود را در تحصیل معارف و فنون

قرار میدهید و بخوبی رسیده اید که ثروت ابدی و دولت سرمدی در سایهٔ علم

و ادب است و شأن انسان این است که امروز از دیروز فاضل تر و فردا

از امروز کاملتر باشد العلم یجلو العماء عن قلب صاحبه کما یجلی سواد

الظلمة القمر و این مسئله بتجربه ثابت است که در همهٔ امور از زشت و زیبا برای

عادت مدخلیتی بزرگ است بلکه میخواهم بگویم هرچه از خوب و بد در وجود

آدمی است صرف نظر از طبیعت ذاتیه غالبا بواسطهٔ عاداتی است که از بدایت

سن و اوائل حال در طبیعت رسوخ یافته و ملکه شده است مثلاً ملاحظه نمائید

محصلین علوم هرقدر در یک شعبه تحصیل یا پیشه یا صنعتی بیشتر ممارست کنند و

بروز بواسطه همان عادت تدریجی میل و شوقشان نسبت بآن زیاده میشود تا کار بجائی

میرسد که تعلمی که در ابتدا امر فقط برای مشق و تمرین بوده بعد از حصول ملکه

و عادت جزو بهترین لذائذ زندگانی محسوب میشود بطوریکه آن لذت را

با هیچ دولت و ثروت و عیش و راحتی برابر نمیکنند که برون از آب

و گل بس ملکهاست در این صورت امیدوارم باوجود حسن فطرت و استعداد

کاملی که در وجود شماست روز بروز اشتیاق با کتاب علوم در طبیعت شما

راسختر گردد و در شئون علمی ترقیات کامله حاصل نموده در میان دانشمندان

عصر مستباهی و مفتخر شوید

از طرف یکی از اعضاء رئیسه خانواده بیکی از منسوبان یا اصدقاء

دوست محترم مهربان من   بحمدالله بملازمت حضرت والد تاجدار

قطع منازل و مراحل نموده بسلامت وارد این صفحه شدیم و در بین راه اغلب

وصف مکارم اخلاق شما در میان و ورد زبان بود خوشا بحال شما که آنطور

بحسن رفتار جالب مهر و محبت پدر بزرگوار شده اید انشاءالله در غیاب ایشان

نیز این سبک و رویه را ادامت نموده در حضانت و سرپرستی فامیل سعی جمیل بجا

خواهید نمود و بدیهی است که در تمام مدت مسافرت تکیه و وثوق حضرت معظم له

بعد از فضل خداوند بشخص شماست که هوشمند و فرزانه و معتمد علیه خویش و بیگانه اید

و بنابراین باید بنحوی سلوک کنید که پدر نیکوسیر در اینجا مطمئن الخاطر و از تشویش و

نگرانی فارغ البال باشند مخصوصاً امری که اعظم وظیفه شماست اهتمام

در تربیت علمی و اخلاقی برادران کوچک خودتان است میدانید که صفحات

صدور اطفال ساده و برای هر قسم تربیت مستعد و آماده است و همانطور که صفات

حسنه با نهایت سرعت در آنها ملکه شود و کارگر و مؤثر افتد اخلاق ذمیمه نیز

بهمان اندازه شدید الاثر و سریع النفوذ است و از این جهة اهم فرائض

و واجبات مربیان دانا آن است که موقع سن طفولیت را که در حکم نهال تازه است

مغتنم

معتنم شمرده به تربیت اطفال اهمیت دهند تا فضائل اخلاقی در آنها نشو و نما نموده وجود شان برای عالم انسانیت پُر فایده و ثمر گردد هر چند که خود باینگونه امور اعلم و ابصرید ولی کثرت محبت نسبت بشما و فرط اشتیاق بتهذیب اخلاق نونهالان سبب شد که من نیز برای تذکر و یاد آوری این مختصر را بنویسم همیشه سلامت و سعادت آن خانوادهٔ محترم را طالب و نیل شما را بمقامات عالیه از خدا خواهانم

جواب مرقومهٔ قبل

تصدقت شوم دولت جان پرور است صحبت آموزگار رقیمهٔ مبارکه که شامل کلمات عالیه و بیانات سامیه بود زیارت گردید از بخت و توفیق خود شکرها دارم که باقتضای مهر و عطوفت پدرانه باینگونه مواعظ و نصایح حکیمانه مخاطب و مفتخرم فرموده اید این بنده در کار و رفتار خود لیاقت و استحقاق آن نمی بینم که درخور مدح و آفرین و مستوجب تمجید و

وتحسین باشم هم مگر بنا بر آنکه خاک را زنده کند تربیت ابر بهار
عطف نظر و یمن توجه حضرت عالی موجب و مولد آن گردد بعد از حرکت
حضرت عالی و حضرت خدایگانی والد ماجد روحی فداه بعد روسع
در تمهید موجبات رفاهیت و سعادت خانواده اهتمام نموده ام و مخصوصاً
همانطور که مرقوم فرموده اید دقت در تحسین آداب و اخلاق اخوان محترم را
شریف ترین تکلیف و اقدم فرائض خود میدانم نمره های دروس آنها که بتوسط
اوراق تحصیلیه از مدرسه میرسد همیشه خوب و دلیل بر رضایت اعضاء مدرسه
از طرز تحصیل و وضع رفتار آنهاست امتحاناتی هم که این روزها در حضور حضار
و مدعوین داده اند بسیار نمایان و باشکوه و مایه مسرت و خرسندی خاطر
بود و امید دارم که عنقریب در فضائل و خصائل صوریه و معنویه طوری
ترقی نمایند که برای حضرت عالی و حضرت والد در مراجعت بطهران شعف
و انبساطی پایان حاصل آید

برادری که سناً کوچکتر است

برادر جان من چندی قبل خط دلپذیر شما را زیارت کردم

افسوس میخورم که بواسطهٔ گرفتاری جواب آن مدتی در بوتهٔ تعویق ماند از اینکه

امسال در تمام امتحانات نمره های خوب داشته و بشرف خذجوائز نائل

و فائز بوده اید یک دنیا مسرورم و شما را بحسن حظ و خوشبختی تبریک میگویم بهترین

و بزرگترین سعادتمندیها در حصول دو موهبت است یکی تقدیس صفات و دیگر

موفقیت باکتساب علوم و منت خدای را که واجد این هر دو سعادتید طینت

و فطرت پاک دارید و وسائل و لوازم تحصیلتان نیز فراهم است و اینها همه

عطایای الهیه است که باید شکر گفت و قدر دانست و معنی شکر اعطاء حق

مواهبی است که خدای مهربان عنایت فرموده مثلاً یکی از عطیات

بزرگ او استعداد است شکرانهٔ این احسان تربیت و تقویت آن بکمالات

و فضائل است و هرگاه آن استعداد فطری ببطالت و کسالت صرف شود شکرانه

بعمل نیامده سهل است که کفران نعمت شده وقس علیهذا سائر مواهب هر یک
بجای خود شکرانه دارد سر بخشد شکر خواهد سجده پا بخشد شکر
خواهد قعده پس وقت خود را از حالا غنیمت شمارید سعی در انجام
وظائف خود کنید در عنفوان عمر تقوی و عشق بدیانت را شعار خود قرار
دهید جوانی و استعداد خود را صرف تهذیب نفس نمائید عادت خیرخواهی
و نیکوکاری با خلق خدا را پیشه خود سازید و جز از این راه سعادتی برای
خود تصور نکنید و گمان مبرید که انسان را طریقه احسان محدود باعطاء
درهم و دینار است تا بواسطهٔ فقدان و عدم مالکیت آن خود را از این تکلیف
معاف دانید بلکه یقین بدانید که غالب اوقات بدست آوردن یک دل
خسته و جبر یک خاطر شکسته از هزاران درهم و دینار خوشتر و دلنوازتر آید

یکی از اصدقاء

قربانت شوم مرقومهٔ گرامی رسید و از اینکه این روزها بشرف

استخدام در اداره جلیله ...... موقع قبول یافته اید مشعوف شدم هر چند
فعلاً مبلغی که باسم حقوق برقرار بسیار کم و غیر کافی است ولی چون اول شروع
و بدایت شغل و کار جناب عالی است همینقدر داخل بودن در عمل و ضایع
نماندن اوقات بوده باید مغتنم شمرد و همینکه پایهٔ درستی و کالای صدق
و راستی بانجام خدمت قیام شود منتج نتایج خوب و مورث آثار مطلوب خواهد بود
باش تا صبح دولتت بدمد   شرائط و وسائل نیکبختی و سعادت بنحو کلی مبتنی بر فضائل
علمی و اخلاقی است و شکر خدا را که در این هر دو رتبه جامع و کامل و بر اقران
و همگنان فائق و ممتاز و بحمدالله بدار الضرب جان نیز نقدها داری. بنا
بر این چون مقدمات کار خوش و دلکش است انشاءالله نتایج هم تابع آن
خواهد بود و مخلص نیز دوستانه و باقتضای خلوص مودت برای تأکید عرض میکنم
که قدر آن استعداد و جوهر ذاتی را بدانید و در اجرا وظائف خود نهایت
ثبات و استقامت و امانت و دیانت را مراعات نمائید و فطرت سلیمه را باعمالی

که ملایم عقل و درایت نیست آلوده نفس ما نمیداند تا بامداد فضل و عنایت الهی چیزی نگذرد

که آن دوست شفیقت خود را نائل شئون عالیه و در کمال ترقی ببینیم و جان و روانم

مسرور و شادمان شود

پدری به پسر خود

فرزند عزیزم سبک و اسلوب مضامین مراسلات شما تازه میخوانید

آهنگ خوش و روح جدیدی پیدا نماید و می بینم که نسبت بکاغذهای سابقتان

الفاظ احسن و معانی آئین است و رونق و طراوت آن دلیل بر این است که حالا

دیگر حلاوت علم و ادب را که غذای روح است با ذائقه وجدان درک کرده اید

و بنابراین اگر من هم در این موضوع چیزی مینویسیم مطلب تازه نیست بلکه فی الحقیقه

راجع بهمان اموری است که در ذوق طبیعی خودتان موجود است با اندکی

دقت میتوانید بفهمید که عالم شعر و انشاء چقدر عزیز و جلیل و تا چه اندازه

بعالم اخلاق کمک و امداد میکند و دلیل طبیعی آن اینکه بزرگترین عامل

تمیل انسان بفکر است و برای آنکه شخص از روی حقیقت اتصاف بخصایل پسندیده
جوید چاره نیست جز آنکه با قوهٔ تصور درک اشیاء کند و یکی از معاونین مهم برای
تقویت قوای فکریه و حصول این اثر عظیم شعر و انشاء است که دائماً عواطف
وعوالم نفس را بتصور و تبصر در امور عادت میدهد و بر بسط و قوت آن میافزاید
پس بهترین نصیحت من بشما این است که حالا که وجههٔ خاطر را بتحصیل فنون ادبیه
معطوف داشته اید در اعمال ذوق اهمال نکنید و بکثرت تفکر احساسات
عقلیهٔ خود را نمو دهید و مخصوصاً در انشاء مراسلات خود سعی نمائید که روز
بروز بر روانی و رقت آن افزوده شود و بهتر و شیرین تر گردد

فصل پنجم — در مراسلات

پدری به پسر خود

فرزند عزیز من هرگاه یادگار آن مساعی که در اوان طفولیت برای
نشو و نمای قوای عقلی و اخلاقی آن فرزند بکار برده ام از صفحهٔ ضمیرت محو
و فراموش نمیشد و نصایح پدرانه مرا مرکوز ذهن ساخته بدان عمل مینمودی
حالا مجبور باعادهٔ تحصیلات سال قبل و تحمل اینهمه خجلت و انفعال نبودی هر چند که وضع
رفتار تو مرا باندازه ملول و مایوس داشته ولی باز مهر ابوت مهیج است که
تا عمر دارم آنچه میدانم بگویم و بنویسم بارها بتو گفته ام که مقتضیات
هر سنی متفاوت و برای آدمی در هر فصلی از فصول زندگانی تکالیف و وظایف مخصوصی است
که اعمال آن مایهٔ سعادت و منقبت و اغفال آن جالب شقاوت و نکبت است امروز
سنین عمر شما بدورهٔ رسیده که باید کارهای طفلانه را وداع گفته شروع
بحیات تازه و اشغال دیگر نمائید زیرا که آنچه نسبت بسن طفولیت پسندیده و ممدوح است

برای سن رشد زشت و مذموم است   در حق او مدح و در حق تو ذم   در حق
او شهد و در حق تو سم   فکر کن که حالا دیگر چند برای تو عیب است
که از وظایف خود غفلت کنی و در مدرسه از سایرین باز بمانی   تمام خوشبختی
و سعادتهای آتیه تو تابع همان قدمهای اولیه است و اگر در این سن که
صبح زندگانی تست خود را وادار بکار ننمائی و مواقع حاضره را که در تصرف تست
ضایع کنی شک نیست که مستقبل تو پر از رنج و الم خواهد بود و آنوقت ناچار بواسطه
نقصان علم دچار جهل و نادانی کامل خواهی یافت   ای نور چشم من بجز از کشته
ندروی   هر کاری در بدایت شروع بنظر مشکل آید   ولی همینکه شخص بآن
معتاد شود رفته رفته آنرا آسان خواهد یافت منبع سعادت و سرچشمه حیات تربیت و
تحکیم عقل و عادت دادن آن بکسب فضائل است و این عادت و تمرین بمرور و تدریج
حس وجد و سروری در خاطر ایجاد نماید که آنرا با هیچگونه لذائذ مادی مقایسه
نتوان نمود و شخص عاقل باید همیشه کاری اختیار کند که مایه اهتزاز دل و جان

وسبب راحت روح و وجدان باشد   فانت بالنفس لا بالجسم انسان   بالاخره

اگر مائل بشرف و افتخار خود و مسرت و رضایت من هستی باید شب و روز سعی و

جهد نمائی که اوقات تلف شده را تلافی کنی و قوای معنوی خود را بعلوم و اخلاق

تربیت نمائی

پدری به پسر خود

فرزند عزیزم   با کمال امیدواری که بوضع رفتار و طرز

کردار شما داشتم این هفته رقیمهٔ حضرت عمو جانت که بر عکس تصور من دال بر سوء

سلوک شما و عدم خشنودی ایشان بود مرا بینهایت متأسف و متأثر نمود دوراستی

ظهور اینگونه اخلاق با توقع و انتظاری که بذکاوت و فطانت شما داشته و دارم

بکلی مخالف و مباین است   در این ایام تعطیل مقصود من از فرستادن شما بحضور

حضرت معظم له این بود که بحسن خدمت و قیام بلوازم چاکری آنحضرت کسب

شرف نمائید حالا بدبختانه معلوم میشود که سبک و طریقهٔ خود را برخلاف میل

وسلیقهٔ من قرار داده چنین نعمتی را قدر نمیدانید و در طاعت اوامر آن جود
گرامی تعلل و تهاون مینمائید تا کجائیم در این تجربه تفکر تو کجائی میدانید که این
پدر مرد عزیزالقدر در چنین سنی که مزاجش ناتوان وعلیل و قوایش رو بضعف
وتحلیل است محتاج بمراعاة و مدارات است و در این حال از مثل شما جوانی بسبب و بی
لجاجت و نافرمانی زشت و ناروا اینک برای اتمام حجت مینویسم که اگر در تغییر
این اسلوب ناصواب همت نگمارید مجبورم که این سعادت را از شما سلب نمود
بیش از این توقفتان را در آنجا اجازه ندهم دیگر مختارید و منتظرم که ببینم
بعد از این رویهٔ اعمال شما بچه سجیه و منوال خواهد بود

بیکی از دوستان

قربانت شوم   جامهٔ معتقدات این بنده از رنگ تزویر و تملق مبری است
واگر رنگی پذیرد همان رنگ صدق و صفاست   مائیم و نوای بینوائی
ازاین جهة جای عجب نیست که از یار و اغیار کناره گیرم   و در زاویهٔ عزلت

اختیار کنم چراکه آنچه ازاین بنده متوقعند دست فطرتم ازآن تهی است
وآنچه که بنده واجدِ آنم مطبوع طباع نیست کجا روم بتجارت بدین
کساد متاع اگرچه بگله گذاری وشکایت چندان معتقد نیستم ولی
اجمالاً عرض میکنم که آنچه نسبت بعوالم مهر و ودادمیفرمودید لاف
گزاف بود واگر بی ادبی نباشد یکسر خلاف وبسی محل اسف است که باآن
رسوخ واعتمادی که بالطاف آنحضرت داشتم همینکه مقام عمل وفعلیت بمیان
آمد بکلی مخالف آنچه مرکوز ذهن بود ظاهر شد وآن همه امید مبدل بیأس
گردید تقاعد این بنده از شرفیابی بحضور محترم نه بواسطه سوء ادب است
بلکه علت آنست که ظهور بیمهری از طرف دوستانی که دم از مهر و وفا میزنند
در وجود این بنده بی اندازه مؤثر وکارگر است ومعلوم است همینکه
در روح وضمیر تأثری دست داد دیگر قدم پیش نمیرود وطبع ملول قابل
معاشرت ومماشات نیست ان هذه القلوب تمل کما تمل الابدان

باعتقاد بنده مُراوده و معاشرت از دو نوع خارج نیست یکی علاقهٔ مجرد و وداد معنوی و دیگر خلطه و ارتباط ظاهری آثار رتبه و مقام اول را علائم و آثاری است که هیچ چیز بهتر از احساسات درونی کاشف آن نیست و هرگاه در این موقع علائم و آثار اتحاد مفقود باشد ترک مُراوده اَولی و اَرجح است زیرا که آنچه تحملش بر خاطر گران است مشاهدهٔ اموری است که مخالف توقع و انتظار باشد اما ارتباط ظاهری آن هم در صورتی جائز است که اقلاً حدود و مقامات محفوظ ماند والا گوشهٔ انزوا و حالت انفراد را باید نعمتی بزرگ شمرد و بدامانش پناه برد

خلوتی کو که برآرم نفسی دور از خویش   نه همین دوری از ابنای جهانم هوس است

با همهٔ این احوال گمانم این است که این بنده از همه کس در مراتب ارادت ثابت قدم‌ترم ولی تا وقتیکه آثار یکرنگی پیدا باشد و محبت را به بیمهری و تواضع را بنخوت مقابل ننمایند

راجع بمکتوب قبل

قربانت شوم دیروز برای ضرورتی بمنزل حضرت .. رفته
بودم با حالی اندوهگین و خاطری درهم مراسله حضرت عالی را ارائه
دادند که بطریق عتاب با یکدنیا تلخی بایشان مرقوم داشته بودید زیارت
آن نه تنها مایه تعجب بنده است بلکه همه دوستان جناب عالی را از مطالعه آن
بهت و سکوت احاطه نموده و متحیرند که این همه تغیر و تشدد در اثر چه حمل کنند
صاف و ساده عرض میکنم قطع نظر از آنکه این طرز و طریقه تندی و خشونت
کلام مخالف شیوه و اسلوب قلم مؤدب حضرت عالی است آخر اساس و مأخذ
اینهمه شکایت مگر چه و از کدام بیمهری صحبت میفرمائید آیا عقل حضرت عالی
با آنهمه صفا و نورانیت چگونه فتوی میدهد که درباره چنین رفیق شفیقی که دلش
مالامال محبت است تصور بی حقیقتی فرمائید آیا قلب محترم با آنهمه خلوص و
صفا چگونه راضی میشود که بچنین محب صدیقی که وفا تخمی است رسته از
گل او نسبت بیوفائی دهید قول بیدلیل و دعوی بی برهان از هرکس شنیده

شود از حضرت عالی با آن منطق فصیح مسموع و مقبول نیست اگر این آدم شایستهٔ
دوستی و معاشرت نباشد باید اول نسبت نقصان هوش و درایت بحضرت عالی
داد که چندین سال با او قدم زده و معرفت باخلاقش حاصل نفرموده‌اند
از اینها گذشته آخر نه این است که متقدمین تجربه و حکمت گفته‌اند هر عداوت را
سبب آمد پسند بنده که هر قدر فکر میکنم سببی برای فتور محبت ایشان نسبت
بحضرت عالی بخاطرم نمیگذرد و این شکایات و حکایات را بکلی خالی از موضوع
می‌بینم اگر واقعاً دلیلی برای این رنجش و ملال دارید بصراحت و وضوح
مرقوم فرمائید والا روابط مهر و وداد خالصانه که فی الحقیقه درخور احترام
و تقدیس است روا نیست که بغبار تصورات و اهیه مکدر شود درخت
دوستی نشان که کام دل ببار آرد

یکی از اقوام یا دوستان خیلی نزدیک

دوست مشفق مهربان من ناصر خسرو علوی گوید تو چون خود کنی

اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را چندین بار در جواب

شکایتهائی که از روزگار فرموده اید این نکته را عرض کرده و باز تکرار

میکنم محنت و بدبختی از امور ی نیست که در خارج موجود باشد بلکه شخص فی الحقیقه

خود باعث حدوث و عروض آن میشود و امری که متفق علیه عقلاست این است

که ما در هر حال باشیم خوشی و ناخوشی ما منوط بقوت و ضعف روح خودمان است

این اجمالی است که تفصیل آن بازندگی اعمال فکر راجع و برای آنکه کلام را طول

ندهم و مختار بقلم ندهم با کمال سادگی عرض میکنم چرا شکر الطاف الهی را

بجا نمی آورید و اینهمه بجای شکر شکایت و کفران نعمت میفرمائید قدری نظر

و فکر را بحال ایام سابق خود عطف و سوق دهید هیچ یادتان می آید که وقتی

تمام آرزوی شما محصور نیل بجزئی ثروتی بود حالا بفضل خدا مالک چندین

برابر آنید و باز شکوه از بخت خود میفرمائید مکنت و غنا بالبداهه امری

ممدوح و مطلوب است ولی تا حدی که روح در طلب آن حقیر و اسیر نگردد

وقوای عقلی آدمی را مانع صعود بمراتب کمال نشود بحمدالله ثروت بقدر کفایت دارید قرضهای شما پرداخته شده زندگانی شما مرتب است دیگر چه میخواهید برای آمال و آرزوهای بشری هم تصور نفرمائید یک میزان و حد معینی باشد که همینکه بمنتهی درجهٔ مطلوب رسید بیارامد و راحت جوید پس بهتر آن است که عوض این همه انقباض و اضطراب که از فکرهٔ تعلق بامور جسمانی حاصل شده قدری پروبال روح را منبسط کنید و فکر خود را در ازدیاد این ثروت صرف فرمائید تا ضمیر بیاساید و عقده از خاطر گشاید اَقبِل اِلی النفس واستکمل فضائلها اگر این نصیحت مشفقانه را قبول فرمائید خواهید دانست که تمام سعادتهای مادیه و معنویهٔ شما بتکمیل فضائل نفس و صفای درون و نورانیت قلب خودتان راجع و منوط است و روشنان را بحقیقت شب ظلمانی نیست

یکی از دوستان

بتاریخ . . . . بشهر . . . .

خدمت جناب ..... آقای ..... دام اقباله العالی

راستی هیچوقت از طرف حضرت عالی گمان اینهمه آثار بیوفائی نمیکردم و شاید

اگر هم علانیه و معاینه میدیدم بحس خود نسبت خطا میدادم و بتصدیق چنین

... ی راضی نمیشدم ولی حالا خودتان بهزار حجت و قیاس و قضایای

... الانتاج غلط و سفسطه بنده را ثابت و معین و بیمهری خود را مدلل و مبرهن

... دید مخلص در موقع عزیمت مسافرت برای خود صدیقی اسبق و اشفق از

حضرت عالی بنظرم نمی آمد که او را از همه جهة راسخ الوداد و محل وثوق و اعتماد

بدانم و باین سبب در وقت حرکت با وجود عدم لزوم توصیه نسبت بتسویه بعضی

از امور خود خواهش اکید از حضرت عالی نموده و باعتبار سابقه دوستی اطمینان

کامل ببذل ملاطفت آنحضرت داشتم غافل از اینکه آنهمه دعوی بکلی خالی از

حقیقت و معنی است و ابدا بعرائض بنده وقعی نگذاشته و مسئولم را اعتنائی

نخواهید فرمود و حال آنکه بالفرض بجهة شخص خودتان هم ممکن نمیشد میتوانستید

برای اثبات وفا اقلا یکی از منسوبان یا گماشتگان را بانجاح آن برگمارید بنده را
تا این حد از یاری و معاونت خود مأیوس نفرمائید آیا از همهٔ این مطالب گذشتیم
آیا این کجا رسم مودت و مقتضی صدق و رأفت است که مخلص سرتاسر زمستان
مریض و بستری بودم چندانکه امید نجات و تصور حیات نبود و بهیچوجه
از چگونگی حالم تفقد و استفسار نفرمودید «در کار منت نظر نباشد وز حال
منت خبر نباشد» و باز همه را دم از مهر و وداد میزنید و اینهمه داد و بیداد
میکنید با تمام این تفاصیل اینقدر بدانید که بوسائل این بی لطفیها و سستی
عهدیها آزار خاطر مخلص ممکن است ولی نمیتوانید قلب بنده را از ارادت
ممنوع و یا رشتهٔ الفتم را مقطوع فرمائید و با اینهمه مخالفت و دلازاری که هر روز
بطرزی تازه جلوه بروز میدهید عوالم دوستی را از دست نمیدهم و پیوسته
براین عقیده ام که «زهرچه هست گزیر است و ناگزیر از دوست»

از طرف یکی از روسای خانواده بجوان محصلی

دوست عزیزم   البته بقول زمان اینقدرها در حال من تجربه

و امتحان کرده اید که رنجانیدن قلوب را اعظم عیوب و آزردن ضمائر را بزرگترین

کبائر رسیده انم   ولی این ملاحظه و دقت تا وقتی است که کار بدون زبان

برآید و از فروبستن زبان هم ضرر متصور نباشد والا بحکم لزوم ارتکاب این خطا

ثواب گردد و التزام سکوت غیر ممدوح و ناصواب آید   این اوقات آنچه

بتواتر و تتابع از وضع تحصیلات شما مسموع میشود در مذاق دوستان گوارا

و مطبوع نیست و هرگز نمیتوانند خود را راضی کنند که با آن سمو همت و متانت

عقل که در شما سراغ دارند بهیبا لاتی خاطر را از علم و ادب منحرف و بلهو

و لعب منعطف نمائید فی الحقیقه از مثل شما جوانی مستعد که با فکر صائب فهم

مطالب میکنید مستبعد است که خود از نتایج وخیمه و عواقب ذمیمه چنین غفلتی

غافل و با آنهمه حدت ذهن و حساسیت نواد از طرف من محتاج بنصح و ارشاد

باشید از روی خیرخواهی و بنحو اجمال مینویسیم تا قوای جوانی ممد و همرا

واسباب کار مساعد و بر وفق دلخواه است فرصت را غنیمت دانید و غنائم
علم و معرفت بدست آرید و الا حاصل عمر بیهودگی تلف و عاقبت موجب
حصول ندامت و اسف شود   قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند
بس خجالت که ازاین حاصل اوقات بریم

یکی از دوستان

قربانت شوم   اگرچه تکلم بوعظ و نصیحت با فقدان ذوق و قریحت
کار و شعار بنده نیست آنهم در صورتی که خود مشار خطا و عصیان و بپذیرفتن
وعظ افسقر و احوج از دیگرانم ولی بواسطه فرط ارادت و اعتقاد و ثابتی
که باوصاف جمیل حضرت عالی دارم نمیتوانم خود را راضی نمایم که خدا نخواسته
رفتار آنحضرت مایه تکدیر و نبسنی شود و بصیت کرامت اخلاق آن وجود گرامی
سکته و وهنی وارد آید از طرز و طریقه مماشاة حضرت عالی با دوست محترم
چندین ساله جناب . . . . . خوب نمی شنوم و بالبداهه این قضیه گذشته

ازآنکه در انتظار خوشی و دلپسند نیست بکلی منافی حسن رویت و سلامت نیت است
که بندگان دیرین از مزایا و سجایای آنحضرت منتظر و متوقعند علی الخصوص در بارهٔ
چنین صدیق جلیلی که در جمیع موارد با قدم صدق و قلب خالص حضرتعالی را
یار مساعد بوده و راستی در وجود محترم مستهلک و فانی است شایستهٔ قدر حضرت
عالی آنست که بدیگران درس حقیقت و صفا بیاموزید نه آنکه خود در رسم مودت
برهم زنید و اساس بیمهری فراهم کنید تو جنگجوی عادت دیگر نهادهٔ
انصاف این است که این نوع رفتار از طرف سرکار سزاوار نیست گذشته
ازآنکه آزردن قلوب دوستان ثابت الوداد مخالف آیین عدل و داد است
روابط دوستی نفیس تر از آن است که شخصی مثل حضرتعالی بقطع آن راضی
شود نتوان ز دست دادن سررشتهٔ وفا را

فصل ششم ــ در مراسلات طلب

یکی از دوستان در خواهش قرض

بتاریخ ... شهر ......

خدمت ذی موهبت جناب ... آقای ... دام اقباله العالی

گذشته از آنکه گفته اند خانهٔ دوستان بروب و در دشمنان مکوب مراحم مخصوصی که در جمیع موارد از طرف آن وجود محترم نسبت باین بنده مشمول بوده خود بهترین وسیله است که همیشه برای رفع مشکلات بذیل عنایت عالی توسّل جویم و از ملاطفت آن حضرت استمداد و همت نمایم چنانچه خاطر گرامی مسبوق است چندی است علاوه بر نامساعدیهای روزگار علت مزمن نیز جزء لاینفک وجود بنده گردیده بطوری که از ابتدای سال ملازم بسترم و از شدت ضعف قادر بر حرکت نیستم در این صورت

از آنکه در انظار خوش و دلپسند نیست بکلی منافی حسن رویت و سلامت نیت است

که بندگان دیرین از مزایا و سجایای آنحضرت منتظر و متوقعند علی الخصوص در بارهٔ

چنین صدیق جلیلی که در جمیع موارد با قدم صدق و قلب خالص حضرتعالی را

یار مساعد بوده و راستی در وجود محترم مستهلک و فانی است شایسته قدر حضرت

عالی آنست که بدیگران درس حقیقت و صفا بیاموزید نه آنکه خود رسم مودت

برهم زنید و اساس بیمهری فراهم کنید تو جنگجوی عادت دیگر نهاده

انصافش این است که این نوع رفتار از طرف سرکار سزاوار نیست گذشته

از آنکه آزردن قلوب دوستان ثابت الوداد مخالف آیین عدل و داد است

روابط دوستی نفیس تر از آن است که شخصی مثل حضرتعالی بقطع آن راضی

شود نتوان ز دست دادن سررشته وفا را

فصل ششم — در مراسلات طلب

یکی از دوستان در خواهش قرض

بتاریخ . . . شهر . . . . . .

خدمت ذی موهبت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

گذشته از آنکه گفته اند خانهٔ دوستان بروب و درِ دشمنان مکوب احترام مخصوصی که در جمیع موارد از طرف آن وجود محترم نسبت باین بنده مشمول بوده خود بهترین وسیله است که همیشه برای رفع مشکلات بذیل عنایت عالی توسل جویم و از ملاطفت آن حضرت استمداد همت نمایم چنانچه خاطر گرامی مسبوق است چندی است علاوه بر ناملایمات روزگار علت مزمن نیز جزء لاینفک وجود بنده گردیده بطوری که از ابتدای سال ملازم بسترم و از شدت ضعف قادر بر حرکت نیستم در این صورت

دیگر معلوم است حال از چه قرار و بنا بگفتهٔ حکیمان که ویل لمن کان بین
عز النفس و ذل الحاجة روزگارم چگونه سخت و ناگوار است
ترا حکایت ما مختصر بگوشش آید که حال تشنه نمیدانی ای گل سیراب
هر قدر تصور کردم دیدم ماجرای احوال را جز بآن یار شفیق که قلب
مهربانش مفطور بر نیکوئی و دلجوئی است نمیتوانم عرض کنم این است که
در این موقع از الطاف آن حضرت با نهایت خجلت و شرمساری استدعای
مساعدت و دستیاری مینمایم هرگاه مبلغ . . . . . تومان بعنوان
قرض برای این بنده ارسال فرمائید حال درهم جمعی مجموع شود و
درد بینوائی آنها را مرهمی باشد امید وارم همینقدر که بفضل الهی
کسالت مزاج تسکین یابد نگذارم استرداد آن بتعویق افتد علی ای حال
دل و جانم همیشه مرهون ملاطفتهای آن وجود گرامی بوده وهست و تا عمر
دارم حضرتت را چاکر و بندهٔ متشکرم

جواب مساعد

بتاریخ .... شهر ....

خدمت ذیشرافت جناب ... آقای .... دام جلاله العالی

زهی بخت مساعد و حبذا طالع کامکار که از طرف با شرف حضرت عالی
برجوع فرمایشی افتخار یافتم فی الحقیقه آنچه را که میتوان حاصل و فایدهٔ
زندگانی دانست همان موفقیت بانجاح مصالح و انجام مهمات یاران آنست
و بندگان با ارادت را هیچ سعادتی بالاتر از آن نیست که بتوانند در مورد
دوستان شفیق نائل بتقدیم خدمتی شوند امیدوارم که خداوند بآن
وجود محترم لباس صحت بپوشاند و عارضهٔ مزاج اصلاح و علاج شود از
عدم مساعدت ایام ابداً افسرده نباشید و گرد ملال بر چهرهٔ خاطر محترمتان ننشیند
مثلی است معروف که روزگار را بهر طور بگیرند میگذرد و این شعر را
در یکی از کتب عربیه دیده ام که   و ما النفس الا حیث یجعلها الفتی

فإن طمعت تاقت و الا تسلت با کمال تشکر مبلغی را که خواسته بودید ایفا داشتم و البته با آنکه مراتب خلوص بنده کاملاً در محضر آن حضرت معلوم است در این قبیل موارد نباید از ارجاع اوامر که دل و جانم برای اطاعت آن حاضر است مضایقه از فیوضات خدمتگذاری محرومم فرمائید

جواب غیر مساعد

خدمت ذیسعادت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست که بعد از مدتها که بر این بنده منت نهاده و برجوع خدمتی افتخارم داده اید بدبختانه و بحکم اضطرار ناچارم از عرض اعتذارم گمان نمیکنم بر حضرت عالی مستور باشد که انجام مقاصد و اطاعت اوامر آنحضرت برای این بنده شریف ترین آمال و فاضلترین اعمال است و نعمت و موهبتی را فوق آن تصور نمیکنم ولی مایه کمال تأسف است که این اوقات علاوه بر مصارف معمول و متعارف برای این بنده مخارجی

خرق العاده پیش آمده که بکلی دست تنگ و عرابه لنگ است و بعبارهٔ اُخری آنچه مایهٔ انبساط است در بساط نیست پس چاره ندارم جز آنکه با کمال اندوه و ملال معذرت بخواهم و از عدم موفقیت خود بانجام مهم حضرت عالی قرین شرمندگی و انفعال باشم هرگاه در این موقع بیان ماجرای احوال با شخصی غیر از حضرت عالی بود احتمال میدادم که این عناوین را حمل بر عذرجوئی نماید ولی چون اوضاع حالم بر آنحضرت مجهول و نهفته نیست یقین دارم که عذرم مقبول و پذیرفته است با قلبی خالص برای سلامت و سعادت آن وجود گرامی ادعیهٔ خیریه تقدیم مینمایم و امیدوارم بزودی عافیت عود نماید و رفاهیت حاصل آید

یکی از وزراء در استدعای شغل و خدمت

بتاریخ ...... شهر ......

حضور مبارک حضرت ... آقای ... مدظله العالی

باوجود سابقهٔ معرفت و اطلاع کاملی که حضرت اجل عالی را در بارهٔ این
بنده حاصل است گمان نمیکنم برای معرفی خود چندان محتاج ببسط مقال
باشم همینقدر برای تذکر خاطر مبارک اختصاراً عرض مینمایم که این
بنده در تحصیلات معموله خصوصاً رشتهٔ راجعه بحساب و دفترداری مدتها
زحمت کشیده و صرف اوقات کرده ام و اینک برای اینکه وجود منشأ
اثر و ثمری باشد و عمر به بیکاری و بطالت ضایع و تلف نشود در صدد آنم
که بتصدی شغل و خدمتی افتخار یابم هرگاه بیمن همت آنحضرت که وجود مقدسش
مایهٔ فیض و برکت است در یکی از شعب آن وزارتخانهٔ جلیله کاری معین
شود که ملائم و مناسب با لیاقت و اهلیت این بنده باشد و وسیلهٔ آسایش
و رفاهیت گردد موجب نهایت شکرگذاری است امید وارم باقتضای
صدق نیت و پاکی طویت این مسئول را قبول و بشرف خدمتی مفتخرم
خواهند فرمود

برئیس یکی از ادارات در طلب شغل محض پسر خود

بتاریخ . . . . شهر . . .

حضور محترم جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

هر چند این بنده بیش از یک مرتبه آنهم بخواهش اختصار تشرف بحضور محترم عالی نجسته ام و سابقهٔ رابطه در میانه حاصل نیست ولی همان مختصر ملاقات بنده را چندان مجذوب مکارم شیم آن وجود مسعود نموده که قلب و ضمیرم مملو از ارادت و بندگی است و حضرت مولی الموالی سلام الله علیه میفرماید فاذا احببتم الرجل من غیر خیر سبق منه الیکم فارجوه نظر به پیروی این کلام متین با کمال استظهار عرض مینماید یکی از بنده زادگان که بیست سال از سنین عمرش گذشته و بدایت شروع او برشتهٔ زندگانیست این روزها از کار تحصیل مقدماتی فراغت جسته و برای آنکه وجودش ضایع و باطل نماند با عزمی جازم و رائی ثابت شایق و مایل است که

مقصدی

مقصدی شغل و مصدر خدمتی باشد بنده خیز این شوق طبیعی او را مغتنم شمرده
از حضور آن حضرت که وجود مفیدش مایهٔ دلگرمی و امیدواری است استدعا
مینماید که هرگاه در آن اداره محترمه محلی خالی و مناسب موجود باشد او را
بخدمتی لایق مفتخر و بنده را بدین عطوفت رهین شکر و منت فرمایند

یکی از دوستان در مطالبه طلب خود

بتاریخ . . . . شهر . . . . . .

خدمت ذی شرافت جناب . . . آقای . . . . دام اقباله العالی

نمیدانم چگونه و بچه زبان شرح اعتلال حال و اختلال امور خود را عرض
نمایم که مایه افسردگی حضرت عالی نشوم سختی کار و بدبختی روزگار مخلص را
این مسئله بهترین دلیل است که با آنکه در موقع آن حضرت سر و جان را
نتوان گفت که مقداری هست و هرگز بطیب خاطر دل خود را راضی بعنوان
تقاضا و مطالبه نمیتوانم نمود این روزها کارهای بنده طوری که هم

وچندان پریشانی و دست تنگی فراهم است که مجبورم برخلاف میل و نخواسته عرض نمایم که مختصر وجهی را که چندی قبل تقدیم خدمت نمودم هرگاه برای حضرت عالی ممکن است مرحمت فرمائید که شاید در این موقع برای دردهای احتیاج درمان و علاجی باشد هرچند که ازین مطالبه بی اندازه خجل و منفعلم ولی از آنجائیکه میان بنده و جناب عالی جدائی و بیگانگی نیست و بگفته شاعر

مائی ز و جسیم اندر دو بدن

یقین دارم این تقاضا که از روی ناچاری و اضطرار است مایهٔ کدورت و برهم زدن روابط مودت نخواهد بود و هرگاه هم عجالةً تادیهٔ آن برای حضرت عالی میسور نباشد تکلیف بالایطاق نمیمایم و راضی نیستم خاطر محترم را برای تهیهٔ آن رنجه فرمائید

جواب کاغذ قبل در خواهش مهلت

بتاریخ . . . شهر . . .

خدمت ذیسعادت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

رقیمهٔ محترمه که با زبان مهر و ملاطفت نسبت بطلب خود از این بنده شرمنده مرقوم فرموده بودید زیارت شد بجان عزیز خودتان از تعویق در ادای آن بی اندازه قرین ملال و انفعالم و شاید در این مدت که بارادت آنحضرت مفتخرم بر حضرت عالی مکشوف شده باشد که این بنده ایفاء بوعد و استیفاء دیون را از هر تکلیفی اهم و الزم و تخلف از قول را اقبح ذمائم میدانم و در این حال معلوم است اگر در ادای مبلغی که بحضرت عالی مقروضم تأخیر شد بواسطهٔ عدم استطاعت بوده چنانچه حالا هم با وجود نهایت اهتمامی که در استرداد آن و آزاد ساختن ذمهٔ خود نمودم ممکن نشد و ناچارم که باز چندی از آنحضرت که همیشه شمول الطافش مایهٔ امیدواری ارادتمندان است استدعای مهلت نمایم و چون باید این روزها وجهی برسد که وعدهٔ آن نزدیک است امیدوارم زیاد بتأخیر نیفتد و بزودی از خود رفع شرمساری نمایم از مراحم مبذوله آنحضرت همیشه دل و جانم ممنون و متشکر است

یکی از دوستان در خواهش وصول طلبی

بتاریخ . . . شهر . . . . . .

خدمت جناب . . . . . . آقای . . . دام اجلاله العالی

سوابق ملاطفات حضرت عالی وهمراهی ومعاضدتی که همیشه باقتضای قلب سلیم ونیت صافیه نسبت باین بنده خودتان مبذول فرموده اید محرک گشت که باز برای طلب مساعدت خاطر محترم را مایهٔ مصادعت شوم جناب . . . چندی است از طهران بآن خطه مسافرت نموده وفعلاً در آنجا ساکن ومتوطن‌اند مدت زمانی است مبلغی از این بنده بعنوان قرض گرفته وجزئی از آن را پرداخته اند ولی در تادیهٔ بقیهٔ آن بدون هیچ علت متأنی ومتعلل‌اند چنانچه چند فقره حواله را نکول نموده وبمعاذیر غیر موجه متعذر شده اند اینک قبض ایشان را لفاً ایفاد نموده از آن حضرت متمنی است که در وصول وایصال این طلب همت ومعاونتی مبذول دارید امیدوارم

چنانچه همیشه در انجاح مستدعیات این بنده موافقت فرموده اید درین

مورد نیز مضایقت نخواهید فرمود از الطاف قلبی حضرت عالی مادام العمر

متشکر بوده و هستم

فصل هفتم — در مراسلات تشکر

یکی از دوستان در تشکر از مساعدت قرضی

بتاریخ ... شهر ...

خدمت جناب ... آقای ... دام اقباله العالی

هر قدر زبان بثنای جمیل گشایم و از بذل رأفت و ملاطفت حضرت عالی در خصوص مبلغی که بعنوان قرض استدعا کرده بودم اظهار امتنان نمایم هنوز در موقف عجز واقف و گرم انصاف بود معترف آیم بقصور و فی الحقیقه یاران واقعی و رفیقان موافق را در اوقات ابتلا که اکدار قلوب محتاج بادویه و کدورت احوال مستلزم تصفیه است میتوان شناخت والا در غیر این مواقع همه خود را یاران ندیم و اخوان قدیم میشمارند و لاف یاری و یاوری میزنند آری قلب این بنده با همه خمود و جمودت اینقدر

احساس میکند که دوستی حقیقی نادر و کمیاب و بهمین جهة همینکه یافت شد
قدر آن مغتنم و وجودش نفیس و محترم است بتی مطالعه کردیم
نقش عالم را زهرکه در نظر آمد بحسن ممتازی بدون ظاهر سازی
عرض میکنم این مساعدت و معاونت حضرت عالی که مُنبی از خلوص
وداد و سلامت نیت بود ذمهٔ این بنده را مدیون تشکری داشته که
هرگز از عهدهٔ ادای آن برنیایم همینقدر هست که دل رهین امتنان است
و یادگار آن از ضمیر محو نشود و بتبدل ایام و اعوام تغییر و تحول نیابد.

یکی از رؤسای ادارات در تشکر از معاونت ذیل شغلی

بتاریخ . . . شهر . . .

خدمت ذیشرافت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی
چگونه زبان به بیان مدح و ثنای آن وجود محترم ناطق و منطلق نباشد که با وجود
آنکه میدانم وقت عزیزتان اثمن و اشرف از آن است که بعنایت و

اهتمام در موضوع حقیری مثل کار بنده صرف و ضایع شود ایشه بذل الطاف وبث مکرمت فرمودید تایمن عنایت حضرت عالی در آن وزارتخانهٔ جلیله بخدمتی لایق که خود مایل وشایق بودم نایل ومفتخر شدم وفی الحقیقه آن ذات گرامی را که جامع خصال خیر و مترّدی برداء صدق و صفاست اجر جزیل درهمان صفای طینت ونوایای صادقه است که وضیع و شریف را از برورات و آثار آن حظ وافر وهمه را سپاس گر و ضمایر مملو از ارادت و مفتون مکارم اخلاق آنحضرت است امیدوارم بشکر این مرحمت مبذوله خدمات خود را طوری انجام دهم که وساطت و مداخله که در کار این بنده فرموده اید مایهٔ مزید مسرت وخوشوقتی حضرت عالی باشد متمنی است عرض تشکرات خالصانهٔ مرا پذیرفته و احساسات خلوص عقیدتم را بحسن قبول تلقی فرمایید

یکی از دوستان در تشکر از تفقد و مهربانی او

متشکرات شوم هنوز در حال نقاهتم وضعف وسستی باقی است بطوری

که نمیتوانم درست قلم بدست بگیرم متعهد اولین دفعه آنرا برای ادای تشکر
از ملاطفتهای گرانبهائی که در امتداد ایام مرض این بنده معطوف فرموده اید
روی کاغذ بیاورم هرگز مراحم حضرت عالی را که بهترین علائم حسن سریرت و ناشی
از صفا نیت است فراموش نمیکنم و اگر همه صفحات عرایض خود را حامل نفحات
شکر قرار دهم هنوز حق آنرا بجا نیاورده ام زیرا که شخص رنجور را بزرگترین
وسیله تخفیف درد و تسکین قلب همین است که ببیند از نظر دوستانش محو
نشده و مورد تفقد و تلطف آنهاست هر چند که وجود محترم همیشه بشاشت نفس و
کرامت ذات جالب انس و سرور و دافع هموم از قلوب و صدور بوده و از
قدیم الایام بحسن وداد آنحضرت مطمئن و معتقدم ولی در این چند ماه که گرفتار
آلام و اسقام و با لون حائل و دمع سائل ملازم بستر بودم بخوبی دانستم که حد
موافقت کیست و معنی دوستی چیست و حالا اگر عرض کنم که آن گوهر گرامی در
این معنی از دیگران احق بتقدم و اولی بتفضیل و تکرم است از روی تجربه

خبرت عرض کرده‌ام واگر کسی انکار کند بقول عربها علی الخبیر سقطتم میگویم

ودعوی خود را بدلیل و برهان ثابت میکنم باری با حرارت ارادت از الطاف

آن حضرت اظهار امتنان مینمایم و باین اعتماد و اعتقاد دلخوشم که

تا وجودم هست خواهد بود نقشت در ضمیر

یکی از دوستان در تشکر از صدق مودت او

بتاریخ ...... شهر . . .

خدمت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

اگر یک یا هزار صفحه بنویسم حاصل آن یک کلمه بیش نیست و آن این است که بنیان

ارادتم در آن حضرت مستحکم و قلب و روانم از مودتهای مقرون بحقیقت حضرت

عالی مرهون تشکر و امتنان است و بدون تعارف عرض مینمایم آنقدر در خوبی

افراط و مبالغه میفرمائید که مخلصان حضرتت اگر تمام عمر را بر شکر نعمت

صرف و وقف نمایند هنوز قضای حقوق نکرده و دین خود را ادا ننموده‌اند

چیزی که بیش از همه بنده را مستون و مجذوب ذات شریف داشته این است
که اعمالتان همه از روی صدق و صفا و خالص از ریب و ریاست بدون امید
تلافی بذل مرحمت و بی تحمیل منت تحمل زحمت میفرمایید بهمین جهة یعنی چون خودسازی
و تصنع در وجود گرامی نیست اشخاصی که با حضرت عالی سابقهٔ معرفت ندارند کمتر
اتفاق افتد که بتوانند در ایامی قلیل با سرکار مأنوس شوند و پیوند دوستی گیرند
ولی همینکه پس از چندی مماشاة و معاشرت بحقیقت حال برمیخورند در وجود محترم
محو و فانی میشوند و زبان بتعظیم و تجلیل میگشایند باری کار بدیگران ندارم آنچه
خود احساس میکنم این است که این قبیل عوالم مودت و یگانگی نه فقط نعمتی بزرگ
بلکه سرمایهٔ حیات و غذای روح است از خداوند استدامهٔ آنرا سائل و نیازمندم

یکی از دوستان در تشکر از تفقد او

بتاریخ . . . . شهر

خدمت ذیمسرت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

باآنکه ملازمت بستر بیماری بزرگترین صدمه و گرفتاری است صحیفه‌ای که به

و واسطهٔ تفقد و عنایت حضرت عالی گشته کسالت نوبه و تب که بالبداهه مایهٔ

رنج و تعب است اینک برای بنده آیهٔ وجد و طرب شد و بحدی که

به دو عالم ندهم لذت بیماری را   رقیمهٔ گرامی در تفقد و پرسش از حال مخلص

دلیل و نشانهٔ خلوص عهد و ثبات ملاطفت بود و موجب اطمینان قلب مراحم

کاملهٔ آن حضرت گردید و در حالتیکه در بستر ضعف و ناتوانی بودم چندان

در طبیعت احداث اهتزاز و مسرت نمود که یکباره همهٔ درد ما تسکین یافت

و مایهٔ شفای جسم و روان شد و حقیقةً در مواقع سقم و الم هیچ نعمتی بالاتر از بذل

الطاف دوستان خالص النیة و احباء صادق الطویه نیست زیرا دلیل بر آنست

که شخص از خاطر فراموش نشده و در حال ضعف و درماندگی یاران شفیقی دارد

که بر زخم و دردش مرهم عنایت میگذارند و مایهٔ تشفی قلبش میشوند و اینگونه بنده‌پروریها

البته حق آن وجود محترم است که جامع حسنات و مجموعهٔ فضایل و مکارمید

این بنده هم ناچار به مهر و عطوفت حضرت عالی قلم بدست گرفته بوسیلهٔ این
مختصر از صمیم قلب عرض تشکر مینمایم

یکی از دوستان

بتاریخ . . . شهر . . . . .

خدمت ذیشرافت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

تصور تصدیع آن وجود محترم این بنده را از عرض عرائض که براستی بزرگترین
وظائف و فرائض است غالباً مانع و باین جهة هفته ها و ماهها میگذرد و نائل
باداء تکلیف نمیشوم و حالا می بینم که اگر بخواهم این تصور را استمرار دهم یکباره
از تقدیم مراسم بندگی محروم و مهجور میمانم و این خود ذنبی عظیم و تقصیری جسیم است
زیرا که ملاطفتهای آن وجود گرامی طوری نسبت باین بنده دیرین مشمول و مبذول است
که هر قدر صورةً و معنیً بتذکر و تشکر آن بپردازم باز خود را قاصر و فاتر
یابم این است که بتوسط این مختصر بعرض مراتب ارادت برای خود کسب افتخار و

سعادت میشماریم تا بها نظور که قلب و ضمیرم پر از آثار عقیدت و ارادتمندیست

برحسب ظاهر نیز برسم معمول عمل کرده باشم و امیدوارم که برای نیل و فوز بزیارت

مرقومات محترمه عرض این ذریعه بهترین واسطه و وسیله باشد

یکی از دوستان

بتاریخ ..... شهر .....

خدمت ذیمسرت جناب ..... آقای ... دام اقباله العالی

مراتب ملاطفتهای قلبیه که از سوابق ایام باقتضای گوهر پاک و فطرت صافیه

درباره مخلص دیرین خودتان مبذول فرموده و میفرمائید همیشه این بنده را

محرک و مهیج است که باداء شکرانه و اجرای فرائض ارادتمندی بپردازم

این است که با وجود آنکه از زمان حرکت تا کنون برخلاف مواعید مقرر بزیارت

رقیمه مفتخر نشده ام بتحریر عریضه را از شرائط حقه بندگی میدانم و بتقدیم ادعیه

خالصانه که تراوش آن از عمق دل و جان و حقیقت بوجود خداوند است خود را

قرین سعادت میشمایم و اُمیدوارم همانطور که در ایّام استفاضه از محضر محترم قلب و ضمیرم را از اثر بیانات عالیهٔ خود زنده میفرمودید حالا که بمجانه از فیض حضور دُور و مهجورم بصحبتهای کتبی یعنی مرقومات کلک گهربار که راستی نفوذ و تأثیرش مشابه بفیضان باران بهار است خاطر پژمانم را تازگی و طراوت بخشید کاب حیات در لب یاقوت فام تست

فصل هشتم — در مراسلات اعتذار

یکی از دوستان در اعتذار از قصور خدمتی

بتاریخ . . . . . شهر . . .

خدمت ذی ملاطفت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

نمیدانم روزگار تا چه اندازه غیر مساعد و ناهموار است که با وجود آنکه این بنده افضل اعمال خود را در موفقیت بخدمات و اطاعت اوامر محترم میدانم غالباً از نیل باین آرزو محروم و محجوب میمانم و آنچه دلم خواسته نه آن میشود چنانچه رقیمهٔ گرامی که در آن بنده را بتسویهٔ کارهای راجعه بخودتان امر و توصیه فرموده بودید وقتی رسید که گرفتاریهای مترا کم مثل سیل شدید محیط و مهاجم بود و باین واسطه نتوانستم بانجاح فرمایش حضرت عالی نائل شوم و حالا با اقرار و اعتراف بذنب و خطا دست توسل بدامان عنایت آن وجود گرامی زده تمنای

عفو وصفح مینمایم وامیدوارم این امور جزئیه مایهٔ ملالت خاطر محترم و سدّ ابواب
ملاطفت نشود زیرا که مرقومات حضرت عالی اگر همه بطریق عتاب و تلخی باشد
در مذاق بنده از آن شیرین تر است که از زیارت آن بی نصیب مانم

جواب کاغذ قبل

بتاریخ .... شهر ...

خدمت ذیشرافت جناب ...... آقای ... دام اقباله العالی

هیچ از طرف حضرت عالی منتظر نبودم که باین بنده که در سراپای وجودم
در مورد آن حضرت جز خلوص طویّت چیزی نمیتوان یافت نسبت بیمهری دهید
و در عوالم ارادتم تصوّر تبدّل و تغیّر فرمایید زیرا که آن روابط قلبی که بنده را
در آن حضرت حاصل است هیچوقت مربوط و مشروط برسومات متداوله بین
الناس نبوده تا اینکه اگر اندکی مخالف میل مشاهده شود روی از دوستیهای

چندین ساله برگردانم وحقوق صحبت دیرین فراموش نمایم هزار مرتبه زینا
رای باطل استغفار از اینها گذشته معلوم است گاهی شخص طوری غرق
گرفتاری میشود که در آن موقع توقع و تکلیف خارج از طریق انصاف و مقتضیات
دوستی است چنانچه خود این بنده هم با آنکه بزرگترین مسرت خود را
در آن میدانم که در مدت حرمان از حضور محترم عالی بزبان کتابت تقدیم
ارادت نمایم دیری است که بعلت فقدان فرصت از نیل باین سعادت باز
مانده ام ولی علم الله که دل و ضمیرم سرشار از ارادت و عقیدت است و
عهد من با تو نه عهدی است که تغییر پذیرد

یکی از دوستان در اعتذار از حدت و شور آدلی

بتاریخ . . . . . شهر . . .

خدمت جناب . . . . . آقای . . . دام اقباله العالی

از کلمات حضرت امیر سلام الله علیه است که الحدة ضرب من الجنون

وصاحبهایندم واین الم یندم نخستونه مشکلم دیروز در حال تندی وحدت که
زمام اختیار از دست خارج بود از طرف بنده دیرین نسبت بآن وجود محترم
جسارت و خطائی رفت و چون بخانه آمدم از سوء ادب و بیملاحظگی خود چندان
شرمنده و منفعل شدم که بهمان وقت خواستم شرفیاب شده معذرت بخواهم
و طلب عفو و بخشایش نمایم دوری راه و گرمی هوا مانع شد میدانم که طبع
لطیف عالی با آن رقت و حساسیت فوق العاده که دارد از عرائض جاهلانه
بنده چقدر مکدر و متألم شده و بدبختانه بنده را قلم و زبانی که بدان وسیله
اعتذار جویم نیست همینقدر با کمال شرمساری بجرم و تقصیر خود اقرار و
اعتراف میکنم و از آن حضرت که معدن لطف و عنایت است تمنای صفح و
اغماض مینمایم انصافاً خیلی برخاطرم گران است که عوالم مهر و وداد
چندین ساله بیک تغیر حال تغییر کند و خدا نخواسته رنجش و کدورت در
میان آید امیدوارم باقتضای مکارم اخلاق فرمائید احوال این بنده را

از نظر محو فرمائید و بر جرائم اعمالم قلم عفو کشید تا ضمیر ما بیادیب امیدواری شود

یکی از دوستان در اعتذار از مکتوب ناملائمی

بتاریخ ...... شهر ...

خدمت ذیملاطفت جناب ... آقای ... دام اقباله العالی

این چه دیوانگی و جنون بود که در موضوعی نالایق بنده را از حال طبیعی خارج کرد چندانکه خاطر یار مهربانی را بی هیچ سببی آزرده و ملول ساختم واقعاً اگر هزار زبان شنعت و تعنت بگشائید و مورد همه قسم ملامت و عتابم فرمائید مستوجب آن و صد هزار چندانم ولی با این همه حضرت عالی نباید بخطیئات امثال بنده خورده بگیرید و از عرائض بعیضم که قابل ملاحظه و اعتنا نیست افسرده شوید زیراکه طبع ملول هیچوقت اقوال و اعمالش از روی فکر و تأمل نیست و بنا بر این بعد نباشد اگر از شرائط ادب دور شود و همه را لغو و یاوه

گوید علی الحال این بنده بخطای خود معتبر و معترف و باخلاق حضرت عالی نیز
آنقدر معرفت دارم که بتوانم بعفو و کرمتان امیدوار و معتقد باشم این است
که برای آنکه بسرعت ملالتی را که عریضهٔ سابقه ام در قلب محترم احداث نمود
از صفحهٔ خاطر گرامی بشویم تعجیل در عرض اعتذار میکنم و متمنیم که شیرینی عفو
اغماض را بیاد آورده تلخیهای بنده را فراموش فرمائید جفا و جور توانی
ولی مکن یارا

یکی از دوستان در اعتذار و تبرؤ از تقصیر

بتاریخ . . . . . . شهر . . . .

خدمت جناب . . . آقای . . . . دام اقباله العالی

با آنکه همیشه برای خود بزرگترین نعم و مواهب را در آن می بینم که از طرف
باشرف عالی بارجاع خدمتی نائل و بتقدیم ارادتی فائز شوم نمیدانم تا چه

واین موفقیت را فاقد و عادمم   مَن ذا الّذی یصیفو له ادقاره

طرّا و مبلغ کلّ ما یختاره   فی الحقیقه بی اندازه ملول و متأسفم که بعد

از سالها انتظار و آرزو حالا که بر حسب اتفاق عطف توجهی فرموده

و برجوع فرمایشی مفتخرم داشته اید از سوء حظ وقتی است که تهی دستم

و بدبختانه تهیه و تقدیم تمام مبلغی که فرموده اید مقدورم نیست ولی

برای اینکه از نیل و فوز با امتثال امر گرامی بالمره محروم نمانده باشم

نصف مبلغ مرقوم را دست و پا کرده ایفاد داشتم و از عدم اکمال آن هر چند

ملول و متأثرم ولی همینقدر مطمئنم که قلب حضرت عالی بر صدق عرضم

گواهی این ذ با و فور اطلاعی که بخلوص ارادت این بنده نسبت بخود

دارید اعتذارم در محضر محترم مقبول است و آنرا حمل بر قصور و تقصیر

نخواهید فرمود

یکی از دوستان در اعتذار از کاغذ ناملایم

و رفع تقصیر از خود

شهر ...

ذیسعادت جناب ...... آقای ... دام اقباله العالی

آگاه خودتان بهترین گواه است که با آن روابطی که از روی حقیقت
یت درمیانه حاصل و با آن ارادتی که نسبت بوجود محترم عالی در قلب
این بنده مفطور و مجبول است بی اطلاعی از سلامت حالات گرامی تا چه
اندازه باعث تشویش فکر و تخدیش ذهن است با این حال دیگر معلوم است
که مدت مدیدی برخلاف توقع بانتظار و بیخبری گذراندن چقدر رنجاننده
و ملال میشود این بود که مکرر تب با جوش و هیجانی که مستلزم خروج از حال
طبیعی است عریضهٔ مملو از شکایت تقدیم نمودم ولی پست که وارد شد و رقیمهٔ
محترمه را رسانید از فرستادن ذریعهٔ سابقه بینهایت خجل و شرمسار شدم
و اینک با هزار زبان اعتذار میجویم هرگاه امتداد زمان بیخبری و

استمداد درجهٔ نگرانی این بنده را قدری تصور و تأمل فرمائید خواهید دانست

که حدوث آن حدت و شدت امری عارضی و خارج از اختیار بوده و متقدم

خواهید داشت مستدعی است بعد از این ولو با کمال اختصار هم باشد بنده را

از مرقومات خود بی بهره نفرمائید

یکی از دوستان در تبریک و تقصیر

بتاریخ . . . . . شهر . . .

خدمت ذیشرافت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

بزیارت مرقومهٔ دلپذیر روح و ضمیرم مسرت و اهتزاز یافت

راست گوئی بتن مرده روان باز آمد و مخصوصاً اظهار عوالم محبت و ملاطفتی

که نسبت باین بنده فرموده اید چون معلوم بود که از روی کمال حقیقت و

نهایت صدق طویت است اثر و کیفیتی عجیب احداث نموده و در سراپای

وجودم نافذ و مؤثر افتاد دلی احساسات وجدانیه را آثار و بروزاتی حیث

که بیان آن هنر بزبان فؤاد و لسان دل راجع است اینکه از مسامحه و تعلل
یا قصور و تغافل این بنده از عرض عریضه شمه اشاره فرموده بودید هر چند
حق را بطرف جناب عالی میدهم معهذا از خود تان هنر انصاف میخواهم
که آیا چگونه ممکن است دلی که جز یاد آن وجود محترم چیزی در خود نمیاید
چنان دوست مشفق و یار موافقی را فراموش کند و از یاد او خاموش نشیند

بسیار در دل آمد از اندیشه ها و رفت نقشی که آن نمیرود از دل نشان تست

بلی اگر در از سال عمر انقص چندی تأخیر رفت جهة آن بود که همه روزه عازم
مسافرت و مصمم حرکت بودم و با خود میگفتم که در حالتیکه عنقریب بآرزوی
قلبی خود نائل و بتجدید دیدار که اصل آمال است فائز خواهم شد دیگر بعرض
عریضه که بدل از ملاقات است حاجتی نیست ولی از آنجائی که کار از اختیار
ما خارج است برحسب اتفاق و برخلاف آرزو و اشتیاق هر روز مانع و عایقی
پیش آمد که هم از حرکت ممنوع ماندم و هم عرض عریضه متروک ماند و مایه ملال حسرت

عالی وانفعال بنده گردید حالا بامید قرب ایام تشرف حرپسند امیدوارم

بزودی کارهای خود را در اینجا تصفیه و تسویه نموده رهسپار شوم و بزیارت آن

حضرت دل و جان را قرین مسرت نمایم

فصل نهم — در مراسلات توصیه

یکی از دوستان در توصیهٔ یکی از اهل فضل

بتاریخ . . . شهر . . .

خدمت ذیشرافت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

چون مسیدانم که برای ارباب فضل و کمال هیچ لذت و مسرتی الذ و اصفی

از صحبت اهل ذوق و حال نیست همه وقت منتهز فرصتم که میان این قبیل نفوس

محترم طرح اُلفت و آشنائی اندازم و باین وسیله خود نیز داخل در فیض

شوم بنابراین نیت صادقه عرض میکنم که حامل این ذریعه جناب . . .

که عازم آن صفحه اند از معاریف اهل معارف و فنون و علوم قدیمه و

جدید مطلع و عارفند ادیبٌ اریبٌ المعیٌ مهذبٌ ذکیٌ سجایاه

تجلّ عن التحدید اگرچه این بنده فی الحقیقه توصیف و تعریف خود را

ومادۀ ایشان زائد و خالی از لزوم میدانم زیرا که فضائل و خصائل
شخص دانا را هیچ واصف و معرفی بهتر از بیان کمالات و اوصاف جمیل
اگر در نفس خود او موجود است نیست و   هر کجا که رود قدر و قیمتش دانند
خصوصاً که کاشف احوال نظر فقها و دیده وقاد حضرت عالی باشد که
بدقائق و حقائق امور آگاه و قدر مردمان دانشمند را از همه کس
بهتر میدانند و میشناسید و این بنده فقط برای آنکه بصورت ظاهر رابطه
معارفه و مرابطه باشم این مختصر را تصدیع میدهم شخص معظم له نیز از پیش
شرح مکارم اخلاق آن حضرت را که ورد السنه و نقل محافل است شنیده اند
غائبانه شیفته و فریفته اند و یقین کامل دارم که هم جناب عالی از دیدار
ایشان مسرور و هم ایشان از ملاقات آن حضرت محظوظ خواهند شد
جذب جنسیت عجائب جاذبی ست   و اینگونه موافقت در طباع و اخلاق
نعمتی بزرگ و قدر آن بسیار گرامی و مغتنم است

جواب کاغذ قبل

بتاریخ . . . شهر . . .

خدمت ذیسلاطفت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

از آنجائیکه وجود محترم عالی همیشه منبع فیض وکرامت است هر وقت مرقومه‌ئی

از طرف آن حضرت میرسد دال بر توفیق در راهنمای بانواع سعادتست

خصوصاً که این دفعه وصف فضائل ونعوت نفس مقدس شخص محترمی بود که مجمع

کمالات ومرجع افاضلند در راستی نمیدانم از حامل رقیمه اظهار تشکر نمایم که

فعلاً بدرک خدمتشان نائل وکامیابم یا از حضرت عالی که بنده را واسطه این

فوز شده واید بهرحال هرچند که محامد صفات ومقامات عالیه این لبیب بارع را

مکرر شنیده بودم وغائبانه در دل احساس ارادت مینمودم ولی از سماع

بیانی تا مشاهده عیانی فرق بسیار وتفاوت از زمین تا آسمان است

وبا آنکه بیش از یک جلسه بفیض صحبتشان فائز نشده ام همین ملاقات مختصر

بنده را چندان جاذب خلوص عقیدت شده است که گویا سالها ست با ایشان
مانوس و مالوفم و سزاوار است عرض کنم   پیش از آب و گل من در دل
من مهر تو بود   امیدوارم تا وقتیکه مقیم این صفحه اند اغلب اوقات
خود را باستفاده از حضورشان بهره مند سازم و برای تقدیم خدمتگذاری
توفیقم رفیق باشد

یکی از دوستان در توصیهٔ صدیقی

بتاریخ ...... شهر ...

خدمت جناب ... آقای ...... دام جلاله العالی

بعد از مسافرت حضرت عالی و حرمان این بنده از حضور محترم همیشه مشتاق
و آرزومندم که بوسیلهٔ عرایض تقدیم ارادت نمایم ولی راستی دریغم
آمده است که اوقات پرقدر و قیمت آن حضرت را بذرایع خود تلف و ضایع
سازم تا در این موقع عزیمت دوست شفیق خود جناب آقای .... را بآن

صفحات برای عرض مراتب خلوص مغتنم شمرده و با آنکه میدانم نیت
صافیه حضرت عالی بدون اینکه حاجتی بتوصیه و سفارش باشد در اظهار مودت
نسبت باینگونه نفوس جلیله بی اختیار است معهذا تذکراً عرض مینمایم که
این شخص محترم یعنی حامل ذریعه از مردمان کریم النفس سلیم الفطرة و متخلق و
متصف باخلاق سامیه اند «لهُ خُلقٌ ازهی مِنَ الرَّوضِ باسماً» و ذهنٌ
دقیقُ الفکرِ امضی مِنَ الحدِّ خیلی مایلم که در مدت توقف در آن حدود
روزگارشان خوش و مطبوع باشد و این مسئله موقوف بمساعدت و تلطف
حضرت عالی است که همیشه حسن خلق و لطف طبعتان جاذب قلوب و مایهٔ
امیدواری مخلصان است

بیکی از دوستان در توصیه یکی از آشنایان

بتاریخ . . . شهر . . . . . .

خدمت ذیملاطفت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

با آنکه همیشه بعرض عرائض مشتاق و دائم متعهد تضییع اوقات گرامی را بی‌آنکه
وسیله در دست باشد روا نمیدارم اینک با اغتنام موقع بعد از تقدیم
ادعیه خالصانه تصدیع میدهم جناب آقای ..... که یکی از دوستان
خالص الوداد این بنده و در سلامت اخلاق بی نظیرند برای انجاح بعضی از
امور راجعه بخود عازم آن صوبند و با اینکه با عدم معرفت بکمال عالی اندازه
لطف و عنایت حضرت عالی در مورد ایشان بسیار مغتنم خواهد بود خصوصاً که وجود
محترمتان همیشه بر همراهی و خیرخواهی مفطور و نسبت باین بنده هم آنقدر از انعام
مهر و ملاطفت بروز داده اید که بتوانم بمقبولیت مسئلت عنایات خود مطمئن باشم این است
که در این موقع نیز بذل مساعدت در تسهیل وسائل اصلاح امور ایشان را از
آنحضرت استدعا و استدامه وجود گرامی را از خداوند مسئلت مینمایم.

یکی از دوستان در توصیه یکی از ارباب فضل

بتاریخ ... شهر

خدمت ذی شرافت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

شخص بزرگواری که بوسیله عرض این عریضه بحضور معالی ظهور نه دانشمندی
محترم شده و از اجلهٔ اهل فضل و قلم شیرین سخن و فصیح الکلام و در شرف علم
و ذکاء قریحه شهیر و فرید ایام و چون بنده را آن حد و رتبه نیست که معرف
ایشان واقع شوم در وصف کمال حضرتش با بدیع الزمان هم آهنگ و همزبان
شده عرض میکنم رَجُلُ الفَصاحَةِ یَدعُوها فَتُجیبُهُ وَ البَلاغَةِ یَأمُرُها
فَتُطیعُهُ و اگر قلم بنده از عهدهٔ تبیین این معنی بر نیاید باز گفتهٔ دبیر سابق
الذکر متمسک میشوم که اَیُّ ذَرِیعَةٍ اَکَّدَ مِن فَضلِهِ وَ اَیُّ وَسیلَةٍ
اَعظَمُ مِن عَقلِهِ و مسعود سعد سلمان گوید ز دور بوی خبر گویدت
ز مشک ختن این بنده همینقدر برای استحضار خاطر گرامی تصدیع
میدهم که شخص معظم له بعزم سیر و تفرج امصار و بلدان عازم آن خطه
و سامانند یقین دارم که باقتضای جاذبه جنسیت ورود شان را محترم و محل تکریم

جمیل خواهید ساخت

یکی از دوستان در توصیهٔ صدیقی

بتاریخ . . . شهر . . .

خدمت ذیلاطفت جناب . . . آقای . . . دام اجلاله العالی

یکی از دوستان شریف النفس که سالهاست با ایشان مأنوف و مربوطم و در نزد این بنده بسیار عزیزند برای اصلاح و انجاح پارهٔ از کارهای خود بمعاضدت و دستیاری حضرت عالی محتاج و چون حسن نیت و کرامت اخلاق آنحضرت را مکرر از یار و اغیار استماع کرده و از سابقهٔ الطاف آن نسبت بمخلص نیز کاملا مسبوق‌اند از بنده تقاضای مکتوب سفارشی میفرمایند که آن را در محضر محترم واسطهٔ آشنائی و رابطه قرار دهند بنده نیز این موقع را برای تجدید عهود ارادت غنیمت میشمارم و چون میدانم که یک ساعت ملاقات و محاوره محاسن و فضائل ایشان را بهتر از چندین صفحه عرائض بنده معرفی خواهد نمود بدون

اینکه در این مبحث اطاله کلام دهم اجمالاً عرض میکنم که هر قدر مساعدت
و معاونت در امور معظم که مرعی فرمایند فی الحقیقه مصروف ملاطفتی است که
درباره خود این بنده مبذول داشته اید و مایه هزاران تشکر و امتنان است

بصدیقی در توصیه قبول یکی از آشنایان بتصدی امور خود

بتاریخ . . . شهر . . .

خدمت ذیشرافت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

چندروز قبل حضوراً عرض کرده بودم که هرگاه رای حضرت عالی با عقیده بنده
موافق آید تصدی و تکفل کارهای خود را بآقای . . . محول فرمایند و چون
بتصور خودم این نیت را با سابقه معرفتی که بحسن اخلاق این جوان دارم مبتنی
برخیر و مصلحت حضرت عالی می بینم خاموشی را خلاف صواب و تجدید تذکار را
واجب میدانم و این نکته را نیز عرض میکنم که تصور نفرمایند ملاحظه بیکاری

و پریشان روزگاری مشارالیه بنده را واسطه تمنی و وسیله عنوان این مطلب
شده است زیرا که با دعوی ارادت خالصانه این قبیل رعایتها سبب نمیشود که از
صرفه و صلاح امور آنحضرت غمض عین نمایم با وصف این حال آنچه در این مورد
عرض مینمایم بیان عقیده برای یادآوری است نه خواهش و استدعا تا آنکه
مقتضیات مرحمت در حق این بنده حضرت عالی را مجبور بر قبول نماید بهمین قدر بموجب
اطلاع و تجربه عرض میکنم که این شخص در منشیگری در درجه کفایت و درایت و درستی و
امانت است و برای حضرت عالی که در جستجوی شخص معتمد امینی هستید من حیث
المجموع انسب و اولی از دیگران بنظر می آید دیگر موقوف برأی و اختیار
حضرت عالی است

فصل دهم — در مراسلات راجعه بمطالب متفرقه

بشخصی که با او طرف محاسبه اند

بتاریخ . . . شهر . . . . .

خدمت ذیشرافت جناب . . آقای . . . دام اقباله العالی

بعد از اظهار و تقدیم سلام و ارادت تصدیع میدهم که صورت محاسبه

یکساله که بتوسط . . . . . ارسال فرموده بودید رسید این چند روزه بواسطه

مشغله و گرفتاری نتوانسته بودم درست رسیدگی نمایم امروز فراغتی یافته

آن را با کمال تأنی مراجعه و با دفاتر خود مطابقه کردم معلوم است با امعان

دقتی که از طرف جناب عالی در صحت و وضوح حساب مرعی میشود هیچ موضع آن

محل ایراد و اعتراض نیست ولی چون میدانم جناب عالی هم با بنده در این

مسئله هم عقیده اید که حساب را باید زود بزود تجدید کرد که زیاد نماند و کهنه

نشود برای سهولت کار لازم است یکی دو ساعت وقت خود را باهم صرف کرده

حسابهای قبل را تفکیک و دفتر محاسبه فیمابین را تجدید نمائیم درصورتیکه

این رای بنده را تصویب فرمائید متمنی است وقتی را تعیین کرده اطلاع دهید

که بنده با دفاتر و اسناد شرفیاب شوم یا حضرت عالی تشریف بیاورید که حضوراً

ترتیب آن داده شود

جواب کاغذ قبل

تاریخ : . شهر ......

خدمت ذیسعادت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

مرقومه محترمه زیارت شد و در مسئله تفکیک و تجدید حساب آنچه مرقوم فرموده اید

موافق عقیده بنده است زیراکه هر قدر اقدام بتفریغ محاسبات بتأخیر

افتد در آتیه موجب اشکال و برای تسویه و ترتیب آن وقت زیاد لازم خواهد بود

هرچند این روزها چون خود عازم مسافرتم از طرفی تهیه لوازم حرکت

دار طرف دیگر اشتغال بساخت وپرداخت وقبض واقباض حضی محاسباتی
که با مردم دارم طوری مایه استغراق وقت شده است که فرصت بکلی مفقود و
... از حضه بعدورم ولی میسر نزا . راکه دفاتر سپرده بشا
اید واز این حساب کاملا مسبوق است بوکالت از خود روانه خدمت نمودم
که بعدازورسیدگی ومراجعه به دفاتر واسناد وتفریغ محاسبات سال گذشته
حساب را تجدید وبنده را بتوسط ایشان از آن مستحضر فرمایید

یکی از کارخانه های تجارتی

بتاریخ . . . شهر . . .

خدمت ذیسعادت جناب . . . رئیس اداره شرکت . . . : وشرکا محترم
دامت تأییداتهم بعد از تقدیم سلام با نهایت ادب و احترام تصدیع میدهم
که جناب . . . غالبا از محسنات امتعه وخوبی مال التجاره کارخانه . . .
برای اینجانب نوشته وتمجید فوق العاده نموده اند وخیلی میل دارم که با آن تجارتخانه

محترم طرف رجوعات باشم اینک فهرستی مختصر از اجناسی که فعلاً لازم

دارم لفاً ایفاد داشته و خواهشمندم نمونهٔ آن را با اولین پست ارسال و قیمت

هرکدام را نیز جداگانه تعیین نمائید اگر چنانچه قیمت آنرا مناسب یافته و طالب

شدم با کمال مسرت و شعف بابتهای بعد خواهم خواست مرقوم از ترقیات

تجارتخانه و شروط معاملات آنهم مطلع باشد که اعلام آنرا لازم دانید برای

مزید اطلاع اینجانب مرقوم فرمائید همیشه از دیاد و ترقی و اعتبار آن تجارتخانهٔ

محترم را از صمیم قلب آرزومندم

یکی از دوستان در استعلام از عمل ملکی

بتاریخ ... شهر ...

خدمت ذیشرافت جناب ... آقای ... دام اقباله العالی

بعد از طی مراسم ارادت مصاوعت میدهم که از قراری که در اینجا از دوستان

جناب ... مسموع شد معظم له دو دانگ از مزرعهٔ سهمی خود را که در قریه ..

واقع است خیال فروش دارند هرچند که خود این بنده مزارع آن حدود را ندیده و اطلاع وافی ندارم ولی هرگاه اراضی این مزرعه مستعد و مرغوب باشد و بتوان بقیمت مناسب با ایشان بکنار آمد بمیل باستیاع آن نیستم ولی درهرحال با اعتمادی که بلطفهای آنحضرت برای بنده حاصل و با اطمینانی که بخبرت و بصیرت حضرت عالی دارم اقدام باین معامله را بتصویب و صلاحدید آنحضرت وامیگذارم و خواهش میکنم که از فایده محصولات و مالیات نقدی وجنسی آنجا اطلاع صحیح حاصل کرده نتیجه تحقیق ورای خود را برای بنده مرقوم فرمائید که بعد از استحضار درصورتی که قیمت آنرا با وسع واستطاعت خود مناسب ببینم وکالت نامچه برای حضرت عالی بفرستم و درترتیب معامله وقطع وفصل آن باقتضای دوستی اقدام واهتمام فرمائید.

شخصی درپیدا کردن خطا ف حسابی

بتاریخ . . . شهر . . . . .

خدمت ذیملاطفت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

پریروز که حضرت عالی را ملاقات کردم فرمودید جزئی اختلافی در صورت

محاسبه بنظر محترم رسیده، و چون وقت دیر بود و عجله در حرکت داشتم در

آن موقع یادم نیامد که اختلاف از چه جهة است بلکه با اطمینانی که بصحت حساب

و دقت خود در ترتیب آن داشتم فرمایش حضرت عالی سبب تعجب گردید بعد از مرخصی

فوراً متذکر شدم که در این اواخر برحسب اکر شفاهی خود تان دو فقره تنخواه

که مجموعاً مبلغ . . . . . . تومان بود بگماشتهٔ جناب عالی پرداختم که از آن

بابت حواله کتبی مرحمت نفرمودید و بنده نیز بملاحظهٔ اینکه موقع تجدید حساب

نزدیک بود مطالبهٔ حواله نکردم و عین مبلغ مزبور را در محاسبه بخرج

آوردم گمان میکنم از نظر محترم محو شده و این تصور اختلاف از آن جهة باشد

متمنی است تجدید مروری در آن فرموده و اگر اختلاف دیگری بنظر میرسد

بنده را مطلع فرمائید که رفع آن بعمل آید و حساب روشن شود .

یکی از منسوبان در مرمت عمارتی

بتاریخ . . . شهر . . .

خدمت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی .

چندی است که مرقومه ارسال نداشته اید و از حال خودتان و سایر متعلقین

بکلی بیخبرم فعلاً چون پست عازم است این مختصر را مینویسیم و چیزی که بنظرم آمد

و یادآوری آنرا خیلی لازم میدانم این است که در تعمیر بعضی از اطاقها

که سال گذشته بواسطهٔ بارندگی قدری خرابی بهم رسانید خیلی تعویق شده

اعتقادم این است که تا هوا برای بنائی مساعد است اقدام بمرمت آن شود

تصدی این کار را بآقای . . . واگذار فرمائید که یک نفر بنا آورده

مخارج آنرا از روی دقت بازدید و بطور مقاطعه یا روزمزدی هر قسم بصرفه

نزدیکتر است در تعمیرات لازمه باکمال عجله اقدام نمایند زیرا که هر قدر بماند

خرابی بیشتر و خسارت مضاعف خواهد بود خواهشمندم تفصیل اقدامات خود

شرح حال تمام بستگان را مرقوم فرمائید که بی اطلاع نمانم

شخصی در معامله قرض و رهنی

تاریخ . . . شهر . . .

خدمت ذیشرافت جناب . . . آقای . . . دام اقباله العالی

از قراری که مسموع شد این چند روزه حضرت عالی درصدد بوده اید که خانه

رهن فرمائید و از اتفاق برای بنده هم بعضی مصارف فوق العاده پیش آمده

که باستقراض وجهی مجبورم این است که برای استحضار خاطر عالی تصدیع

میدهم که هرگاه بجهة حضرت عالی ممکن باشد که مبلغ . . . تومان بعنوان قرض

برای بنده تهیه فرمائید بنده یکباب خانه خود را که برحسب تقویم معمار . . .

تومان قیمت شده است در خدمت حضرت عالی رهن میگذارم و برای قرارداد

آنهم بهر قسم که رعایت صرفه و صلاح طرفین ملحوظ باشد حاضرم درصورت امکان

و قبول هر وقت را که برای حضرت عالی مجال مساعد است معین فرمائید که

صرفنا ب شوم و قسط از این معامله گذاشته شود و در صورت عدم امکان

مستحضرم فرمائید که فکر دیگر نمائیم

شخصی که طرف محاسبه است

بتاریخ . . شهر . . .

خدمت جناب . . . . . آقای . . . دام اقباله العالی

موقع عزیمت پست مغتنم شمرده بعد از اظهار مراتب خلوص مصدع میشوم که

برات مبلغ . . . که بحواله جناب . . . بود رسید و در وجه آقای . . .

کارسازی داشته قبض دریافت نمودم و تعویق در ارسال حساب بواسطه نبودن

مشارالیه در شهر بود حالا که مراجعت نموده اند با کمال جد مشغول تفکیک حساب

هستم و انشاءالله بعد از تصفیه و تفریغ در رد و بدل اسناد صورت صحیح تقدیم

خدمت خواهم داشت نسبت مطالبات جناب عالی از آقای . . . تصور نفرمایید

که از طرف مخلص اهمال و غفلتی بعمل آمده است و تاخیر ایشان هم انصافاً از روی

نفره و تعلل نیست بر حسب معرفت و سابقه که در حق مشارالیه دارم خیلی آدم
امین و شخص درستکاری است و در این مدت که با مردم این شهر طرف
معامله و داد و ستد است هرگز تخلفی در قول و عمل از او دیده نشده ولی
خود آن بیچاره مطالباتی چند از مردم دارد که در ادای آن مسامحه
مینمایند و او هم فعلا محل دیگری برای تادیه طلب حضرت عالی ندارد و میگوید
همینقدر که یک فقره از مطالباتم عاید شود فوراً تتمه این قرض را خواهم پرداخت
بنده نیز همیشه یادآوری میکنم و امیدوارم بزودی طلب حضرت عالی وصول
و ایصال شود

کتبه ملک الخطاطین فی شهر

رمضان المبارک سنه ۱۳۳۲

در مطبعه استاد فرخنده اختر آقای میرزا علی اصغر بدستیاری
آقا میرزا حسن زید توفیقهما بطبع رسید